

صد میدان

آرامی

شیخ الاسلام خواجه عبداللہ انصاری ہروی

محرم سنہ ۴۴۸ھ

بترتیب و مقدمہ و حواشی و تصحیح

عبدالحی حبیبی

بتقریب نہصدین سال و فاتحہ شیخ الاسلام

میزان ۱۳۴۱

ن. ۲۰. قایل

صد میدان

AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00032794 9

از امالی

شیخ الاسلام خواجه عبداللہ انصاری

ہروی

محرّم سنہ ۱۴۴۸ھ

بترتیب و مقدمہ و حواشی و تصحیح

عبدالحمی حبیبی

بقریب نوبت دہمین سال وفات شیخ الاسلام

کابل میزان ۱۳۴۱

یاد آوری

درموقع طبع دوم این کتاب از مساعی
جمیله دانشمند محترم س ، دی بور کی
طابع و ناثر نخستین آن یاد آوری و قدردانی
می نماید .
عبدالحی حبیبی

رموز و اشارات

- پ : نسخه پاریس
ا : استانبول
ق : قرآن عدد اول سوره و عدد دوم آیه
ظ : ظاهراً
/ : بعد از نامهای کتب عدد اول جلد
و دوم عدد صفحات است مثلاً ۵۰/۲ یعنی جلد
دوم صفحه پنجاهم .



یکدو سخن

صد میدان از کتابهای تصوف تشریحی پیر هرات است که مراحل سیر و سلوک را از توبه شروع و به بقا ختم می‌کند و در هر میدان استدلال از آیات قرآنی می‌آورد.

این کتاب در واقع فقه‌اللمغه مبادین و منازل سلوک است که از هر منزل منزل دیگر را بوجود می‌آورد کلمات آن کوتاه و بعضاً سمبولیک و رنگ اشاره را بخود می‌گیرد و از همین بود که شاگردان حلقه تدریس پیر هرات باو التوجه کردند که اثر دیگری بوجود آرد که مفسر و معبر صد میدان شود. خواهانصار کتاب منازل السائرین را بوجود آورد کتاب منازل السائرین که در عربی املا شده در واقع کتابی است که صد میدانرا شرح و طریقه‌های سلوک را بیشتر روشن می‌سازد و از جانبی سیر عرفانی پندارهای روحانی شیخ را نشان می‌دهد.

کتاب صد میدان این بار در کابل از طرف نشریات مطبوعات چاپ میشود و بناغلی محترم حبیبی آنرا تجدیدیه و بانسخ دگر تطبیق و تصحیح کرده اند که این زحمات علمی شان در خور تقدیر است و تقدیم این اثر تصوفی و زین پیرهرات که اندیشه های روحانی نهصد سال قبل کشور ما را به چشم ذوقمندان میکشاید و به تقریب نهصد مین سال وهات خواجه نشر میشود، بآنها نیکه عطش علمی و عرفانی دارند تبریک باید گفت. (اداره)

بسمه تعالی

مقدمه مدون و مصحح صدمیدان انصاری

این کتاب از نفیس ترین و وجیزترین آثار تصوف اسلامی در فارسی است که شاگردی از تلامیذ حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری آنرا از گفتارها و امالی و تقاریر استاد انشا فرموده و تاریخ اول شهر محرم سنه ۴۴۸ هـ نوشتن آنرا آغاز کرده است.

کتاب از حیث ایجاز مطالب و احتوائی نکات و استیفا بر آنچه در شرح صدمیدان سالک و اباید و شاید، در کتب قدیم فارسی بی نظیر است و ابتکار نخستین شیخ الاسلام را در ترتیب و تبویب مقامات اهل تصوف با این شرح و بسط نمایندگی میکند، که بعد از آن ترتیب نو و تجدید نظرش را در کتاب منازل السائرین عربی نوشته، و این مبحث را بصورتی تکمیل داده است که در ازمنه ما بعد پسند خواص و عوام بوده و سالکان مسالک مختلف تصوف پیروی آنرا کرده و در آثار خویش از آن استفاده نموده اند. از جمله هر ده شرح منازل السائرین نه تالی آنرا حاجی خلیفه در کشف الظنون نام برده (۱)، و از آن ظاهر می آید، که دانشمندان و صوفیان طوایف مختلف و حتی علمائی مانند ابن قیم هم بدین کتاب اعتنا و نظری داشته و به شرح و تحلیل آن پرداخته اند

و بقول ابن رجب موارد، تہمت تشبیہ و اتحاد را از شیخ الاسلام دفع فرمودہ اند (۱)
 طوریکہ شیخ الاسلام در مقدمہ منازل السائرین تصریح کردہ ، وی تقسیم
 ہزار میدان تصوف را ازین قول صوفی معروف ابوبکر محمد بن علی کتانی (متوفی
 ۵۳۲۳ھ) (۲) الہام گرفتہ بود کہ گفت : « ان بین العبد والحق الف مقام
 من نور وظلمة »

اگرچہ دو کتب متقدمان تصوف مانند قوت القلوب ابوطالب مکی (متوفی ۵۳۸۶ھ)
 والتعرف لمذہب التصوف ابوبکر محمد کلابادی (متوفی ۵۳۸۰ھ) و شرح آن از
 ابوابراہیم اسماعیل مستملی (حدود ۵۳۸۰ھ) و کتاب اللمع ابونصر سراج طوسی
 (متوفی ۵۳۷۸ھ) و حلیۃ الاولیاء ابونعیم اصفہانی (متوفی ۵۴۳۰ھ) و رسالہ قشیریہ
 امام عبدالکریم قشیری (متوفی ۵۴۶۵ھ) و آثار عبدالرحمن سلمی (متوفی ۵۴۱۲ھ)
 ذکر از برخی منازل و مقامات سالکان بطور غیر مرتب و بدون استقصا آمدہ، و حضرت
 علی ہجویر غزنوی نیز در کشف المحجوب مباحثی از آن دارد، و ابومنصور معمر اصفہانی
 (متوفی ۵۴۱۸ھ) نیز در نہج الخاص چہل مقام و شرح میدہد،

مگر شیخ الاسلام غالباً در صوفیان اسلام نخستین مردیست کہ این مقامات را بار
 اول در صہ میدان یکجا و مرتباً فراہم آورد، و برای ہر مرتبت آن کہ ہر مقام بہ
 درجہ میرسد، و ہمہ ہزار مقام می شود، تعریف مانع و جامعی را وضع فرمود
 و از آن یک تسلسل منطقی و پلان مرتب علمی را ساخت .

شیخ الاسلام برای ہر مقام از آیات قرآنی برہانی آورد، و دستور العمل مرتبسی
 را از آن ساخت، کہ دارای دوجنبہ اشراق و تصفیہ، روحی و اخلاقی روزمرہ
 زندگانی اجتماعی بود، و شریعت و حقیقت را در صحنہ زندگانی بہم آمیخت و حتی
 آداب اجتماعی کوچکی را ہم جزو ہمین مقامات قرارداد و بنا بران طوریکہ برخی از
 نویسندگان تصور کردہ اند، شیخ الاسلام یک نفر آخوند خشک حنبلی نبود؛ بلکہ
 «لطافت زبان و حسن اخلاق و تازہ رویی و سخاوت نفس و اندکی اعتراض و پذیرفتن

(۱) طبقات الحنابلہ ۱/۶۷

(۲) تاریخ نیشاپور ۱۵۹

(ج)

عذر آنکس که عذر آرد، و تمامی شفقت را بر همه خلق چه بر وجه فاجر (۱) «از ارکان تصوف شمرده، و در مختصر فی آداب الصوفیه» اخلاق اجتماعی و آداب ظاهری زنده گانی را شرح داد و در آنجا گفت: «هر که خرقه پوشد باید کمی آداب اهل تصوف بشناسد و بردست گیرد تا ظاهر او بدان آراسته شود که بپرکت آن باطن او به حقیقت تصوف متصلی گردد... ظاهر با آداب نیکو باید داشت. تا باطن بالوان حقیقت آراسته گردد» (۲)

باری شیخ الاسلام طوریکه برخی از نویسندگان بدو ن تحقیق اورا تلویح کرده اند آخوند خشک متعصبی نبود، بلکه يك نفر عالم و صوفی محقق و متمکنی بود، و سعت صدر و تازه روئی و لطافت سخن و بیان دلکشی داشت که معاصران و حتی مخالفان او آنرا پسندیده اند، و باخرزی هنگامی که در سنه ۴۴۵ هـ در هرات به محضر امام رسید در وصف مجالس تذکیر و زیبایی سخن و دل انگیزی گفتارهای وی رطب اللسان است (۳)

شیخ الاسلام با همین طراوت گفتار و پاکیزگی اخلاق و تازه روئی و شفقت بر بر و فاجر مردم، در بین مریدان و پیروانش آنقدر محبوب بود، که بقول عبدالقادر رهاوی در کتاب المادح و المدوح که این رجب در دست داشت، چون او را از هرات نفی کردند، گروه عظیم مخلصان محفه او را بردوش خود تابلیخ رسانیدند (۴)

سیرت شیخ الاسلام سه پهلوی تابنده و روشنی دارد، باین معنی که :

۱- مفسر و محدث محقق بود .

۲- صوفی مبتکر و متمکن و وسیع الصدر بود .

۳- در ادب فارسی مبتکر سبک خاص نثر مسجع و مصنوع فنی بود .

که امام ابن تیمیه نیز در کتاب الاجوبه المصریه اورا بدین عبارت ستوده است :

« معظم عند الناس هو امام فی الحدیث و التصوف و التفسیر » (۵)

امام ربیع وی در تفسیر قرآن : ازین قول علامه سبوطی توان دریافت که وی

تفسیر خود را از (۱۷۰) تفسیر دیگر فراهم آورده بود (۶) و بقول ابو عبد الله

(۱) طبقات الصوفیه انصاری ص ۲۲۶ (۲) مقدمه آداب الصوفیه

(۳) طبقات ابن رجب ۳/۶۶ و دمیة القصر ۱۶۲ (۴) طبقات الحنابلہ ۱/۵۶

(۵) ایضاً ۱/۶۶ (۶) طبقات المفسرین ۱۵

حسین الهروی الکتبی نو یسنده ذیل تاریخ هرات اسحاق القرب چون شیخ الاسلام در سنه ۵۴۳۷ به تقریر تفسیر قرآن آغاز کرد، تنها بر قفسیر يك آیه آن الذین سبقتم لهم الحسنی در سه صد و شصت مجلس تقریر فرمود، و طوری که الرهاوی گوید: در شرح يك لغت قرآن چهار صد بیت مآعران دوره جاهلیت عرب را ایراد داشت (۱) حدیث: اما در وجه تحقیق شیخ الاسلام در روایت حدیث و فقدر جلال آن چنین بود، که محمد بن طاهر عالم معاصرش در کتاب مناقب شیخ که المنثور من الحکایات و المسوالات، نام داشت گوید: از خود وی شنیدم که شیخ دوازده هزار حدیث را با اسناد و عنونه آن حفظ داشت، و سعد بن محمد زنجانی میگفت: خداوند تعالی اسلام را بدو شخص نگهداری میکند: عبدالرحمن بن منده در اصفهان و عبداللہ انصاری در هرات (۲)

عبدالقادر الرهاوی گوید: چون در سنه ۵۴۲۳ شیخ الاسلام در سفر حج به نیشاپور رسید، در آنجا در محضر امام بزرگ و محدث معروف، ابو عثمان الصابونی سقم و خلل برخی از احادیث را از نظر فقدر جلال بیان داشت، که آن امام بزرگ رأی شیخ را پسندید و او را جمال عصر و حافظ اهل سنت خواند (۳) در مد رسه فکری شیخ الاسلام بسار جلال بزرگ تریه شدند، که از انجمله حافظ ابوالفتح نصر بن ابراهیم هروی حنفی (متوفی ۵۱۰) نویسنده المسند فی الحدیث و حافظ الموثمن الساجی (۴۴۵-۵۰۷) و عبدالاول سجزی (۴۵۸-۵۳۰) محدث مکتب و عالی الاسناد مدرس مدرسه نظامیه بغداد، و امام عبدالغافر نیشاپوری (۴۵۱-۵۲۹) و عبدالله بن عطا هروی (متوفی ۴۷۶) و غیره رجالی اند، که از هرات تا مصر به تحقیق علم حدیث و نشر و تدوین آن شهرت داشته اند و کتب رجال و احادیث به تحقیق و روایت ایشان مشهور اند، و بقول ابن عساکر شیخ الاسلام در باره موه تمن میگفت: تاوی زنده است، کسی نمیتواند بر رسول الله دروغ بگوید (۴)

(۱) ابن رجب ۱/ ۵۹ (۲) ایضاً ر ۲۷/

(۳) ایضاً ۱/ ۶۱ (۴) طبقات الشافیه السبکی ۴/ ۳۱۴ و المنتظم ۹/ ۵۰

این کار نامهای شیخ الاسلام در عصرش چنان شهرت یافته بود ، که در بار خلافت بغداد نیز آنرا تقدیر می کرد ، چنانچه در سنه ۶۳۰ هـ خلیفه القاوم با مرا تله و بعد از آن در سال (۷۴۰ هـ) المقتدی بشیخ الاسلام و پسرش عبدالهادی خلعت های سزاواری را ار سال داشت ، و او را لقب شیخ الاسلام شیخ الشیوخ زین العلماء دادند « ۱ »

اما امتیاز و ابتکار او در تصوف :

چنانچه اشارت رفت درین بود ، که وی هزار مقام الکبر را بطور دستور العمل مرتب و منطقی که یکی بر دیگری متفرع باشد ، با تعاریف جامع و مانع به عبارات موجز ترتیب داد . و این کار را در محرم سال ۴۸۰ هـ به املائی صد میدان فارسی آغاز کرد ، و بعد از آن به تالیف منازل السائرین آنرا تکمیل و تجدید نظر نمود . این درجه بندی سیستماتیک در صد میدان بترتیب اینکه کدام مقام از کدام مقام زایده مرتباً املا گردید ، که هر مقام هم ده درجه داشت ، و جمله هزار میدان میشد ، که از میدان توبه آغاز و به مقام محبت و دوستی ختم گردید . و اول آن راستی ، و میان مستی ، و آخر آن نیستی بود (۲)

اما بعد از املائی صد میدان ، جماعتی از فقرای اهل هرات و شوقمندان این راه از شیخ خواهش کردند ، که منازل تصوف را ما توالی و شرح و فروع آن باختصار با لفاظ لطیف و سزاوار حفظ بنگارد (۳)

چون چنین کتابی را شیخ الاسلام در تالیفات سلف سراغ نداشت بنابراین به تالیف منازل السائرین پرداخت . وی گوید : که متقدمان و متأخران برخی از موه لفین با شارت اصول پرداخته و تفصیل ندارند ، و جمعی هم تنها حکایات را فراهم آورده و نکات آنرا نشان نداده اند . و دیگران مقامات خاصه را از مقامات عامه تمییز نکرده و از درجات آن چیزی نگفته اند . و حتی برخی از ایشان شطحیات مغلوبین را مقامی قرار داده و رموز متکلمان این راه را پیش عوام گذاشته اند (۴)

فکروسعی ابته ائی شیخ الاسلام که در صد میدان اظهار شده بود ، ده منازل

(۱) ابن رجب بحواله الرهاوی ۵۷/۱ (۲) خاتمه صد میدان

(۳) مقدمه منازل السائرین .

(۴) مقدمه منازل

بظور نهائی تکمیل و ترتیب گردید عبدالرزاق کاشانی به مقدمه شرح منازل گوید که نسخ این کتاب با یکدیگر مختلف و متباين بوده و یکی با دیگری مطابقت نداشت تا که بفضل ایزدی نسخه فی را از آن کتاب یافت ، که بر خود شیخ خوانده شده و در آخر آن اجازت نامه فی بخط شریف شیخ الاسلام از سنه ۷۵۴ هـ نوشته بود .
 ازین تصریح کاشانی روشن می آید ، که منازل السائرین قبل از این سال تالیف شده بود ، یعنی در فاصله ۲۷ ساله بین املاء صد میدان ۴۸۵ تا ۵۱۲ هـ یعنی سالیکه شیخ الاسلام اجازت نامه نسخه کاشانی را می نوشت .

درین ۲۷ سال فکر خواهی پخته تر گردید ، و در ترتیب و تقسیم سیستم ابتکاری خویش تجدید نظر کرد ، و مراتب مردم را در سعی و رسیدگی درین راه به نگاه غایب دید ، و فرقی را بین مرید و مراد قایل شد ، و مقام شریکی را در نهایت تدقیق چنین تشخیص داد :

مردم درین رابره گونه است : مردیکه بین خوف و رجایسوی محبت در صحبت می رود مرید است . اما آنکه از وادی تفرقه گذشته و به وادی جمع رسد مراد نامیده می شود ، و غیر ازین دو طایفه ، دیگران مدعیان مقتون فریفته اند» (۱)
 بعد ازین مقامات سایر رابره مرتبه بخش کند :

۱- آغاز قاصد به سیر

۲- دخول وی در غربت

۳- حصول مشاهده جاذب به عین تو حید در راه فنا ..

انصاری در هر مرتبه در چاتی را در طرح سیستم خود برای عوام سالک محقق مقرر نمود ، و بعد از آن آنرا ده بخش ساخت با این ترتیب :

- ۱- بدایات ۲- ابواب ۳- معاملات ۴- اخلاق ۵- اصول ۶- اودیه ۷- احوال
- ۸- ولایات ۹- حقایق ۱۰- نهایت فرقی دیگر صد میدان با منازل اینست که ۲۵ میدان کتاب صد میدان در منازل السائرین نیامده ، و بالعکس ۲۴ منزل منازل السائرین در صد میدان نیست و باقی ۵۱ میدان با هم مشترک اند .

(le fait qu'il n'y en ait pas autant tient à ce que la *mahabbat* se trouve en sur-
nombre dans le KSM). En voici les titres :

حزن ، شكر ، خلق ، ذكر ، فراسة ، تعظيم ، الهام ، شوق ، قلق ، عطش ، هيان ، برق ،
ذوق ، غرق ، غيبة ، قبض ، سكر ، صحو ، اتصال ، انفصال ، تحقيق ، تلبيس ، وجود ، مقام المراد .

A. PLAN DU KMS (avec références au KSM).

١	٢	٣	٤	٥
بدايات	أبواب	معاملات	أخلاق	أصول
١ يقظة (١٢)	١١ حزن	٢١ رغبة (٥٠)	٣١ صبر (٧)	٤١ قصد (٦)
٢ نوبة (١)	١٢ خوف (٣٣)	٢٢ مراقبة (٥٣)	٣٢ رضاء (٢٣)	٤٢ عزم (٢٧)
٣ محاسبة (١١)	١٣ إشفاق (٣٦)	٢٣ حرمة (٥٧)	٣٣ شكر	٤٣ إرادة (٥)
٤ إنابة (٣)	١٤ خشوع (٣٧)	٢٤ إخلاص (٢٥)	٣٤ حياء (٦٣)	٤٤ أدب (٥٥)
٥ تفكير (٢٩)	١٥ إحيات (٣٩)	٢٥ تهذيب (١٠)	٣٥ صدق (٦١)	٤٥ يقين (١٩)
٦ تذکر (٣٠)	١٦ زهد (١٣)	٢٦ استقامة (٢٨)	٣٦ إثبات (٦٥)	٤٦ أس (٩٥)
٧ اعتصام (٨١)	١٧ ورع (١٥)	٢٧ توکل (٢١)	٣٧ خلق	٤٧ ذکر
٨ فرار (٤٢)	١٨ تبطل (٢٦)	٢٨ تفويض (٦٦)	٣٨ تواضع (٣٢)	٤٨ فقر (٣١)
٩ رياضة (٩)	١٩ رجاء (٤٣)	٢٩ ثقة (٦٤)	٣٩ فتوة (٤)	٤٩ غنى (٨٤)
١٠ سماع (٨٧)	٢٠ رغبة (٤٥)	٣٠ تسليم (٧٩)	٤٠ انبساط (٨٦)	٥٠ مقام المراد
٦	٧	٨	٩	١٠
أودية	أحوال	ولايات	حقائق	نهايات
٥١ إحسان (٥٤)	٦١ محبة (١٠١)	٧١ لحظ (٩٠)	٨١ مكاشفة (٩٣)	٩١ معرفة (٧٥)
٥٢ علم (٧١)	٦٢ غيره (٥٨)	٧٢ وقت (٩١)	٨٢ مشاهدة (٩٧)	٩٢ فنا. (٩٩)
٥٣ حكمة (٧٤)	٦٣ شوق	٧٣ صفاء (٦٢)	٨٣ معاينة (٩٨)	٩٣ بقاء (١٠٠)
٥٤ بصيرة (٢٠)	٦٤ قلق	٧٤ سرور (٩٤)	٨٤ حياة (٧٣)	٩٤ تحقيق
٥٥ فراسة	٦٥ عطش	٧٥ سر (٨٣)	٨٥ قبض	٩٥ تلبيس
٥٦ تعظيم	٦٦ وجد (٨٩)	٧٦ نفس (٩٢)	٨٦ بسط (٨٥)	٩٦ وجود
٥٧ إلهام	٦٧ دهش (٩٦)	٧٧ غربة (٦٨)	٨٧ سكر	٩٧ تجريد (١٤)
٥٨ سكنينة (٥١)	٦٨ هيان	٧٨ غرق	٨٨ صحو	٩٨ تفريد (٧٠)
٥٩ طمأنينة (٥٢)	٦٩ برق	٧٩ غيبة	٨٩ اتصال	٩٩ جمع (٥٩)
٦٠ همة (٤٩)	٧٠ ذوق	٨٠ تمكن (٥٦)	٩٠ انفصال	١٠٠ توحيد (٦٩)

B. PLAN DU KŞM (avec références au KMS).

(۳۰)	تسليم ۷۹	(۲۲)	مراقبت ۵۳	(۴۲)	عزم ۲۷	(۲)	توبه ۱
	استسلام ۸۰	(۵۱)	احسان ۵۴	(۲۶)	استقامت ۲۸		مروت ۲
(۷)	اعتصام ۸۱	(۴۴)	ادب ۵۵	(۵)	تفكر ۲۹	(۴)	انابت ۳
	انفراد ۸۲	(۸۰)	تمكّن ۵۶	(۶)	تذكر ۳۰	(۳۹)	فتوت ۴
(۷۵)	سر ۸۳	(۲۳)	حرمت ۵۷	(۴۸)	قفر ۳۱	(۴۳)	ارادت ۵
(۴۹)	غنا ۸۴	(۶۲)	غيرت ۵۸	(۳۸)	تواضع ۳۲	(۴۱)	قصد ۶
(۸۶)	بسط ۸۵	(۹۹)	جمع ۵۹	(۱۲)	خوف ۳۳	(۳۱)	صبر ۷
(۴۰)	انبساط ۸۶		انقطاع ۶۰		وجل ۳۴		جهاد ۸
(۱۰)	سماع ۸۷	(۳۵)	صلق ۶۱		رهبت ۳۵	(۹)	رياضت ۹
	اطلاع ۸۸	(۷۳)	صفا ۶۲	(۱۳)	اشفاق ۳۶	(۲۵)	تهذيب ۱۰
(۶۶)	وجد ۸۹	(۳۴)	حيا ۶۳	(۱۴)	خشوع ۳۷	(۳)	محاسبت ۱۱
(۷۱)	لحظه ۹۰	(۲۹)	ثقت ۶۴		ندلل ۳۸	(۱)	يقظت ۱۲
(۷۲)	وقت ۹۱	(۳۶)	ايتار ۶۵	(۱۵)	اخيانت ۳۹	(۱۶)	زهد ۱۳
(۷۶)	نفس ۹۲	(۲۸)	تفويض ۶۶		الباد ۴۰	(۹۷)	تجريد ۱۴
(۸۱)	مكاشفه ۹۳		فتوح ۶۷		هيبت ۴۱	(۱۷)	ورع ۱۵
(۷۴)	سرور ۹۴	(۷۷)	غربت ۶۸	(۸)	فرار ۴۲		تقوى ۱۶
(۴۶)	الس ۹۵	(۱۰۰)	توحيد ۶۹	(۱۹)	رجا ۴۳		معاملت ۱۷
(۶۷)	دهشت ۹۶	(۹۸)	تفريد ۷۰		طلب ۴۴		مبالات ۱۸
(۸۲)	مشاهده ۹۷	(۵۲)	علم ۷۱	(۲۰)	رعبت ۴۵	(۴۵)	يقين ۱۹
(۸۳)	معايه ۹۸		بصر ۷۲		مواصلت ۴۶	(۵۴)	بصيرت ۲۰
(۹۲)	فنا ۹۹	(۸۴)	حيات ۷۳		مداومت ۴۷	(۲۷)	توكل ۲۱
(۹۳)	بقا ۱۰۰	(۵۳)	حكمت ۷۴		خطرت ۴۸		لجا ۲۲
(۶۱)	محبت ۱۰۱	(۹۱)	معرفت ۷۵	(۶۰)	ممت ۴۹	(۳۲)	رضا ۲۳
			كرامت ۷۶	(۲۱)	رعيت ۵۰		مواقفت ۲۴
			حقيقت ۷۷	(۵۸)	سكينه ۵۱	(۲۴)	اخلاص ۲۵
			ولايت ۷۸	(۵۹)	طمانينت ۵۲	(۱۸)	بتئل ۲۶

Notons d'abord que certains termes techniques, qui désignent des demeures dans le KŞM, sont devenus les titres de quelques grandes divisions du KMS : ainsi *mu'āmalat*, *vilāyat* et *ḥaqīqat*. Quant aux autres, il est frappant de

(ز)

درین دو جدول اول که س، دی بورکی دا نشمه فرا نسوی ترتیب داده تفاوت دو کتاب واضح است.

در جدول اول ترتیب و تبویب مقامات مطابق منازل السائرین است که در قوسین عدد میدان از صد میدان داده شده، و آنچه این عدد بین قوسین ندارد، در صد میدان نیست.

در جدول دوم نامهای مقامات بترتیب صد میدان است، که در مقابل هر يك عدد همان میدان را بین قوسین از روی منازل داده است. و آنچه این عدد را ندارد همان میدان در منازل السائرین نیست.

جدول اول: مقارنه منازل السائرین؛ صد میدان

جدول دوم: مقارنه صدمیدان با منازل السائرین

ازین نمودارهای مقایسوی کتابین پدیدار است، که شیخ الاسلام بعد از سال ۴۸۸ هـ و املائی صدمیدان، در ترتیب سیستم خود تجدید نظر کرده و تا حدود ۴۷۰ هـ که تاریخ تالیف منازل باشد، برخی از میدانها را بسکلی حذف کرده و چندی را هم در آن افزوده و برخی را در ترتیب بالا و پائین برده است. مثلاً میدانهای تقوی و مداومت و اطلاع که در صد میدان، میدانهای (۱۶-۴۷-۸۸) اند، بسکلی در منازل نیامده اند. و بالعکس منازل حزن ۱۱ شکر ۳۳- صحو ۸۸- وجود ۹۶ و غیره منازل السائرین در صد میدان نیستند، و ازین ثابت می آید، که شیخ الاسلام حین نوشتن منازل فکر سابق خود را در ترتیب این مقامات تغییر داده بود، و پلان اخیر خود را در تشخیص منازل راه سالک و تعیین دستور العمل آن دقیق تر و جامع تر وضع نمود، و هر ده میدان را در مرتبهئی از ده مراتب قرار داد، تا که سالک بد قایق مراحل یقیند، و بداند که در فلان مقام در کدام یکی از مراتب ده گانه سیر می نماید. و بکدام جای رسیده است؟ در حالیکه صدمیدان کار چنین پلان دقیق و مجزرا را نمیداد.

در شرح و تعریف برخی از مقامات نیز بین کتابین تفاوتی بنظر می آید، دانشمند س دی بورکی از مقابله آن چنین نتیجه بدست میدهد، که از جمله منازل مشترك هر دو کتاب ۴۳ منزل در تعریف با هم مشتركند، و ۳۰ منزل با هم مختلفند، که توضیح ۱۶ منزل آن فرق واضحی دارد، و تحول فکری نویسنده را وانمود میکند.

در صدمیدان در تعریف منازل از کمال ایجاز کار گرفته شده و بنابراین در برخی موارد خواننده را تشنه و مشتاق توضیح مزید میگذارد. اما در منازل چنین نیست و تعبیر مولف از هر منزل کاملتر است از صدمیدان.

مثلاً در شرح میدان فتوت گوید: «فتوت بجوانمردی و آزادگی زیستن» که دو منزل السایرین در آن باره چنین وارد است «نکته فتوت ان لا تشهد لك فضلاً ولا تبری لك حقاً».

همچنین در موارد ذیل فرق و اضحی در تعاریف منازل دیده می شود:

رضا: خوشنودی و پسند کاریست (صدمیدان)

الرضا اسم للوقوف الصادق حيث ماوقف العبد، لا يلتبس متقدماً ولا متأخراً ولا يستزيد مزيداً ولا يستبدل حالاً (منازل)

همت: خواستست از دل بقیمت دل (صدمیدان)

الهمة مايملك الانبعاث للمقصود صرفاً، لا يملك صاحبها ولا يلتفت عنها (منازل)
مکاشفه: دیدار دلست باحق (صدمیدان)

المكاشفة مهادات السر بين متباينين، وهي في هذا الباب بلوغ ما وراء الحجاب و جوداً (منازل)

بدینصورت تعاریف منازل دقیق تر بوده و رنگ تصوف دارند، و نکات متعلقه هر منزل بخوبی شرح شده و زوایای تاریک را روشن ساخته است. مثلاً تحلیل منزل توحید که آخرین موقف منازل السایرین است، آنقدر دقیق و جامع است که بلاصطلاح دریائی را در کوزه گنجانیده و بسه بیت انصاری که بقول ماسنیون حاکی از اوج و اعتلای تصوف اسلامی است ختم می شود (۱):

ماوحد الواحد من واحد	اذ کل من وحده جا حد
توحید من ینطق عن نعته	عارية البطلها الواحد
توحید یا ه توحید ه	ونعت من ینعته لاحد (۲)

(۱) مقدمه فرانسوی صدمیدان بحواله الحلاج ماسنیون.

(۲) خاتمه منازل السایرین

(ط)

پس از مقایسه ترتیب و سیستم و بیان هر دو کتاب توان گفت که صد میدان برای مردمان نوکار و ابتدائی بزبان ساده نوشته شده و ترتیب میدانهای آن هم ابتدائی است . اما منازل السائرین برای منتهیان و اشخاص دقیق تر است که باجمال فتاعت نور زنده و زوایای دقیق هر منزل را جستجو نمایند .

تا کنون از خصوصیات کار و وضع پلان منظم و مرتب شیخ الاسلام برای تصوف از جنبه ظاهر و درجه بندی مقامات و وضع آماریفه هر یکی بحث را ننمودیم . اکنون باید به برخی از خصوصیات معنوی کاروی اشاره کنیم :

شیخ الاسلام تصوف اسلامی را به صیغه خاص آن که بنا یش بر شریعت باشد می شناسد، و آنرا از ویدانت هندی و اشراق یونان و فلاطونیت جدید امتیاز میدهد ، وی گوید :

« شریعت همه حقیقت است و حقیقت همه شریعت و بنای حقیقت بر شریعت است و شریعت بی حقیقت بیکار است ، و حقیقت بی شریعت بیکار . و کارکنندگان جز ازین دو بیکار است . » (۱)

وی در مسایل پیچیده و مغلق تصوف که برخی از صوفیان قدیم را بدان سبب تلویم میکردند ، نیز از راه انصاف عمول نکرد ، و از اعتدال و تطبیق کار گرفت ، و بجای فصل درو صل کوشید ، که کار صوفیان متمکن و وسیع الصدر باشد . مثلاً :

شیخ الاسلام گفت : که بو عبدالله سالمی گفته بود : که الله در ازل همه چیز می دید و پیرا مهجور کرده بودند باین سبب . شیخ بو عبدالله خفیف گوید : که این قدم دهر بود شیخ الاسلام گفت : که بو عبدالله خفیف انصاف بنه داد ، و ممکن باشد که او خود دید او علم را میگفت . » (۲)

برخی از علمای قشری شطحیات بایزید را نیز نه پسندیده و بر او تاخته اند ، مگر شیخ الاسلام با انصاف و وسعت مشرب او را چنین تزکیه مینماید :

« بر بایزید فر او ان دروغها گویند ، از انچ برو ساخته اند ، یکی آنست که وی گفت : شدم خیمه زدم بر عرش ! شیخ الاسلام گفت : این سخن دوشریعت کفر است

و در حقیقت بعد می حقیقت درست کنی بفراید آوردن خویش؟ حقیقت چیست؟
برستن از خویش... جنید متمکن بوده، او را لوچ و پوش نبوده، امر ونهی! بزرگ
داشته و کار از اصل گرفته» (۱)

مسئله حسین منصور حلاج در بین علمای دین و صوفیان مورد اختلاف است، بقول
شیخ الاسلام از صوفیان قدیم تنها سه نفر او را پسندیده اند: ابوالعباس عطا و ابوعبدالله
خفیف و ابوالقاسم نصرآبادی: که علمای ظاهر او را به قتل محکوم نموده و نقل
اقاویل و آرای او را ممنوع قرار داده بودند.

اما شیخ الاسلام با وجود پابندی شدیدش به مذهب حنبلی، در باره حلاج نیز
رویه معتدلی دارد، و کار او را موقوف میگذارد و گوید:

«مشایخ در کاروی مختلف بودند، و بیشتر ویرا ردکنند... من ویرا نپذیرم
و نه ردکنم. شما همچنین کنید. ویرا موقوف گذارید، و آنکس که او را بپذیرد
دوست تر از ان دارم که رد کند... وی اما مست... و دران جور بود بروی
که گفتند که این کی وی میگوید پیغامبریست، و نه چنان بود... و از مشایخ
این کاراومه بود، که سیرت وی و ظاهر وی، ظاهر عام بود، و باطن وی
باطن خاص. بر حلاج بسیار دروغ گویند و بسیار سخن هاه نامفهوم و ناراست
بر وی بندند، و کتابهای نامعروف و حیل پروی سازند.» (۲)

از تمام این اسناد پیداست که شیخ الاسلام صوفی مذهب متمکن و وسیع المشربسی بود،
او اعتدال و انصاف را با تحقیق از دست نمیداد، و در عصر خود در مذهب تصوف
خراسان راه جدیدی را کشود، و پیروگرام مرتب و منطقی سلوک را بدست مریدان
داد، که نظر ابتکاری و تحقیق وی از ان پدیداراست.

اما مرتبت وی در ادب:

شیخ الاسلام در ادب فارسی نیز نویسنده مقتدر و شاعر حساس و نیکو سخن شیوائی
بود، وی در ادب فارسی سبک نثر فنی و مصنوعی مسجعی را رواج داد، که جنبه ابتکاری
دارد، و خصایص آن ازین قبیل است:

(ک)

۱- ایجاز غیر مخل: که صد میدان او نمونه زیبایی آنست و حتی یک کلمه زاید را در آن نتوان یافت .

۲- رعایت سجع و موازنه در نثر، که اکثر مناجاتهای او مسجع اند، و در تقاریر وی در طبقات الصوفیه نیز اثر آن پدیدار است .

۳- جرأت ادبی و ندانه که با حفظ نیاز و ادب در خطابه‌های او بخدا موجود است، و سخنی گوید که از دل برآید و بر دل نشیند، و اسرار ناگفتنی را بصورتی اظهار کند، که قابل شنیدن و فهم و گوش و سمع مردم باشد .

۴- در عین رعایت و فصاحت و بلاغت و تسبیح و ترصیع سخن، اصطلاحات خاص و تعبیر شیرین نهجده هر وی را در گفتارهای خود آورد، که مردم را بزبان خود مردم بفهماند، و هم به کلام خویش ملاحظت و مقامیت خاصی بخشد .

سخن‌شناسان فارسی از قدیم او را مبتکر این کار شناخته‌اند، حتی نثر شیخ سعدی نیز در تحت اثر سبک شیخ الاسلام بوجود آمده و درین باره ملک‌الشمرای مرحوم بهار گوید:

« ظاهراً باید نخستین سجع ساز فارسی را شیخ الاسلام عبدالله انصاری شمرد ... وی از پیشوایان و بزرگان عرفاست. و مناجات او سرتاسر مسجع است. اسجاعی که خواجه عبدالله آورده نوعی است از شعر. زیرا عبارات او بیشتر قرینه‌هایی است مزدوج و مرصع و مسجع، که گاهی به تقلید ترانه‌های هشت هجایی و قافیه دار عهد ساسانی سه لختی است، که عرب در ارجوزه‌های قدیم خود از آنها تقلید میکرد. و نمونه‌ئی از آن در ترانه کودکان بلخ در طبری موجود است. » (۱)

پاری شیخ الاسلام نویسنده مبتکر فارسی است. اما مناجاتهای منسوبه اش را با قید احتیاط باید خواند. زیرا اکثر آن بدست نویسندگان ما بعد تصحیف و تحریف گردیده: و آنچه با مناجاتهای وی در طبقات الصوفیه و کشف الاسرار میباید ملاحظت نمود، قابل اعتماد نخواهد بود. همچنان سائر آثار منظوم و منثور فارسی که با و نسبت داده شده، و من در آن باره تحقیق علاحده‌ئی را در مقالات آثار خواجه عبدالله انصاری نموده‌ام. و این مقدمه کوتاه حوصله آنرا ندارد.

نسخ خطی صد میدان

نسخه موجوده صد میدان از روی نسخه مطبوع ۱۹۵۴ م با ترتیب و تحشیه و تصحیح جدید طبع شده، که دانشمند فرانسوی س، دی بورکی (او-پی) آنرا در

مجمعه موسسه باستان شناسی شرقی فرانسه از قاهره نشر کرده بود .

مساعی این دانشمند خاورشناس که عمری را در کشف و نشر و مطالعه آثار شیخ الاسلام گذرانیده ، و چند کتاب او را طبع و نشر کرده است در خور کمال خرسندی و قدردانیست ، و اینک ما این نسخه را بر اساس کار او بازطبع کردیم . و لی در ترتیب طبع و سطر بندی و حواشی آن تجدید نظر شد ، تا خواندن و تفکیک مضامین آن آسان باشد .

تا جایی که جستجو شد ، نسخه خطی این کتاب را در هرات و دیگر بلاد افغانستان سراغ نیافتیم ، اما دانشمند موصوف کتاب خود را از روی دو نسخه خطی طبع کرده بود :

۱- نسخه ایست خطی در کتب خانه شهید علی نمبر ۱۳۸۳ و رق ۱ تا ۵ که در استانبول موجود است و بتاریخ ۱۵ ذیقعه ۹۰۴ هـ کتابت شده ، و ریتر در مجله اسلام (شماره ۲۲) در سه ۱۹۳۵ م از وجود آن خبر داد . این نسخه اساس طبع کتابت است ، که غلطی کم دارد و خط آن هم خواناست و در حواشی با اختصار نشانه (۱) استانبول نشان داده شده .

۲- نسخه دوم در کتب خانه ملی پاریس موجود است بخط نستعلیق ابتدای قرن نهم . ولی این نسخه مکمل نیست ، و برخی از حصص آن خوانده نمیشود و کتابت آن هم جدید تر است . که در حواشی آنرا به علامت (پ) پاریس نشان داده ایم . درین نسخه آیات قرآنی مندرجه هر مقام کاملتر نوشته شده است . چون نسخه استانبول (۱) از نسخه پاریس (پ) ثقه تر و کاملتر و صحیح تر است بنابراین ناشر نخستین آنرا مدار خود در ترتیب متن کتاب قرار داد ، و اختلافات نسخه (پ) را در حواشی بطور نسخه بدل قید نموده است .

امادوموار دیکه ضبط نسخه (پ) اصیل تر بوده آنرا در متن قرار داد و نسخه بدل (۱) را به پاورقی برده است . که ما هم در طبع مجدد کتاب عین همین ترتیب را ملحوظ داشتیم و اینک این متن اصیل و متین نه صد ساله را به تقریب سال نهصد و فوات انصاری به هموطنان وی و ذریای علم تقدیم میداریم .

ایزنه تعالی روان شیخ الاسلام را شاد دارد .

کابل جمال مینه ۲۰ مه ۱۳۴۱ عبدالحی حبیبی

کتاب صمد میدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لِحَسْبِهِ اللَّهُ الَّذِي يُرِي أَوْلِيَاءَهُ آيَاتَهُ فَتَعْرِفُونَهَا وَصَلَوْتَهُ
عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
قوله تسالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله
ابتداء اول شهر جمادى ثمان و اربعين و اربع مائيد كذا كان
للفطر عليه السلام قال بين العبد وبين مولاه الف مقام
و كذلك ذكر عن ذوالنون المصري و بايزيد البسطامي
و ابو بكر الحداد كتاني رضي الله عنهم اجمعين قال ذوالنون
الف علم قال بايزيد و قال الحنيد قدس سرها الف قصر
قال ابو بكر الحداد كتاني الف مقام قال الله تسالى افن اجمع
رضوان الله كنز ابي خط من الله الى اوليائه ثم مرات

صفحه اول از نسخه خطی صمد میدان که در کتب خانه

شهید علی استانبول موجود است تحریر ۹۰۴ هـ

این دو هاست که در این آیه است غرار مقامت با این دو
 با تعلق است مخرج نور چشمین انقار و تدوین ^{نصایح}
 علی بن ابی طالب که جبریل علیه السلام بر او نازل و رسول صلی
 علیه و آله را چنان رسانید که بگفت جواب داد آن بقصد
 تا آنکه تراء خدا بر او پدید و چنان برسی که کوی او را
 می بیند آن درنگ تراء قائم بکرامت اگر تو او را نمی بینی چنان
 گویند امینید نال الشیخ شیخ الاسلام اجیرنا محمد بن
 علی بن الحسن اجیرنا عثمان بن سعید الدانی اجیرنا ^{سلیمان}
 بن حرب بن محمد بن زینب ^{عزیز} بن علی بن ابی طالب
 عن حمی بن محمد بن عمار بن عمر رضی الله عنهما اجیرنا ^{الاشاد}
 لیسب تمام مخرج هذا الاشاد و سلم بن الحجاج بن حنیف

صفحه دوم از نسخه خطی صد مبدان که در کتب خانه
 شهید علی استانبول موجود است تحریر ۹۰۴ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى يرى اولياء آياته فيعرفونها ، و صلواته على سيد المرسلين محمد وآله اجمعين .

لتراجم مجالس عقيد :

قواه : « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله » (١)

ابتداء : اول محرم سنة ثمان واربعين واربعمئة . (٢)

(١) قرآن: سورة ٣٤ آيه ٣١ .

(٢) آغاز نسخه‌ی پاریس چنین است :

الحمد لله الذى يرى آياته اولياء فيعرفونها . الصلواته على نبيه محمد المصطفى وآله واصحابه الذين هم مصابيح الدجى واهل النجاة واهل التقوى .

هذا كتاب الفقه الشيخ الامام شيخ الاسلام ، حجة الله فى الانام ، ابواسماعيل عبد الله ابن محمد الانصارى قدس الله روحه العزيز ، فى منازل السائرين و مقامات العارفين ، ليطالع من يريد ان يقف مقامات اولياء الله ، ويعرف مقامه من هذه القامات .

هو فى اى منزل و مقام ، و يجتهد فى الله جل سبحانه ليصل بعونه و توفيقه الى اقرب منزل اليه و ادنى مقام من حضرته ، كما قال الله جل سلطانه و عظم اسمه : « وجاهدوا فى الله حق جهادها هو اجتباكم (ق : ٧٨/٢٢) و فقتنا و اياكم

انه قريب مجيب .

تذکر (۱) ان الخضر علیه السلام قال : « بین العبد و بین مولاه الف مقام » .
و کذا لک ذکر (۲) عن ذی النون المصری و بایزید البسطامی

(۳) و انجنید و ابی بکر الکتانی رضی الله عنهم اجمعین . (۴)

قال ذوالنون : « الف عام » . قال بایزید (۵) و قال انجنید

قد س سرهما « الف قصر » (۶)

قال ابوبکر (۷) الکتانی : « الف مقام » .

قال الله تعالی : « فمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله »

الی قوله ؛ « هم درجات » (۸)

این درجات که درین آیت است (۹) هزار مقام است . (۱۰)

و خیر درست است (۱۱) باتفاق است . مخرج از صحیحین (۱۲) از

فاروق الله ابن خطاب رضی الله عنه : از خبری (۱۳) که جبریل

علیه السلام پرسید از رسول صلی الله علیه وسلم : « ما الاحسان ؟ »

احسان چیست ؟ (۱۴) جواب داد : « ان تعبد الله کانک تراه »

خدا ای را پرستی و چنان پرستی که گوئی او را می بینی . (۱۵) « فان

(۱) پ : و ذکر

(۲) پ : البسطامی ، ندارد

(۳) پ : قال بایزید ، ندارد

(۴) پ : ابوبکر ، ندارد

(۵) پ : قال بایزید ، ندارد

(۶) پ : ابوبکر ، ندارد

(۷) پ : قال بایزید ، ندارد

(۸) ق : ۱۶۲/۳ . که در (پ) این آیه کامل است :

و ماواه جهنم و بنس المصیرهم در جاب عند الله .

(۹) پ : یاد کرده است . (۱۰) پ : آن هزار مقام است که شرح یاد کرده شود

انشاء الله تعالی . (۱۱) ۱ : و از خیر درست باتفاق .

(۱۲) پ : در صحیحین . (یعنی صحیح بخاری صحیح مسلم) (س ۱) پ :

از خبری ندارد . (۱۴) پ : یعنی که احسان چه چیز است .

(۱۵) پ : یعنی که خدا را چنان پرستی که تو او را می بینی .

لم تكن تراه فانه يراك « اگر تو او را نمی بینی چنان دانی که (۱) او تو را می بیند .

قال الشيخ شيخ الاسلام : اخبرنا محمد بن علي بن الحسن :
 اخبرنا عثمان بن سعيد الدارمي : اخبرنا سليمان بن حرب عن حماد
 بن يزيد عن مطر الوراق عن ابي برده عن يحيى بن [يعمر] عن
 عبدالله عمر رضي الله عنهما . بهذا لاسناد الحديث بتمامه . خرج
 هذا لاسناد مسلم بن الحجاج في صحيحه . (۲)

وآن هزار مقام ، منزلهاست که روندگان بسوی حق می روند
 (۳) تابنده را درجه درجه می گذرانند (۴) و بقبول و قرب حق تعالی
 مشرف میشود یا خود منزل منزل قطع میکند ، تا منزل آخرین که آن
 منزل ایشانرا مقام قربست (۵) و آن قرب آنجا که برگزینند ویرا
 منزلست (۶) و آنجا که ویرا باز دارند ، آن (۷) مقامست ، همچون
 (۸) فرشتگانرا در آسمانها . (۹)

قوله تعالى : « واما الاله مقام معلوم » (۱۰) « يتبعون الي
 ربهم الوسيلة ايهم اقرب » . (۱۱)
 وهر یکی از آن هزار مقام (۱۲) رونده را منزل است و
 یابنده را مقام .

(۱) پ : و گرویرا نمی بینی چنان دانکه . (۲) پ : از قال الشيخ تاصه حیحہ ندارد .
 رك : به صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۹ طبع ۱۳۲۹ ق .

(۳) پ : منزلهاست روندگانرا بسوی حق هم منزلست و هم مقام .

(۴) پ : می برند . (۵) پ : از حق . . تا قربست ، ندارد .

(۵) ۱ : و آن قرب ایشانرا منزلست . (۷) پ : آن ندارد .

(۸) پ : و فرشتگانرا . (۹) پ : در آسمانها مقام هاست معلوم .

(۱۰) ق : ۱۶۴/۳۷ . (۱۱) ق : ۱۷ / ۵۷ . در (پ) این آیه کامل است :

اولئك الذين يدعون . . . (۱۲) پ : و هر منزل ازین هزار مقامه

و گویند گمان این علم (۱) سه مردانند :

یکی اهل تحقیق . دودیگر (۲) اهل سماع . وسدیگر اهل دعوی . (۳)

محقق از یافتن او بر سخن وی پیدا .

واهل سماع (۴) از بیگانگی بر سخن وی پیدا .

واهل دعوی بر دعوی وحشت و بی حرمت بر سخن وی پیدا

(۵) اسناد این علم یافتست (۶) ، و نشان درستی آن سرانجام آن (۷)

و آن هزار مقام را (۸) يك طرفة العین ، از شش چیز چاره

نیست : (۹) تعظیم امر ، و بیم مکر (۱۰) و لزوم عذر ، و خدمت

بسنن ، و زیستن بر فاقه ، و بر خلق بشفقت .

و هر چند که شریعت همه حقیقتست و حقیقت همه شریعت .

(۱۱) و بنای حقیقت بر شریعت است ، و شریعت بی حقیقت بیکارست

و حقیقت بی شریعت بیکار ، و کار کنندگان جز از این دو (۱۲) بیکار است

- (۱) ۱ : علم ، ندارد . (۲) در اصل و دیگر طبع شده ، ولی صحیح آن دودیگر است ، در مقابل سدیگر ، که در پهلوی هم ددیگر بود یعنی دوم و سوم .
- (۳) ۱ : از یکی . . . تادعوی ، ندارد . (۴) ۱ : دیگر خالی از .
- (۵) ۱ : از و اهل دعوی . . . تا پیدا ، ندارد . پ : پس اسناد .
- (۶) پ : آنست که یافت . (۷) پ : از و نشان . . . تا آن ، ندارد .
- (۸) ۱ : و اهل این هزار مقام . (۹) پ : گزید .
- (۱۰) پ : بیم مرگ . (۱۱) پ : و حقیقت همه شریعت ، ندارد .
- (۱۲) پ : جز نمیان این هر دو

و شرط هر منزلی ازین هزار منزل آنست :

که بتوبهء صورت (۱) درشوی ، و بتوبه بیرون آیی (۲) که گفت

رب العزه : «وتوبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون » . (۳)

بندگان خود در همه بتوبه محتاج کرد . و ذل خطا (۴) بر همه

پیدا کرد ، و همه را بتوان غفلت و عجز از اداء حق مبتلا کرد (۵)

بی نیاز شد عفو کرد ، و بجای عذر نازان کرد (۶) که گفت : « ومن

لم يتب فاولئك هم الظالمون » (۷) هر کس (۸) که نه تائبست ظالمست .

همه خلق را بدو حکم (۹) بیرون آورد (۱۰) : یکی تائب ، د دیگر

ظالم . (۱۱)

مصطفی صلوات الله عليه ، توبه را صیقل نیاز مندی و عذر

تقصیرات گردانید که (۱۲) گفت : « اتوب اليك من ذنوبي كلها

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم » (۱۳)

از آشنائی نادوستداری هزار مقامست ، و از آگاهی تابگستاخی

هزار منزلست (۱۴) و این جمله بر صد میدان نهاده آمد . (۱۵)

والله المستعان .

(۱) پ: صورت، ندارد . (۲) پ: و بتوبه در روی .

(۳) ق: ۳۱/۲۴ . در (پ) بعد از المؤمنون ، لعلکم تغلحون هم دارد .

(۴) پ: و ذلت و خطا . (۵) پ: و همه بتوبه از غفلت و عجز آزاد کرد .

(۶) پ: و همه نیازمند عفو خود کرد . (۷) ق: ۱۱/۴۹ .

(۸) پ: کس ، ندارد . (۹) پ: بدو چیز . (۱۰) در اصل آورد (؟)

(۱۱) از یکی تا ظالم در (۱) نیست ، از (پ) در متن گرفته شد ، که در آن کلمه

در دیگر ، و دیگر است ، که صحیح آن د دیگر است .

(۱۲) پ: از توبه را ... تا که ، ندارد . (۱۳) پ: ابوءلك بذنوبي و

لا قوة الا بالله . (۱۴) پ: منزلت بخشنده بصدیقان .

(۱۵) پ: از این ... تا آمد ، ندارد .

۱

میدان اول مقام توبه است ، و توبه باز گشتن است بخدا ای .

قر له تعالی : «توبوا الی الله توبه نصوحا» (۱)

بدانکه : علم زندگان نیست و حکمت آینه ،

رخرسندی حصار (۲) و امید شفیع ،

و ذکر دارو ، و توبه تر یاق .

توبه : نشان راهست و سارا بار ،

و کلید گنج و شفیع وصال ،

و میانجی بزرگش (۳) و شرط قبول ، و سر همه شادی-

و ارکان توبه سه چیز است :

پشیمانی در دل (۴)

و عذر بر زبان

و بریدن از بدی و بدان

(۱) ق: ۸/۶۶ . پ: یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحا . قوله :

توبوا الی الله جمیعا (ق ۳۱/۲۴)

(۲) پ: میانجی بدوست .

(۳) پ: حصار قناعت .

(۴) پ: بدل .

واقسام توبه سه است :

توبه مطیع و توبه عاصی و توبه عارف .

توبهء مطیع : از بسیار (۱) دیدن طاعت ،

و توبه عاصی : از اندک دیدن معصیت ،

و توبهء عارف : از بسیار نمانت .

و بسیار (۲) دیدن طاعت را سه نشانست :

یکی خود را بکر دار خود (۳) نا جی دیدن

دیگر مقصدان را بچشم خواری نگریستن . (۴)

سیم عیب کردار خود (۵) باز ناستن .

و اندک دیدن معصیت را سه نشانست :

یکی خود را مستحق آموزش دیدن .

دیگر بر اضرار آرام گرفتن .

سیم بآبدان الفت داشتن . (۶)

(۱) پ : از فراوان .

(۲) پ : پس فراوان دیدن .

(۳) پ : خود را .

(۴) پ : بچشم اهانت دیدن . اما امای

کلمه خواری در اصل (خاری) است .

(۵) پ : از خود .

(۶) پ : دوستی گرفتن .

ونسیان منت را سه نشانست :

چشم احتقار از خود برگرفتن ، (۱)

و حال خود را قیمت نهادن ،

وازشادی آشنائی (۲) فرواستادن . (۳)

ACKU

(۱) پ: گرفتن . (۲) پ: معرفت .

(۳) پ: ایستادن . و این بیت اضافه دارد :

شاد برانم که تو یاری مرا مونس انلوه گساری مرا

۲

میدان دوم مروت است از میدان توبه ، میدان مروت زاید .

مروت کم (۱) بودن است و شر خورد زیستن . (۲)

قوله تعالی : « کونوا قوامین بالقسط » (۳)

ارکان مروت سه چیز است :

زندگانی کردن با خود به عقل ،

و با خلق بیسبر

و با حق به نیاز .

نشان زندگانی کردن (۴) با خود به عقل سه چیز است :

قدر خود بدانستن ،

و اندازهء کار خود دیدن ، (۵)

و در خیر (۶) خویش بکوشیدن .

(۱) اصل : گم بودن . (۲) پ : خود خود

(۳) ق : ۴ / ۱۳۵ . پ : یا ایها الذین آمنوا ... شهداء لله .

(۴) پ : کردن ، ندارد . (۵) پ : بدیدن

(۶) پ : و بخطر . و باین قرائت باید کلمه بعد گوشیدن باشد ، یعنی در خطر

خود را حفاظت کردن .

و نشان زندگانی کردن (۱) با خلقی بصیر سه چیز است :

بتوانی ایشان از ایشان راضی بودن ،

و عذرهای ایشانرا با زجستن ،

و داد ایشان از توانی خود بدها دن .

و نشان زندگانی با حق به نیاز سه چیز است :

هر چه از حق آید شکر واجب بران ، (۲)

و هر چه از بهر حق (۳) کنی عذر واجب دیدن ،

و اختیار حق را صواب دیدن . (۴)

(۱) پ : کردن ندارد

(۲) پ : هر چه برای وی .

در مع توام بهر بهائی که کنی .

مشت دارم بهر عطائی که کنی

من بنده زندگانی خویشم

اندی که در آن بود رضای تو (کنا)

که زهر دمی بشهد پردازم

۳

میدان سیم انابتست . از میدان مروت انابت زاید.

قره له تعالی : « وما یبذکر الامن ینیب » (۱)

انابت چیست؟ باز گشتن بهممه از چیز (۲)

اول : انابت انبیاء صلوات الله علیهم . که بهمگی

باز گشتند (۳) ، که کس را جز از ایشان (۴) طاقت

آن نیست.

ابراهیم علیه السلام را گفت : (۵) لاءواه منیب ا (۶)

داود علیه السلام را گفت : « خر را کما و اناب » (۷)

شعیب را گفت . « تو کلت والیه انیب » (۸)

مصطفی صلی الله علیه وسلم را گفت : « واتبع سبیل

من اناب الی » (۹)

(۱) ق : ۱۳/۴۰ . پ هوالنی یریکم آیاته ویتزل لکم من السماء رزقاً

(۲) پ : په همگی باز گشتن بحق . (۳) پ از که... تا گشتند ندارد

(۴) : و چون ایشان کس را (۵) پ : را گفت ، ندارد .

(۶) پ : ان ابراهیم لعلیم اواه ق : ۷۵/۱۱ . (۷) ق : ۲۴/۳۸

(۸) ق : ۸۸/۱۱ . پ : و ماتوفیقی الایان الله علیه

(۹) ق : ۱۵/۳۱ . پ : الی ، ندارد .

دیگر : انابت تو حیدست ، که دشمنان را باز خواند (۱)

«وانیبوالی ربکم» (۲) «منبین الیه واتقوه» (۳)

سیم : انابت عارفانست ، باز گشتن در حال (۴) باوی

«رانابوالی الله» (۵)

اما (۶) انابت پیغمبران سه چیز است :

ترسگاری با بشارت آزادی ، (۷)

و خدمت واسته کانت با شرف پیغمبری (۸)

و بار بلاکشیدن بادلهای (۹) پرشادی (۱۰)

وانابت تو حید را سه نشانست :

اقرار (۱۱) و اخلاص و بینایی (۱۲) و برا پندیرفتن .

دیگر : فرمان ویرا (۱۳) گردن نهادن .

سیم : نهی (۱۴) ویرا حرمت داشتن

وانابت عارفان را سه نشانست :

یکی : از معصیت دور (۱۵) بودن .

دیگر : از طاقت خجل بودن .

سیم : در خلوت باحق (۱۶) انس داشتن (۱۷)

(۱) پ بان . (۲) ق: ۵۴/۳۹ . (۳) ق: ۳۱/۳۰ .

(۴) پ : و آن باز گشتن بود در همه حال . (۵) ق: ۱۷/۳۹ .

(۶) پ : نشان انابت . (۷) پ : بیم داری و بشارت و آزادی

(۸) پ : نبوت (۹) پ : دل . (۱۰) پ : پرشادی و مسرت

(۱۱) پ : یکی بلقرار . (۱۲) پ : و یکتائی . (۱۳) پ : بفرمانوی

(۱۴) پ : زنهی . (۱۵) پ : بدرد (۱۶) پ : باوی (۱۷) پ : گرفتن

جز باتو نخواهم انس ای جان جهان خواهیم بران زپیش و خواهیم بخوان

۴

میدان چهارم فتوت است. از میدان انابت، میدان فتوت زاید.
 قوله تعالی: «انهم فتية آمنوا بربهم» (۱)

فتوت (۲) چیست؟ به جوانمردی (۳) و آزادگی (۴) زیستن.
 و فتوت سه قسم است:

قسمی با حق،

و قسمی با خلق،

و قسمی با خود (۵)

قسم حق چیست؟

بتوانی خود (۶) در بندگی که شیندن،

و قسم خلق: (۷) آنست که ایشانرا بعبی که از خود دانی نیفکنی. (۸)

و قسم خود: (۹) آنست که تسویل (۱۰) نفس خویش (۱۱)

و آرایش و زینت (۱۲) وی بپذیری (۱۳)

(۱) ق: ۱۳/۱۸. پ: نحن نقص علیک نباهم بالحق... وز دناهم همی.

(۲) پ: فتوت. (۳) پ: جوانمردی. (۴) پ: بازادگی

(۵) پ: قسم اول با حق، و دوم با خود و سوم با خلق (۶) پ: بتوان خود را

(۷) پ: خلق چیست؟ (۸) پ: نیوگنی. مشتقات مصدر او گندن افگندن

در طبقات الصوفیه هم مکرر آمده. (۹) پ: خود چیست؟

(۱۰) تسویل: آراستن نفس بدیهارا بصورت نیکی (لطائف) (۱۱) پ خویش ندارد

(۱۲) پ: و زینت، ندارد (۱۳) پ: بپذیری؟

و قسم حق را سه نشانست: (۱)

از جستن عام ملول نشوی! (۳)

واز یا یاد وی نیاسائی! (۳)

و صحبت با نیکان پیوندی! (۴)

و قسم خلق را سه نشانست: (۵)

آنچه ازیشان ندانی (۶) ظن نبری!

و آنچه ندانی بپوشانی!

و بدان مرءمانرا شفیع باشی!

و قسم خود را سه نشانست:

باز جستن بعیب خریدش مشغول باشی، و عیب خویش بدداری!

و شکر نعمت ستر بر خود بینی!

واز ترس نیاسائی!

(۱) پ: و نشان قسم حق سه چیز است که . (۲) پ: سیر نیاپاشی .

(۳) پ: و از نیازوی نیاسائی . (۴) پ: بانیکان کنی .

(۵) پ: آنست که . (۶) پ: ندانی بران ظن .

۵

میدان پنجم ارادتست از میدان فتوت میدان ارادت زاید.

ارادت خواست است و مرد (۱) در راه بردن (۲)

قول له تعالی : قل ذل يعمل علی شاکلته» (۳)

جمله (۴) ارادت سه است :

اول : ارادت دنیای محض است.

دو دیگر : (۵) ارادت آخرت محض.

سیم : ارادت حق محض.

اما ارادت دنیای محض آنست که قول تعالی : «منکم من یرید الدنیا»

(۶) «تر ویدن عرض الدنیا» (۷) «من کان یرید حرث الدنیا» (۸) .

«من کان یرید العاجلة» (۹) «من کان یرید الحیوت الدنیا و زینتها» (۱۰)

«ان کنتن تر دن الحیوت الدنیا و زینتها» (۱۱)

(۱) : ارادت خواست مردست . (۳) پ : بودن

(۳) ق ۸۴/۱۷ (۴) پ : پیش ارادت

(۵) اصل : و دیگر (۶) ق : ۱۵۲/۳ (۷) ق ۶۷/۸ .

(۸) ق : ۲۰/۴۲ ا : لدنیا و زینتها . (۹) ق : ۱۸/۳۳ پ :

این آیه ندارد . (۱۰) ق : ۱۵/۱۱ (۱۱) ق : ۲۸/۳۳ .

پ : یا ایها النبى قل لا زواجک ان کنتن تر دن الحیوت الدنیا .

نشان آن سه چیز است :

یکی : در زیادت دنیا به نقصان دین را ضعیف بودن .

دو دیگر : ازدرویشان مسلمان (۱) اعراض کردن .

دیگر : حاجتهای خود را بمولی بجا جتهای (۲) دنیا

افگندن . (۳)

و ارادت آخرت محض آنست : که گفت قوله تعالی :

«من اراد الاخره» (۴) . «من كان يريد حرث الاخره» . (۵)

و نشان آن سه چیز است : (۶)

یکی : در سلامت دین بنقصان دنیا را ضعیف بودن .

دو دیگر : موافقت با درویشان داشتن .

سیم : حاجتهای خود بمولی (۷) ؛ آخرت افگندن . (۸)

و ارادت حق محض آنست : که گفت قوله تعالی :

«ان كنتن تردن الله ورسوله» . (۹)

و نشان آن سه چیز است :

اول : پای بر هر دو جهان نهادن . (۱۰)

و از خلق آزاد گشتن .

و از خود باز رستن .

(۱) پ : و مسلمان . (۲) پ : و حاجتها . (۳) پ : آوردن .

(۴) ق : ۱۹/۱۷ . پ : ... و سعی لها سعیم و هو مومن . (۵) ق : ۴۳/۲۰

پ : ... نزد له فی حرثه . (۶) پ : و آنرا سه نشا نست .

(۷) پ : بمولی ، ندارد . (۸) پ : و آخرت از کز ؟

(۹) ق : ۲۹/۳۳ . پ : ... و اللار الاخره .

(۱۰) پ : پای بدو گیتی مسرا (گذرا - شاید فرا) نهادن .

۶

میدان ششم قصد است. از میدان ارادت، میدان قصد زاید .
 صحت قصد و درستی آهنگک، تخم کارست (۱). و بنای
 (۲) آن قوله تعالی: «و من یخرج من بیته مهاجراً
 الی الله ورسوله». (۳)

قصد: آهنگک حق است، که بترک هر چه جز ویست گیری. (۴)
 و قصد را سه رکنست:
 قصد تن به خدمت،
 و قصد دل به معرفت،
 و قصد جان به محنت.
 و قصد تن را سه نشانست:
 از جهد (۵) نیاسودن،
 و از تنعم بکاستن،
 و فراغت جستن.

(۱) پ: وصحت و قصد و صحت درستی و آهنگک کارست. (۲) پ: و بیان.
 (۳) ق: ۱۰۰/۴. (۴) پ: آنست که قصد کنی بحق و بترک هر چه جزاوست.
 (۵) پ: از خدمت.

وقصد دل را سه نشانست .

رنج کشیدن ،

و خاوت گزیدن ،

و بضرورت زیستن

وقصد جان را سه نشانست :

نازك دل بودن .

و از سماع نشكیفتن ، (۱)

و بمرگ گرایدن . (۲)

(۱) پ : نا شكفتن ؟ . در اصل نشكیفتن طبع شده ، ولی شكیفتن بکسر اول از ماده

شكیف (- شكیب) بمعنی صبر و تحمل کردن است . فردوسی راست :

تو با تاج بر تخت نشكیفتی خرد را بدین گونه بفریفتی (فرهنگ نظام)

و بمعنی قرار و آرام و صبر است . (برهان) و شكیبید ن بهمین معنی است .

(۲) پ : گردیدن .

۷

میدان هفتم صبرست . از میدان قصد ، میدان صبرزاید .

قوله تعالی : «وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرَ لَكُمْ » (۱)

و صبر را سه رکعت است :

یکی : بر بلاء «اصبروا» آنست . (۲)

دو دیگر : از معصیت «وصابروا» آنست . (۳)

سیم : بر طاعت «ورابطوا» آنست . (۴)

صبر (۵) بر بلا بدوست داری توان (۶) . و از آن (۷) سه چیز زاید .

یگتنائی دل .

و علم بماریک (۸)

و نور فراست .

(۱) ق / ۴ / ۲۵ (۲) پ : یکی بر بلا صابر بودن ، چنانکه میگوید : اصبروا .

(۳) پ : و دیگر از معصیت شکستن چنانکه میگوید : و صابروا . (۴) پ : سیم

بر طاعت صبر کردن چنانکه میگوید : و رابطوا : این سه امر در قرآن آمده

۳ / ۲۰۰ (۵) پ : اکنون صبر . (۶) پ : توان کرد .

(۷) پ : و بدوست داری آن سه . (۸) پ : دقیق .

و صبر از معصیت : بترس توان ، و از آن سه چیز زاید : (۱)

الهام دلها

و قبول (۲) دعا

و نور عصمت .

و صبر بر طاعت ، با مید توان ، و از آن سه چیز زاید :

با زداشت بلاها

و روزی نا بیو سیده (۳)

و گرا بیدن با نی-کان . (۴)

(۱) پ : فراید (که لهجه ایست از براید) (۲) ا : دلها و قبول ، ندارد .
 (۳) این کلمه در اصل (ناپوشیده) طبع شده که معنی ندارد ، و اگر آنرا (ناپوشیده)
 بخوانیم ، با سیاق عبارت و معنی مطابق نمی آید ، بظن غالب اصل آن نا بیو سیده
 بود ، که بیوسیدن بمعنی امید داشتن و امیدوار گردیدن و طبع کردن بود . (برهان)
 و نا بیوسان در طبقات صوفیه و تاریخ سیستان بمعنی نا گهان و غیر منتظر و غیر
 متوقع آمده است .

و در اینجا هم مقصد روزیست که بدون انتظار و چشم داشت برسد .

(۴) پ : با نیکان و آرمیدن بایشان بهر حال .

۸

- میدان هشتم جهاد دست، از میدان صبر، میدان جهاد زاید.
- و جهاد باز کوشیدنست (۱) بانفس و بادبو و با دشمن .
 قهر نه تعالی : « و جاهد وافی الله حق جهاده » (۲)
- و جهاد را سه رکنست :
 با دشمن به تیغ ،
 و با نفس به قهر (۳)
 و با دیو بصبر .
 و مجاهدان به تیغ سه اند :
 کوشنده ، مأ جور
 و خسته ، مغفور
 و کشته ، شهید .
 و مجاهدان با نفس سه اند : (۴)
 یکی میکوشد (۵) اواز ابرارست .
 و یکی می با و د (۶) اراز او تا دست .
 و سیم باز رسته (۷) اواز ابدالست .

- (۱) پ : و جهاد کوشیدن بود .
 (۲) پ : بانفس به قهر کردن و با دشمن به تیغ . (۴) پ : سه اند ، ندارد .
 (۵) پ : یکی که میکوشد و .
 (۶) پ : پایدار .
 (۷) پ : و یکی باز رسته است و .

و مجاهدان با دیو (۱) سه اند:

- یکی بعلم مشغول (۲) او از مقر بانست .
 و یکی بعبادت مشغول (۳) او از صدیقانست .
 و یکی بزهد مشغول (۴) او از اولیا یا نست . (۵)

-
- (۱) ۱ : باء ندارد .
 (۲) پ : یکی که مشغول بود بعلم و .
 (۳) پ : و دیگر مشغول بود بعبادت و . (۴) پ : و دیگر
 آنکه مشغول بود بزهد و . (۵) در ادب قدیم فارسی جمع
 بستن جموع عربی باعلا یم جمع فارسی رواج بود مانند اولیا یان ، که خود
 اولیاء جمع ولی است .



۹

- میدان نهم ریاضتست . از میدان جهاد میدان ریاضت زاید .
 قوله تعالی : « فیہ (۱) رجال یحبون ان یتطهروا » (۲)
 ریاضت نرم کردنست (۳) و آنرا سه رکنست :
 ریاضت افعال به حفظ ،
 و ریاضت اقوال به ضبط ،
 و ریاضت اخلاق بر رفق . (۴)
 و ریاضت افعال (۵) سه چیز است :
 اتباع علم (۶)
 و غذای حلال
 و دوام ورد (۶)

-
- (۱) پ فیہ ، ندارد و الله یحب المتطهرین .
 (۲) ق : ۱۰۸ / ۹ . پ :
 (۳) پ : نرم کردن نفس است .
 (۴) پ رفق : به فتحه اول نفع و اعانت و بکسره اول با کسی لطف
 کردن است . (المنجد)
 (۵) پ اما ریاضت افعال به حفظ سه
 (۶) پ : و دوام او را د ؟



وریا ضمت اقوال سه چیز است

قرائت قرآن (۱)

و مداومت عذر ،

و نصیحت خلق .

وریا ضمت اخلاق سه چیز است .

فروتنی ،

و جوا نمردی ،

و بردباری .

۱۰

میدان دهم تهذیب است. از میدان ریاضت، میدان تهذیب زاید .
 قوله تعالی: «قرا انفسکم واهلیکم نارا» (۱)

حیات (۲) تهذیب سه چیز است: سنت و صحبت و خلوت
 و تهذیب سه چیز است:

نفس را

و خوی (۳) را،

و دل را،

تهذیب نفس سه چیز است:

از شکایت بمدح گردانیدن (۴)

و از گزاف (۵) به هشاری آوردن،

و از غفلت به بیداری آوردن .

(۱) ق: ۶/۶۶: پ: یا ایها الذین آمنوا قوا ...

(۲) پ: حیات. که مطابق اصطلاح صوفیان آن عصر بمعنی وسیله و راه
 وصول است، و در طبقات صوفیه هم می آید. در اصل حلیت طبع شده که صحیح
 نیست و در پیدا نهایی دیگر هم حلیت است.

(۳) پ: خلق را. (۴) پ: نفس را از گنه بازداشتن.

و نسخه (۱) اضافه دارد: و اکثرت بقلت آوردن.

(۵) در اصل: کذاف طبع شده، که با ملای کنونی گزاف و گزافه بکسر ه
 اول بمعنی بیپرده و هرزه و معرب آن جراف است (پرهان و قطر المحيط)

تهدیب خری را سه چیز است :

از ضجرت (۱) بصیر (۲) آبی !

و از بخل ببذل آیی ! (۳)

و از مکافات به عمر آیی !

و تهدیب دل سه چیز است :

از هلاک امن ، بحیات (۵) ترس آمدن .

و از شومی و نومیدی با برکت امید آمدن .

و از محنت (۶) پراگندگی و دل به آزادی (۷) دل آمدن (۸)

-
- (۱) : از زجر . اما ضجرت بضمه اول یعنی اضطراب و پریشانی از غم و تنگی نفس است (المنجد)
- (۲) در اصل بصیر (؟) طبع شده . پ : بصیر آمدن .
- (۳) پ با سخا آمدن .
- (۴) پ : با عنر آمدن .
- (۵) پ : حیات ، ندارد .
- (۶) پ : محنت ، ندارد .
- (۷) در اصل آزاری (؟) است ، که
- (۸) پ : دل ، ندارد .
- که به (آزادی) تصحیح شد .

۱۱

میدان یازدهم محاسبیت است . از میدان تهنذیب محاسبیت زاید .
 قوله تعالی : « و لنتظر نفس ما قدمت لغد » (۱)
 محاسبیت را سه رکنست :

جنایت از معاملات جدا کردن (۲)

و نعمت را با خدمت برسختن (۳)

و نصیب خود : از نصیب وی (۴) جل ذکره جدا کردن .

و حیلت شناختن (۵) رکن اول آنست که بدانی :

هرکاری که دیورا دران نصیبت جنایتست (۶)

و هر معامله که دران جورست جنایتست .

و هر عمل که بخلاف سنتست جنایتست .

(۱) ق : ۵۹ / ۱۸ . پ : یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لنتظر...

(۲) پ از اعانت جدا کردن . (۳) نعمت ۱ - با خدمت موازنه کردن . اما سختن :

بفتح اول که در پهلوی هم بود ، بمعنی سنجیدن و وزن کردن است (برهان) و تعبیر

متن که قدهمتر و اصل تر است از (پ) است - (۴) پ : نصیب حق . (۵) پ : و حیلت

شناختن ، ندارد . (۶) پ : خیانت است .

و حیلت شناختن (۱) رکن میانه آنست که بدانی که :

نعمتهای ناشناخته همه خصمان است (۲)

و شناخته شکر ناکرده همه تاوان است (۳)

و در معصیت بسکارس برده (۴) تخم زوال ایمان است .

و حیلت شناختن رکن سیم آنست که بدانی که :

هر خدمت که بدو (۵) دنیا خواهی آن برتست (۶)

و هر خدمت که بدان آخرت خواهی ترا آنست (۷)

و هر خدمت که بدان مولی خواهی آن قیمتت است (۸)

-
- (۱) پ : از هر معاملت ... تا شناختن ، ندارد .
 (۲) پ : تاوان آید .
 (۳) پ : تاوان آید .
 (۴) پ : بر تو تاوانست .
 (۵) پ : بدان
 (۶) پ : بر تو تاوانست .
 (۷) پ : تا آنست ، ندارد .
 (۸) پ : ترا قیمت آنست .

۱۲

میدان دو از دهم یقظت است. (۱) از میدان محاسبیت میدان یقظت زاید.

قوله تعالی : « وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ » (۲)

یقظت را سه رکنست : (۳)

نعمت های بزرگ از وی دیدن (۴) و جر مهای بزرگ (۵)
از خود دیدن .

و عیار روزگار خود از زیادت و نقصان شناختن .

و دایم از جملهء مکر (۶) ترسیدن .

اول : نعمت های او را بسه چیز توان یافت : (۷)

بنیاز دل (۸)

و شنیدن علم

و پاکی قوت (۹)

(۱) یقظت : یعنی بیداری (۲) ق : ۲۰۵/۷ . پ : واذکر ربک فی

نفسک تضرعاً و خیفته و دون الجهر من القول بالندو و الاصل ... (۳) پ : سه

نشانست . (۴) پ : نعمت های حق از جود دیدن (۵) پ : از ، ندارد (۶) پ :

ارمیکرات . (۷) پ : یافت ، و آنرا سه رکن است . (۸) پ : رکن اول بیانی (۹)

دل توان یافت . (۹) قوت : بضمه اول و او معروف : روزی و خوردنی .

ودوم (۱) بسه چیز توان یافت :

بکوتاهی امید (۲)

ودوام فکر (۳)

وبیداری سحرگاه . (۴)

وآخر بسه چیز (۵) توان یانت :

بدگمانی بخود ، (۶)

وبریدن ازعلائق ،

وتعظیم حق .

(۱) اومطبوع : وجرم . (۲) ، ۱ ، کوتاهی اهل (؟)

(۳) پ : دوم بتفکر . (۴) پ : وبه بیداری . ۱ : سحرکار؟

(۵) پ : ورکن سیم بسه چیز . ۱ : چیز ، ندارد

(۶) پ : به به اندیشی ازدیگری بخود .

۱۳

میدان سیزدهم زهد است ، از میدان یقظت زهد زاید .

قوله تعالی : « بقیة الله خیر لکم » (۱)

زهد در (۲) سه چیزست :

اول : در (۳) دنیا

دوم : در (۴) خلق

سیم : در (۵) خود

هرکه (۶) دولت این جهان را از دشمن خود دریغ ندارد ، درین

جهان اوزاهد باشد . (۷)

و هرکه آرزوم خلق ، ویرادرحق (۸) مدهن (۹) نکند درخلق زاهدست .

و هرکه بچشم بسند (۱۰) در خوردن نگیرد ، در خود زاهدست .

(۱) ق : ۸۶/۱۱ پ : . . . ان کتتم مومنین . (۲) پ : در ، ندارد .

(۳) ۱ (۵ / ۴ / ۳) از (۶) پ : و بدانکه هرا نیکسی .

(۷) پ : جهان زاهدست (۸) پ : ویرا درحق ، ندارد . در مطبوع (آرزوم)

از-رم طبع شده ؟

(۹) پ : مدهنت (۱۰) بسند : برون سمنند ، سزاوار و کسافی

و تمام (برهان) . که آنرا پسند هم توان خواند .

نشان زهد در دنیا سه چیز است :

یاد مرگ ،

وقناعت به قوت (۱)

وصحبت با درویشان.

وزهد در خلق راسه نشانست : (۲)

دیدن سبق حکم

واستقامت قدر

وعجز خلق .

ونشان زهد در خود سه چیز است :

مناختن کید دیو

وضعف خود (۳)

وناریکی استدراج

(۱) پ : قوت و وقت . (۲) پ : ونشان زهد در خلق

سه چیز است . (۳) پ : وناریکی واستدراج وضعف خود .

اما استدراج : در لغت طلب درجه نمودن است ، که در اصطلاح متکلمان

خارق عادت کافران را گویند چنانکه مومنان را کرامت . ونیز نزدیک

گردانیدن خدای تعالی بنده خود را بخشم و عقوبت خود (لطایف) .

۱۴

• بدان چهاردهم تجرید است • از میدان زهد میدان تجرید زاید .

قوله تعالی : «ولا تمدن عینیک ..» (۱)

تجرید در سه چیزست : (۲) دردنِ دل و سر

تجرید نفس : طریق قرا یا نست . (۳)

و تجرید دل طریق صوفیا نست .

و تجرید سر طریق عارفانست .

(۱) ق : ۱۳۱/۲۰ . پ : ... الی ما معنایه ازوا جا منهم .

(۲) پ : در سه چیز باید .

(۳) قاری در عربی ناسک متعبد است ، که جمیع آن قرا و قراه بود ، و متقری هم میگفتند (المنجد) در کتب فارسی صوفیان قرا ، قرایان ، قرائی به صیغه تفضیلی

آمده ، در - ار التوحید گوید : «با قرایان صحبت مدار که ایشان غمازان باشند بر درگاه حق» (ص ۲۱۸) عطار گوید :

نهادم زهد و قرائی بدر باز

فتا دم در میان درد خواران

ابو سعید ابوالخیر راست :

• قرائی و زاهدی جهانی دگر است •

قلاشی و عاشقیش سر ما به ماست

تجرید نفس سه چیز است :

دنیای طلب نا کر دن (۱)

و بر فائیت (۲) تا سفی نا خور دن .

و آنچه بود نه نهفتن .

و تجرید دل سه چیز است :

آنچه نیست نه بیوسیدن (۳)

و آنچه هست (۴) قیمت نا نهادن .

و به ترك آن نترسیدن . (۵)

و تجرید سر سه چیز است .

بر اسباب (۶) نیا رامیدن .

و در راه حق نشان خود ندیدن (۷)

و از حق بجز از حق باز نا گشتن (۸)

(۱) پ : ترك دنیا کردن . (۲) پ : و بر فوت او

(۳) بیوسیدن : توقع و امید و چشمداشت . (۴) پ : آنرا قیمت .

(۵) پ : و بترك آن مرد نا بیوسیدن . (۶) ا : با شتاب .

(۷) پ : از خود نشان نا دیدن . (۸) ا : ندیدن .

۱۵

میدان پانزدهم ورع است . از میدان تجرید ورع زاید .

قوله تعالی : «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه» (۱)

ورع باز پرهیزید نست (۲) از :

ناپسند

وافزونی

وخاطرهای شوریده . (۳)

ورع از نا پسند بسه چیز توان :

دریغ داشتن ، خود از نسکو هشر (۴)

ودین خود از گاهش . (۵)

(۱) ق : ۳۱/۴ . پ / ... تکفر عنکم سیا تکم و نه خلکم مد خلا کر یم .

(۲) پ : ورع پرهیزگار یمست . (۳) پ : توان یافت .

(۴) یعنی سرزنش و عیب گوئی و مذمت (برهان) .

(۵) پ : اضافه دارد : و حرص را از خود منع کردن و بطریق بسند رفتن .

(در مطبوع : پسند ؟)

و ورع از افزون بسه چیز توانی : (۱)

زاری (۲) حساب .

و شماتت خصمان ،

و غبن وارثان . (۳)

و ورع از خاطر های شوریده بسه چیز توان : (۴)

به تدبیر (۵) قرآن ،

وزیارت گورستان ،

و تفکر اندر (۶) حکمت .

(۱) پ : توان یافت . (۲) در اصل رازی به تقدیم رای قرشت طبع شده که معنی آن پوشیدگی و پنهانی و رنگ و لون باشد ، و در اینجا مطلقاً نارد . اما زاری : بمعنی خواری و خفت و زار بودن روز حساب یا سیاق عبارت می چسبد . و (درازی) نسخه (پ) هم حسنی دارد . (۳) پ : اضافه دارد : به ترسیدن از غن و از زیان ، و یاد کردن از درازی حساب و شماتت خصمان . (۴) پ : توان یافت . (۵) پ : به قرأت . (۶) پ : در

۱۶

- میدان شانزدهم تقواست. از میدان ورع ، تقوی زاید .
 قولاً تعالی : «ومن یتق ویصبر» . « فایای فائقون» (۱)
 متقیان سه مردند : خرد و میانه و بزرگت (۲)
 کهنه (۳) آنست : که تو حید خود بشرک نبالاید . (۴)
 و اخلاص خود بنفاق (۵) نبالاید .
 و تعبد خود به بدعت نبالاید .

-
- (۱) وگفت : انه من یتق ویصبر فان الله لایضیع اجر المحسنین .
 ق : ۹۰ / ۱۲ . وایای فائقون ۲ / ۴۱ .
 (۲) پ : کهناد و میانگان و مهینان .
 (۳) دراصل کهنه است ، که به استناد کهنان (پ) به کهنه ترجیح داده شد .
 (۴) پ : در آخر هر سه جمله : نیا لائی .
 (۵) پ : نفاق و ترس .

و میانگین (۱) آنست که :

خدا مت خود بر یانیا لاید (۲) .

و قوت خود به شبهت نیالاید .

و حار خود به تضییع نیالاید .

و بزرگ (۳) آنست که :

نعمت را بشکایت نیالاید (۴)

و جرم خود به حجت نیا لاید . (۵)

و از دیدن منت بر خود نیا ساید . (۶)

(۲) پ : در آخر هر سه جمله :

(۳) پ : مهین .

(۶) پ : و از دیدن او نیا سائی .

(۱) پ : و میانها .

نیالائی .

(۴ و ۵) پ : نیالائی .

۱۷

میدان هفدهم معاملات است . از میدان تقوی میدان معاملات زاید .

قرآنه تعالی : « وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ » (۱)

و معاملات سه چیز است . با خود بخلاف ، و با خلق بانصاف ، و

یا حق با اعتراف زیستن . (۲)

حسن معاملات (۳) سه رکن است .

اول انصاف بعدل .

دیگر . بذل بفضول .

سیم . ایثار به نطف . (۴)

(۱) ق : ۶/۶۵ . (۲) از و معاملات .. تازیستن ،

از (پ) گرفته شده . در (۱) این جملات دو آخر میدانست .

(۳) پ : و معاملات راه . (۴) پ : لطف باطن .

انصاف دادن (۱) به سه چیز توان . (۲)

از خورد ننگ داشتن ،

و از مجازات ترسیدن ،

و بقدر خود کوشیدن

و بذل (۳) بسه چیز توان . (۴)

از خساست گریختن ،

و عز جوانمردی بدیدن ،

و نیوشیده (۵) بشناختن .

و ایثار (۶) بسه چیز توان . (۷)

آیین به پیوسته گئی (۸) بر مناقشت خلق برگزیدن

و شادی جاوید ، بر شادی (۹) عاریتی برگزیدن .

و شرف ابد ، بر شغل این گیتی (۱۰) برگزیدن .

(۱) پ : دادن بعدل (۲) پ : توان داد .

(۳) پ : بذل بفضل . (۴) پ : توان کرد .

(۵) پ : و مکافات . (۶) پ : ایثار بلطف

اما نیوشیده اصل از نیوشیدن بمعنی ترقب و ترصد و طلب و جستجو است

(برهان) یعنی چیزیکه کسی آرزومند و متوقع آن باشد. رود گئی راست :

عه نیوشه خواه به نیکوئی و بصلح است. همه نیوشه نادان بچنگ و فتنه و غوغاست (لغت فرس)

(۷) پ : توان کرد . (۸) پ : پیوسته گئی ستایش حق .

(۹) ا : جاوید بر شادی ، زند ابد . (۱۰) پ : این جهان .

۱۸

میدان هجدهم مبالغات است . از میدان معاملات ، میدان مبالغات
زاید .

قوله تعالی . « و یحذرکم الله نفسه » (۱)

مبالغات باك داشتن است . و آن بسه چیز توان . (۲)

یا به بیم یا بشرم یا به مهر .

بیم (۳) آنست که باك داری که ..

وی (۴) در احسان افزایش ، تو در طغیان افزایشی . (۵)

او در شرف افزایش . تو در سرف افزایشی .

وی در سرف افزایش ، تو در جرم افزایشی . (۶)

(۱) ق : ۳ / ۳۰ . پ : والله روف بالعباد .

(۲) پ : توان یافت . (۳) پ : آن بیم .

(۴) پ : وی ندارد . (۵) پ : افزایشی ندارد .

(۶) پ : تو در سرف و او در سرفازی و تو در جرم .

و شرم آنست که :

که از وی نعمت خرد (۲) نشمری !

وا از خود معصیت حقیر نداری ! (۳)

و مر خود را بروی (۴) وریا نستانی !

و مهر (۵) آنست که :

باک داری که وی بتومی (۶) بنگرد ، و تو از وی غافل باشی !

یا (۷) از وی (۸) به بهشت راضی باشی ! (۹)

یا (۱۰) بجز از وی بچیزی آرزو مند باشی !

(۱) پ : و آن شرم . (۲) ۱ : خود .

(۳) پ حقیر نشمری . (۴) دراصل : بروی نستانی ؟

طبع شده ، در (پ) مثل متن بوده ، که مرجع است .

(۵) پ : و آن مهر . (۶) پ : بتو ، ندارد .

(۷) پ : یا ، ندارد . (۸) پ : از وی ، ندارد .

(۹) پ : شوی . (۱۰) پ : یا ، ندارد .

۱۹

میدان نهم یقین است. از میدان چالوات، میدان یقین زاید.

یقین بی گمانیست و این سه با بست : (۱)

علم یقین است .

وعین یقین است .

و حق یقین است .

علم یقین استدلالیست .

وعین یقین (۲) استدلالیست . (۳)

و حق یقین حقیقت است .

علم یقین مطالعتست . وعین یقین مکاشفتست . و حق یقین مشاهدتست . (۴)

(۱) پ : سه چیز است و یکی پ (۲) : عین یقین ، ندارد .

(۳) پ : استدلالی . (۴) پ : مشاهدت .

- علم یقین از سماع روید .
 وعین یقین از الهام روید (۱)
 وحق یقین از عیان روید . (۲)
 علم یقین سبب . شناختن است .
 وعین یقین از (۳) سبب ، بازستن است .
 وحق یقین از انتظار و تمییز ، آزاد گشتن است .

ACKU

-
- (۱) پ : وحق یقین مشاهده است... تا از الهام روید ندارد .
 (۲) پ : وحق یقین عیانست ، و... (۳) پ : از ، ندارد .

۲۰

میدان بیستم بصیرت است. از میدان یقین ، میدان بصیرت زیاد .

قوله تعالی : « تذکر و افاداهم مبصرون » (۱)

بصیرت دیده ور شدن است . (۲) بصیرت یسه (۳) چیز است :

بصیرت قبول

و بصیرت اتباع .

و بصیرت حقیقت .

بصیرت قبول : رسیدنست (۴) بیافت آشنائی :

« قد جاءکم بصائر من ربکم » (۵)

و بصیرت اتباع : راه سنت بصلابت سپردنست : (۶)

« علی بصیرت انا و من اتبعنی » (۷)

« ۱ » ق : ۲۰۱/۷ . پ : ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا .

« ۲ » پ : دیده وری است . « ۳ » پ : وآن سه . « ۴ » در اصل رسیده تست ،

طبع شده . (۵) ق : ۱۰۴/۶ . (۶) پ : و بصیرت اتباع سنت راه صلابت صیر

دل است . (۷) ق : ۱۰۸/۱۲ . پ : قل هذه سبائی ادعوا الی الله علی ...

و بصیرت حقیقت مولای خود را بدیدهء دل (۱) دید نیست:

«تبصرت و ذکری لکل عبد منیب» (۲)

بصیرت قبول:

در نظارهء تجارب (۳) و علامات و دلایل است.

و بصیرت اتباع:

در کتاب و سنت (۴) و آثار سلف است. (۵)

و بصیرت حقیقت:

چراغست در دل که «اینکم» (۶) ، و ندا در گوش ،

که «ایدرم» (۷) ، و نشان روشن که «باتویم» . (۸)

(۱) پ: ... حقیقت: بدیده مولای دید نیست

(۲) ۱: تجارت.

(۳) ق: ۸/۵۰.

(۴) پ: سلفست و آن چنانست

(۵) پ: و سنت ، ندارد.

که پرهیزکنند از نادیده و از نادانسته . (۶) یعنی اینم من .

(۷) یعنی اینجا ام (۸) پ: چراغست در دل ، و آن چنانست که بدانچه

تباع باشد گوش فرا داری .

۲۱

میدان بیست و یکم توکل است. از میدان بصیرت، میدان، توکل
زاید.

قوله تعالی: «و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین» (۱)

« فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین » . (۲)

توکل قنطره (۳) یقین است، و عماد ایمان، و محل اخلاص.
و توکل (۴) در سه درجه است.

یکی: به تجربه.

د دیگر: به ضرورت.

سیم: به حقیقت. (۵)

(۱) ق: ۵ / ۲۳ . (۲) ق: ۱۰ / ۸۴ .

(۳) ۱: قنطره؟ ولی قنطره اصل بمعنی پل صحیح تر است.

(۴) پ: و آن پرسه. (۵) پ: یکی برتجربید، و یکی بر ضرورت و یکی

به تجربتی آنست که :

میگو شدند و میسازد. و آن حال مکاتبان است (۱) و ضرورت آنست که :

بداند (۲) درست . که بدست کسی چیزی نیست .

و حیل (۳) کردن سود (۴) نیست .

و در سبب بر (۵) نیست و بیار آمد (۶)

و این حال منتظران است

و حقیقتی آنست که :

بداند که عطا و منع بحکمتست ، و قسام (۷) مهربان و بی

غفالتست (۸)

ورهی را پیوسته روی حیرتست و بیاساید .

این حال راضیان است .

(۱) پ : تجرید آنست که بداند که بجز از حق یکس چیزی باز بسته نیست

(۲) ۱ : که میدان درست . (۳) پ : و ضرورت آنست که بداند

که از حیات ... (۴) ۱ : شود ؟ (۵) پ : سبب بر . ندارد

(۶) پ : و ؛ ندارد . (۷) قسام : قسمت کننده و بخش کننده

(۸) پ : و حقیقتی آنست دل مانند کی عطا و منع بحکمت و قسام مهربانست و

(۹) پ از ورهی را ... تا بیاساید ، ندارد بی غفالت .

۲۲

میدان نیست و دوم لجاست از میدان توکل ، میدان لجا (۱) زاید.

قوله تعالی : « و ظنوا ان لاملجاء من الله الا الیه . » (۲)

لجا (۳) باز پناهندست بیک جا ، (۴) و آن (۵) سه رکنست :

اجاء زبانت .

ولجاء دل ،

ولجاء جان .

لجاء زبان اعتذارست .

ولجاء دل افتقارست . (۶)

ولجاء جان اضطرارست معنی اضطرار اشتیاق است (۷) .

(۱) پ : رجا (۲) ق : ۱۱۸ / ۹ .

(۳) پ : بجای لجا ، رجاست دو تمام جملات بعد . (۴) پ : باز پناهندست

با حق . (۵) پ : و رجا سه . (۶) یعنی درویشی و فقیری .

(۷) پ : اضطرارست و این اشتیاق است . ۱ : معنی اضطرار اشتیاق است ؟

توکل کاربوی سپردنت ، واجا خود را بوی سپردنت .
 توکل ازوی بیوسیدن (۱) ، واجا وبرا بیوسیدن (۲) .
 متوکل به عطا آرام گیرد ، (۴) و خداوند لجا بری آرام گیرد .
 و در راه لجا حجاب نیست . (۳) و سود آنرا حساب (۵) نیست .
 هر کجا (۶) لجا نیست ، حقیقت اورا (۷) مایه نیست .
 و لجا پیرایه درست کارانست (۸) . و حلقهء در حق (۹) بدست
 جویند گانست .

-
- (۱) ۱ : نترسیدن ، بدون نقاط . (۲) پ : و چنانکه توکل کار بوی سپردن
 است و چنانکه توکل ازوی بیوسیدن است ، رجا اورا بپوشیدن است .
 (۳) پ از خداوند ... ناگیرد ، ندارد . (۴) پ : در راه آنجا پرده بیست ؟
 (۵) پ : اندازه . (۶) پ : هر کجا که
 (۷) پ : اورا ، ندارد . (۸) پ : رجا پیرایه پیوستگانست و مایه گرفتگانست
 (۹) ۱ : حق است ،

۲۲

میدان بیست و سیم رضاست از میدان اجا ، میدان رضا زاید .
 قوله تعالی : « ورضوا عنه » (۱)

رضای خوشنودی و بسند کاریست (۲) و آن سه چیزست : (۳)

دین وی (۴) : چنانکه وی نهاد ، بدان راضی باشی ! (۵)

و قسمت و روزی چنانکه ترا و دیگران را نهاد بدان راضی باشی !

و به مولای خویش بجای هر چه جزا و بیست ، راضی باشی !

(۱) ق : ۱۰۰/۹ و ۵۸/۲۲ و ۹۸/۸ پ : رضی الله عنهم و رضوا عنه .

(۲) پ : بسند کاریست بدانچه هست .

(۳) پ : سه چیزست : بسند کاری دین و بسند کاری قسمت ، و بسند کاری مولی . اول ...

(۴) پ : اول دین وی .

(۵) پ : بسند کنی و از تکلف و بدعت و وسواس جدا داری . دوم قسمت

به قسمتی که ترا و دیگران را کرده است بسند کنی ، و از حرص و حسد دور باشی .

سیوم بمولی : مولی را بجای هر چه جزوی است بپسندی .

پسندیدن (۱) دین وی :

چنانکه وی نهاد، از تکلف و بدعت و وسوسه آزاد بست.

و پسندیدن قسمت وی :

از حیلت از حسد و از ضحرت (۲) آزاد بست.

و پسندیدن بمولای خورشید :

از هر چه جزاوی از عواقب (۳) و علائق و ازدو کون آزاد بست.

(۱) در اول هر سه جمله بیانی (پسندیدن) طبع شده، که آنرا به استناد بسندکاری یعنی کافی دانستن سابقه میتوان پسندیدن یعنی کافی شمردن خواند، اگر چه این مصدر از ماده بسند در فرهنگها دیده نشد.

(۲) ضحرت: تنگی و پریشانی از غم (المنجد)

(۳) عواقب: موانع از خیر (المنجد)

۲۴

میدان بیست و چهارم موافقت است از میدان رضا. میدان موافقت زاید .

قرآنه تعالی : « فاقض ما انت قاض » (۱)

موافقت : استقبال حکمت بدل کشاده .

رضا پس (۲) از پیدا شدن حکم است ، (۳)

و موافقت پیش از پیدا شدن آن (۴)

موافقت سه (۵) چیز است :

بر خاستن اختیار بنده از میان :

و درست بدیدن عنایت مولی ،

و بریدن مهر از تحکم خویش و ازدو گیتی .

(۱) ق : ۷۲ / ۲۰ . پ : لن نوثرک علی ماجاه نامن البینات و النبی فطرتا...

(۲) پ : رضایش . (۳) پ : حکم است ، ندارد .

(۴) پ : و موافقت بر خاستن از سر اختیار خویش است .

(۵) پ : و آن سه .

- و نشان بر خاستن اختیار بسہ چیزست : (۱)
 یکی : در بلا (۲) و عاقبت یکسان بودن . (۳)
 و عطا (۴) و منع بر ابر بودن .
 و بہ زند گانی (۵) و مرگ مساوی بودن . (۶)
 و نشان بدیدن عنایت مولی بسہ چیزست : (۷)
 یکی : آنکہ در دل وی شادی نهند کہ غمها بشوید .
 و نوری بخشد (۸) کہ علایق بسترد . (۹)
 و قربی (۱۰) دهند (۱۰) کہ تفرق ببرد . (۱۲)

-
- (۱) پ : از بر خاستن ... تا چیزست ، ندارد . (۲) پ : یکی آنکہ بندہ را
 بابل . (۳) پ : بود . (۴) پ : عطا .
 (۵) پ : و زند گانی .
 (۶) پ : و مرگ یکسان . و نشان ... (۷) پ و نشان آن سہ چیزست ، نشان
 آن ظہور عنایت مولی بود .
 (۸) پ : نهد . (۹) پ : بشر دو آرامی تہد ؟
 (۱۰) پ : و قوتی . (۱۱) پ : نهد .
 (۱۲) پ : ببرد ، چون این حاصل شد ، اورا از خود و از ہر دو گیتی بیزار ی بود .

- و نشان بدیدن مهر از خورد و از هر دو جهان ، بسته چیزست (۱) :
- یکی آنکه حاجتهای وی با یکی (۲) افتد .
- و هیچ (۳) حجاب نماند در دل که ویرا بپوشاند . (۴)
- و امانی در دل وی (۵) راه نیابد . (۶)
- هر که در حکم بر بیم آرمیده است صابر است . (۷)
- و هر که در حکم (۸) بر امید آرمیده است راضی است . (۹)
- و هر که در حکم بر مهر آرمیده است موافق است . (۱۰)

-
- (۱) پ : و آنرا سه نشانهست . (۲) پ : همه با وی افتد .
- (۳) پ : و دیگر آنکه هیچ . (۴) پ : نماند در که ، ندارد و بجای بپوشاند :
- نیوشاند ؟ (۵) پ : وی ، ندارد .
- (۶) ۱ : یابد . (۷) پ : و در حکم بیم آرمیده صبر بود .
- (۸) ۱ : و در حکم بر مهر بر امید . (۹) پ : بمهر حال آرمیده رضا بود .
- (۱۰) پ : و در حکم بمهر آرمیده موافق بود .

۲۵

میدان بیست و پنجم اخلاص است . از میدان موافقت : میدان اخلاص زاید .

قوله تعالی : « قل الله اعبد مخلصاً له دینی » (۱)

اخلاص ویژه (۲) کرد نیست ، و آن سه قسم است :

اخلاص شهادت : و آن در اسلام است . (۳)

و اخلاص خدمت : و آن در ایمان است . (۴)

و اخلاص معرفت : و آن در حقیقت است . (۵)

اخلاص شهادت را سه گواه است :

کوشیدن بر (۶) امر وی .

و آزر (۷) از نهی وی . (۸)

و آرمیدن بر رضای وی : (۹) « الا لله الدين الخالص » (۱۰)

(۱) ق : ۳۹ / ۱۵ - پ : آویژه . اما ویژه اصل بمعنی خاصه بود

فردوسی گفت : مرا زین همه ویژه انبوه تست - که بیدار دل بادی و تن درست

(لفت فرسی) (۳) ۱ : در سلامت . (۴) پ : در نماز است .

(۵) پ : در حرمت . (۶) پ : در (۷) در پهلوئی آزر به فتحه دوم

و سکون سوم و چهارم بمعنی حیا و شرم و پرهیز بود (برطان) . (۸) پ : و آزر

داشتن در نهی . (۹) پ : در ضمان . (۱۰) ق : ۳۹ / ۳

واخلاص (۱) خدمت را سه گوا هست :

نادیدن خلق در پرستیدن حق (۲)

ورعایت سنت در کار حق (۳)

ویافت حلاوت ، بر خدمت حق (۴)

قوله تعالی : « وما امر و الا ليعبدوا الله مخلصين

له الدين . » (۵)

واخلاص معرفت را سه گوا هست :

بیمی از گناه باز دارنده (۶)

وامیدی بر طاعت دارنده (۷)

ومهری حکم را گوارنده . (۸)

قوله تعالی : « انا اخلصنا هم بخالصة » . (۹)

(۱) پ : واخلاص ، ندارد . (۲) پ : نگاهداشتن خلق در رعایت حق .

(۳) پ : ورعایت حق در کار سنت . (۴) پ : در خدمت .

(۵) ق : ۵ / ۹۸ . (۶) پ : باز دارنده ، ندارد .

(۷) پ : به طاعت . (۸) پ : و گواریدن مهر . که مصدر گواریدن بمعنی موافق

مزاج ولذیذ بودن وقابل تحلیل رفتن است (برهان)

(۹) ق : ۴۶ / ۳۸ . پ : . . . بخالصة ذکرى الدار .

۲۶

میدان بیست و ششم تبطل است. و از میدان اخلاص، میدان تبطل زاید.

قوله تعالیٰ: «تبطل الیه تبتیلا» (۱)

تبطل بازگشتن است و آن سه چیز است: باسه چیز:

از دوزخ با بهشت،

و از دنیا به آخرت

و از خود ناحق.

از دوزخ به بهشت رسیدن (۲) سه چیز است:

از حرام بحلال پیوستن

و از کینه (۳) و عداوت به نصیحت بازگشتن (۴)

و از لیری به ترسکاری گشتن.

(۱) ق: ۸/۷۳. تبطل: بریدگی و دوری از دنیا (المنجد)

(۲) پ: گشتن. (۳) پ: کین.

(۴) پ: و عداوت: ندارد. به نصیحت گشتن.

واز دنیا به آخرت آمدن (۱) سه چیز است :

از حرص به فناعت آمدن (۲)

واز علابق به فراغت (۳) آمدن

واز اشتغال (۴) به انابت آمدن (۵)

واز خود یعق گشتن سه چیز است :

از دعوی به نیاز آمدن (۶)

واز لجاج (۷) به تسلیم آمدن

واز اختیار به تفویض آمدن .

(۱ / ۲ / ۳ / ۵ / ۶ / ۸ / ۹) پ : گشتن .

(۳) : با فراغت . ۱ : بفراقت . (۴) پ : اشغال .

(۷) لجاج بمعنی ستیزه کاری است (لطایف)

۲۷

میدان بیست و هفتم عزم است . از میدان تبتل ، میدان عزم زاید .
 قوله تعالی : « فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل » (۱)
 عزم بچیز قطع است از غیر آن چیز .

واعراض (۲) قلب است از همه چیز ، الا آن چیز . (۳)
 عزم درست کردن مراد است (۴) ، و جمع دل پاك . (۵)
 و آن سه باب است .

عزم توبه است
 و عزم خدمت است ،
 و عزم حقیقت است .

(۱) ق : ۳۵/۴۶ .

(۲) در اصل اغراض طبع شده ، و صحیح آن اغراض است بمعنی روی گردانی
 و ترک گفتن . ۱ : اغراض ؟

(۳) پ : از عزم بچیز تا آن چیز ، ندارد .

(۴) پ : عزم درستی مراد است . (۵) پ : پاك ، ندارد .

عزم توبه سه چیز است :

رستن از معصیت ، (۱)

و آلت یی‌فگنندن ،

و از قرین بدبریدن . (۲)

و عزم خدمت سه چیز است :

پیش از امر امر ، امر را آمادگی کردن ، (۳)

و فریضت‌ها (۴) در وقت آن گذاردن ،

و کار دین خود را بر امر (۵) دنیا مقدم داشتن .

و عزم حقیقت سه چیز است :

آرام در وقت خشم ،

و جوانمردی در وقت احتیاج ، (۶)

و خجلی در وقت طاقت .

و مایه عزم سه چیز است :

صلابت (۷) در دین و غیرت بر امر و استقامت وقت .

(۱) پ : رستن بر معصیت نهادن است ، (۲) پ : دور بودن است .

(۳) پ : پیش از وقت امر را بشناختن است .

(۴) پ فریضت‌ها و ورود های خود در وقت بگوشیدن است .

(۵) پ : کار دنیا . (۶) پ : بر روز نیاز .

(۷) صلابت : استواری .

۲۸

میدان بیست و هشتم استقامت است . از میدان عزم ، میدان استقامت زاید .

قوله تعالی : « فاستقم كما امرت » . (۱)

استقامت هموار بودن است ، بسی تلون ، (۲) و آن سه قسم است :

استقامت افعال ،

و استقامت اخلاق ؛

و استقامت انفس .

استقامت افعال : قرایان (۳) راست ، و اگر نه (۴) مر ائیانند .

و استقامت اخلاق : موقنان راست (۵) ، و اگر نه منحرفانند (۶) .

و استقامت انفس : عارفان راست ، و اگر نه مدعیانند .

استقامت افعال راسه گواهد است :

ظاهر وی (۷) به موافقت ،

و باطن وی (۸) به مخالفت ،

و مزد بر خود به ملامت .

(۱) ق : ۱۱۲/۱۱ (۲) پ : همواره بودن است ذی تلون

(۳) قرایان : زاهدان ریاضت کار . که در اصل بغلط فرایان طبع شده .

(۴) پ : تانه . مر ائیان یعنی ریاکاران . (۵) پ : صوقیان راست .

(۶) پ : تانه متجبرانند (۷ و ۸) پ : آن

و استقامت اخلاق راسه نشانست (۱) :

اگر جفا (۲) گویند عذر گوئی، (۳)

و اگر ایذاء (۴) نمایند شکر دهی،

و اگر بیمار شوند بعبادت روی.

و استقامت انفس راسه گواهست :

به نفس میگوئی (۶) تا با قیمت گردی (۷) !

و عمری بکنفس دانی، تا آزاد باشی !

و بر نفس متفحص باشی، تا گردی (۸).

و بدانکه :

عمر هر نفس که گذشت (۹)، یا خسیم است یا شفیع.

در هر نفس الله را بر بنده مت است، (۱۰)

و بنده را (۱۱) برابر آن (۱۲) جنایت است. (۱۳)

نفس بدبخت؛ دو چراغ کشته است؛ در خانه تنگ بی در.

و نفس نیکبخت؛ چشمه روشن است، در بوستان آراسته پابر (۱۴)

(۱) پ : گواه است . (۲) پ : جفا پسندی؟

(۳) پ : نهی . (۴) پ : ارادتت ؟ ایزا ؟

(۵) پ : روی به پرسیدن . (۶) میگوئی : یعنی حفاظت میکنی .

(۷) پ : تا قیمت گیرد . (۸) پ : و در هر نفس خوبی وی ، تاسیری باشی؟

(۹) پ : برفت . (۱۰) پ : برد حق؟ مفت که شاید صحیح آن برای باشد.

(۱۱) پ : ورهی را . (۱۲) ۱ : برایدان .

(۱۳) پ : است ، ندارد . (۱۴) پ : چشمه روشن روانست در بوستان گذاشته؟

۲۹

میدان بیست ونهم تفکر است . از میدان استقامت ، میدان تفکر زاید .

تفکر دل را چون پویدن است نفس را :

التفکر هو تریب امور معلومة التأدی الی مجهول (۱)

قوله تعالی : «تلك الامثال نضرب بها للناس لعلهم يتفكرون» (۲)

تفکر بر (۳) سه قسم است :

یکی : حرامست ،

و یکی : مستحب است ،

و دیگری : واجب است :

آن قسم (۴) تفکر که حرامست ، در (۵) سه چیزست :

در صفات رب العزت : که آن تفکر تخم حیرتست . (۶)

دیگر در جزای کار و بیست (۷) ، که آن تخم تهمت است . (۸)

سیم : در اسرار خلیقت (۹) است ، که آن تخم خصومت است .

(۱) : پ تفکر دل را ... تا مجهول ندارد . (۲) ق : ۲۱/۵۹ .

(۳) پ بر ، ندارد . (۴) پ : قسم ، ندارد . (۵) پ : در ، ندارد .

(۶) پ : که از آن تفکر تخم حیرت زاید . (۷) پ : کار و بیست ، ندارد .

(۸) پ : که آن تخم بیم است . (۹) پ و دیگر تفکر در اسرار خلق .

و آنکه (۱) مستحب است :

- تفکر در صنایع صانعست ، (۲) که آن تخم حکمت است .
 و در اقسام حق (۳) ، که آن تخم بصیرت است .
 و در آلاء (۴) وی ، که آن تخم محبت (۵) است .

سیم : تفکری که واجب است :

- تفکر در کار (۶) خویش است ، که آن کار تعظیم است ، (۷)
 و جستن عیب خویش در طاعت است ، که آن (۸) تخم شرم است .
 و غرض تام جزم آن حزم خود را دیدن (۹) که آن تخم بیم است .
 و پروردن نیاز (۱۰) که جزای آن (۱۱) دیدار است ، و آن سه چیز است :

تفکر	و تدبیر	و تذکر
تفکر در کرد (۱۲)	و تدبیر در گفت (۱۳)	و تذکر در بخش
کرد : چون؟	و گفت : چه؟	و بخش : چند؟
کرد : نغز	و گفت : راست	و بخش پاک (۱۴)

- (۱) پ : و آن تفکر که . (۲) پ : در صنع صانع عز و جل .
 (۳) پ : اقسام وی . (۴) آلاء : نعمت ها و نیکی ها (لطایف)
 (۵) پ : که آن تخم تحسین است . (۶) پ در کردار .
 (۷) پ : از که ... تا است ، ندارد . (۸) پ : جستن عیب و طاعت و آن .
 (۹) پ : از آن ... تا دیدن ، ندارد . (۱۰) پ : نیاز ، ندارد .
 (۱۱) پ : آن ندارد . (۱۲) پ : کرد چون گفت بخش چه کرد و چند کرد .
 (۱۳) کرد و گفت و بخش در اینجا معانی کردن و گفتن و بخشیدن را دارد .
 (۱۴) پ : از کرد نغز ... تا پاک ندارد .

۳۰

میدان سنی ام ذکرست. از میدان تفکر، میدان تذکر زاید
 قیه له تعالی: «ولایتذکر الامن ینیب» (۱)
 و تذکر یادگار رسیدنت و بپذیرفتن (۲) است.
 و فرق میان تفکر و تذکر آنست: که تفکر جستن است، و تذکر یافتن است.
 تذکر سه چیزست:

- بگوش ترس، ندأ و عمید شنیدن،
 و بچشم رجا، بامنادی بوعده (۳) دوست نگر بستن،
 و بزبان نیازمندی، (۴) منت را اجابت کردن است.
 تذکر بترس، میان سه چیزست:
 فرع سبق (۵) پوشیده
 و وجل (۶) سرانجام نادیده (۷)
 و تأسف بر وقت شوریده (۸)

- (۱) ق: ۱۳/۴۰ پ: ۲ تذکر یاد کارشدن است.
 (۳) پ: منادی بوعده، ندارد. (۴) ۱: نیازمندی.
 (۵) در اصل: فرع سخن پوشیده، طبع شده، که در (پ) فرع سبق پوشیده
 بود، و در (۱) پوشیدن، و ماصه رت متن را ازان برگزیدیم، یعنی ترس
 از سر نوشت سابق و پوشیده از ل. (باقی برپا و رقی صفحه ۶۷)

و تذکر به رجا میان سه چیز است :

توبهء گوشنده ، (۱)

و شفاعت نیوشنده ، (۲)

و رحمت تابنده ، (۳)

و تذکر نیاز (۴) میان سه چیز است :

مناجات پیوسته ،

و آشنائی از ازل (۵) شادی نماینده ،

و دلی کشاده (۶) بمولی نگرنده

(۶) پ: و وجد؟ که و جل متن صحیح تراست بمعنی ترس (۷) ۱: نادیدن
(۸) ۱: شوریدن .

حواشی این صفحه :

(۱) شاید صحیح آن گوشنده باشد ، از گوشیدن یعنی صیانت و حفاظت .

(۲) یعنی شنونده . (۳) پ: و رحمت یافتن .

(۴) و تذکر بزبان . (۵) پ: و آشنایی آن از دل .

(۶) پ: کشاینده .

۳۱

- میدان سی و یکم فقرست . از میدان ذکر ، میدان فقرزاید .
 قوله تعالی : «یا ایها الناس انتم المقراء الى الله . (۱)
 فقر درویشیست ، و آن سه است .
 فقر اضطرار ،
 و فقر اختیار ،
 و فقر تحقیق .
 فقر اضطرار (۲) سه است ؛
 یکی کفارت (۳) است .
 و دیگری عقوبت (۴) است ،
 سیم قطیعت (۵) است .

(۱) ق: ۱۵/۲۵ . پ: والله الغنی و انتم ... ۳۸/۴۷ .
 (۲) یعنی بیچارگی و مجبوریت . (۳) یعنی عمل نیکو که در تلافی گناهی انجام شود (المنجد)
 (۴) یعنی جزای شر (المنجد) (۵) یعنی برودگی .

نشان آنچه کفارتست ، انتظار و صبر است .

و نشان آنچه عقوبت است ، ضیق و ضجر است (۱)

و نشان آنچه قطیعت (۲) است ، شکوی و سخط (۳) است .

« اذاهم بسخطون » (۴) در صفت منافقا نیست .

و آنکه فقر (۵) اختیار است ، سه است :

یکی درجه - و دیگری قربت - سیم کرامتست :

آنچه درجه است باقنا عتست ،

و آنچه قربت است با رضا است ،

و آنچه کرامت است با یتار است .

(۱) ضجر : تنگدلی و تپیدن دل از غم (لطایف)

(۲) از نشان آنچه کفارتست ... تا قطیعت است ، ندارد .

(۳) سخط : ناخوشنودی (لطایف)

(۴) ق: ۵۸/۹ پ: وان لم یعطوا منها اذا هم ...

(۵) پ: و آن فقرکه .

و فقر تحقیق سه است :

- جفا از وی (۱) نیست و عصمت بنده نیست ، (۲)
 و نعمت را عدد پیدا نیست .
 و شکر سزا را (۳) طاقت نیست . (۴)
 قوله تعالی : « ومن یرد الله فتنة
 فلن تملک له من الله شیئاً ،
 او لیک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم . » (۵)

ACKU

-
- (۱) ۱ : جفا را روی . (۲) پ : و عصمت بدست رهی نیست .
 (۳) ۱ : بسزا (۴) پ : طاقت نیست و از مولی بد نیست و نایابست و آنرا
 چاره نیست .
 (۵) ق : ۴۱/۵ . پ : ندارد .

۳۲

• میدان سی و دوم تو اضع است . از میدان فقر ، میدان تراضع زاید .
 قرآنه تعالی : «و عباده الرحمن یمشون علی الارض هوناً» (۱)

تواضع فرواستاد نیست (۲) حق را ، و آن سه چیز است :

حق را جل جلاله و دین و برادر اولیاء و برادر

تواضع دین و برادر سه چیز است : (۱)

رای خود را برابر (۱) گفت وی باز نداری !

و بر (۴) سر رسول وی صلی الله علیه و سلم اسناد نجویسی !

و بر دشمن خردیش (۵) حق رد (۶) نکنی !

(۱) ق: ۶۳/۲۵ . پ: هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً .

(۲) ۱: بحق حق را . (۳) پ: برگفت .

(۴) پ: راز . (۵) پ: خود .

(۶) پ: رد ، ندارد .

و تو اضع او لیا را (۱) سه چیز است :

قدر ایشانرا ز بر قدر خویش داری ، (۲)

و از خویش ایشانرا اکرام نمایی !

و از ظن بد خویش ایشانرا آزاد داری !

تو اضع حق را (۳) جل جلاله سه چیز است :

فرمان وی را خزار (۴) باشی !

وزیر حکم وی پژمرده باشی (۵) !

و در یاد کردن وی حاضر باشی !

(۱) پ : اولیا و پیرا ؟ (۲) پ : قدر ایشان زور خویش دانی .

(۳) پ : را ، ندارد (۴) پ : حول ؟

(۵) پ : و حکم و پیرا پژمرده باشی ؟ که شاید صحیح آن پژمرده باشد .

۳۳

میدان می‌وسیم خوف است. از میدان تو اضع میدان خوف زاید.

قرآنه تعالی: «وامان خاف مقام ربه» (۱)

خوف ترس است (۲)، و ترس حصار ایمانست و تریاق تقوی (۳)

و سلاح مومن است. (۴) و آن سه قسم است:

یکی خاطر ددیگر مقیم سیم غالب

آن ترس که خاطرست (۵):

دردل آید و برگزرد (۶)، آن (۷) کمینه ترس است

که اگر آن (۸) نبوده ایمان نبود:

که بی بیم ایمنی روی نیست (۹)، و بی بیم ایمان نیست.

(۱) ق: ۴۰/۷۹. پ: ... ربه ونهی النفس عن الهوی.

(۲) پ: خوف ترس است، ندارد. (۳) پ: هوا؟

(۴) پ: و سلاح مومن. (۵) پ: خاطرست آنست که:

(۶) پ: و، ندارد. (۷) پ: کان.

(۸) پ: آن ندارد. (۹) پ: که ایمنی از وی نیست.

و نشانه‌های بیم ناپیدا نیست :

و آن پیرایه ایمانست .

هر کس را ایمان چنانست که بیم است .

دیگر ترس مقیم است که :

که آن ترس (۱) بنده را از معاصی باز دارد ،

و از حرام (۲) ویرا دور کند .

و اهل مرد کوتاه کند .

سبیم ترس غالب است ، و آن ترس مکرست که : (۳)

حقیقت بدان درست آید .

و راه اخلاص بدان کشاده آید . (۴)

و مرد را از غفلت آن باز رهااند . (۵)

(۱) پ : ترس است که بنده . (۲) پ : از معاصی باز و از دار حرام .

(۳) پ : که حقیقت مکرست و (۴) ۱ : کشاید .

(۵) پ : از آن غفلت رهااند .

و نشان مکرده چیز است :

طاعت بی حلاوت و اصرار بی توبه

و بستن (۱) در دعا و علم بی عمل

و حکمت بی نیت و صحبت بی حرمت

و بستن (۲) در تضرع و صحبت با ابدان

و بدتر (۳) از همه د و چیز است :

بندگی را (۴) ایمان دهد بی یقین .

یا (۵) بنده را بوی باز گذارد . (۶) و این بین تایید است . (۷)

(۱) پ : ورستی . (۲) پ : و نشستن .

(۳) پ : و نیز . (۴) پ : که بنده را .

(۵) ۱ : تایید . (۶) پ : یا پنده را یا بنده گذارد .

(۷) پ : از و این ... تا است ، ندارد .

۳۴

میدان سی و چهارم و جل است. از میدان خرف، میدان و جل زاید
 قوله تعالی: «وَقُلُوْا بِهِمْ وَجَلْمَةٌ» (۱)
 و جل قویتر (۲) از خرفست، و آن ترس زنده دلانست و آن سه چیزست (۳)
 ترس بر طاعت،
 و ترس بر وقت
 و ترس بر امل (۴)
 ترس بنده بر طاعت (۳) از سه چیزست:
 از فساد نیت،
 و تاوان تقصیر،
 و ستدن (۵) خـمان.

(۱) ق: ۲۳/ ۶۰ (۲) پ: مهتر.

(۳) پ: بایست. (۴) ا: بر امل. پ: بر اصل؟

(۵) ستدن: گرفتن و در یافت کردن (برهان)

وترس بروقت :

از تغیر عزم است .

یا اضطراب اخلاص ،

یا از تفرقه دل .

وترس بر (۱) امل :

آن یاد کردن نوایستن است (۲) ، و این ترس

بر مقدار مسکافت است و دیدار دل .

و تیمار (۳) از سبق (۴) ،

و نگرستن باول (۵) دل بیقرار (۶) دارد و مراد

را غرقه (۷) و این بیم بیم عابدان است . (۸)

(۱) پ : در اصل (۲) ا : وترس بر امل نا و ایستنی است .

و ایست و وای با یست و بایا بمعنی حاجت و مراد و ضروری است (برهان)

پس نوایستن بمعنی آنچه غیر ضروری و غیر مقصود است .

(۳) پ : تیمار ؟ (۴) ا : سبق نازل ؟ ظ : سبق بازل .

(۵) پ بازر ؟ شاید صحیح آن (بازل) باشد . (۶) پ : دل زاری قرار دارد .

(۷) پ : غرق این جملات در هر دو نسخه مبهم است ، و در مطبوع نیز با شك

و تردید ترتیب شده . و مادر متین آنرا از هم تجزیه کردیم ، که ابهام آنرا روشن میسازد

(۸) پ : يك بیم ندارد در نسخه (۱) در آخر جمله زایدست : و افهم .

۳۵

• میدان سی و پنجم رہبت است۔ از میدان و جل، میدان رہبت زاید

قوله تعالیٰ: «وایای فارہبون»۔ (۱)

رہبت ترسیست ازوجل (۲) برتر۔ رہبت سه صفت دارد: (۳)

عیش را از مردم ببرد (۴)

واز خاق جهان ببرد، (۵)

وتر ا در جهان از جهان جدا کند۔ (۶)

(۱) ق: ۴۰/۲

(۲) پ: ازوجل، ندارد۔

(۳) ا: رہبت را سه نشانت -

(۴) پ: عیش مرد ببرد۔

(۵) پ اورا از خلق ببرد۔ (۶) پ در جهان از جهان بندارد۔ (در اصل: پندارد

طبع شدہ؟)

و نشان آن (۱) سه چیز است :

همه (۲) نفس خود را (۳) غرامت (۴) ببند ،

و همه سخن خود را شکایت ببند .

و همه کرد (۵) خود را جنایت ببند .

همواره (۶) تا زنده (۷) و سوزنده بود (۸) میان سه حال :

آز نمودن (۹) ، بیماران

و اخلاص (۱۰) غرقه (۱۱) شدگان -

و لاوه (۱۲) ، مبتهلان (۱۳)

و این قرس زاهدان (۱۴) است .

(۱) پ : آنرا . (۲) پ : که همه نفس ، بگفته . فا

(۳) پ : خود را نده ارد . (۴) ا : غرامت ؟

(۵) پ : کردار . (۶) پ : همه این را .

(۷) در اصل نازنده طبع شده ، که صحیح آن تا زنده از تا ختن خواهد بود .

(۸) پ : بود ندارد . (۹) ا : آز نمودن .

(۱۰) ا : خلاص . (۱۱) پ : غرق . « ۱۲ » لاوه = لایه : نیاز وزاری و فروتنی .

« ۱۳ » یعنی : زاری کنندگان و نیاز مندان « لطایف » « ۱۴ » ا - پ زاهد است .

۳۶

میدان سی و ششم اشفاق است. از میدان رهبت، میدان اشفاق زاید.

قوله تعالی: «الذین هم من خشية ربهم مشفقون» (۱)

اشفاق ترس دایم است. ابريست (۲) نور داران.

و این ترس نه پیش دعا حجاب گذارد، و نه پیش فرامست بند،
و نه پیش امید دیوار.

این ترس است گذارنده و کشنده، تا که بشارت (۳)

«الاتخافوا ولا تحزنوا» (۴) نشه د نیار آمد. (۵).

(۱) ق: ۲۳/۵۷. پ: ان اللذین هم... (۲) پ: آنرا است.

(۳) ۱: با آنکه بشارت، پ: بشارت، ندرد. (۴) ق: ۳۰/۴۱.

(۵) پ: د نیاراند؟

خداوند اشفاق را کرامت می‌نمایند ،
 و از هم زوال آن ویرا می‌سوزانند ، (۱)
 و نور می‌افزایند ، و فزع (۲) تغیر در وی می‌افکنند ،
 و در غربت (۳) ویرا بر می‌کشند ،
 و عتاب (۴) در گوش و دل (۵) وی می‌افکنند ،
 و این ترس (۶) عارفان است . (۷)

-
- (۱) پ : و به بیم زوال آن و از من می‌شنوایند .
 (۲) پ : و قرح (قرح؟) . اما فزع متن بمعنی ترس و بیم است (المنجد)
 (۳) پ : و در غربت . (۴) ا : و عتاب ، ندارد .
 (۵) ا : گوش دل . (۶) پ : و این بیم .
 (۷) ا : است فافهم .

۳۷

- میدان می و هفتم خشوع است. از میدان اشفاق، میدان خشوع زاید.
- و خشوع نرسیست که خاطر را از حرمت نرم کند، (۱)
- و اخلاق را تهذیب کند،
- و اطراف را ادب کند.
- قوله تعالی: «الم یأمنوا للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله.» (۲)
- خشوع بیم است با هشیاری و استکانت (۳). و آن سه بایست: (۴)
- در معاملات ایثار و تحمل،
- و در خدمت استکانت و حضور،
- و در سر شرم و تعظیم. (۵)

(۱) پ: میدان خشوع آنست که از حرمت خواطر بر کند.

(۲) ق: ۱۶/۵۷. (۳) استکانت: فروتنی (لطایف).

(۴) پ: و آن اول سه (۵) پ: و در سر تعظیم را شرم.

آثار ایثار (۱) در معامت سه چیز است :

بدان از روی ایمن ،

و نیکان (۲) از روی شاد ،

و خلق از روی (۳) آزاد .

و نشان حضور در خدمت سه چیز است :

حلاوتی که بدان از درگاه (۴) نشکیند ، (۵)

و مطالعت مقصود که ازان (۶) بخلق نپردازد ،

و معاینت تقصیر که خود را حق نه بیند .

و نشان تعظیم بر (۷) سه چیز است :

نزدیک دیدن حق تعالی بخویشتن ، (۸)

و دور دیدن خویش را از وی ،

و بزرگ داشتن آزمایش وی .

و این ترس صدیقان است .

(۱) پ : ایثار ، ندارد . (۲) پ : ویگانگان .

(۳) ا : از خلق وی . (۴) پ : از درگاه ، ندارد .

(۵) پ : نشکیند . (۶) پ : ازان ، ندارد .

(۷) پ : بر ، ندارد . (۸) ا : خویشتن .

۳۸

میدان سی و هشتم تذلل است. از میدان خشرع، میدان تذلل زاید.

تذلل : (۱)

بسزای نیاز خویشتن زیستن است ،

و بخواری راه بردن است ،

و بران تخم عزد، جهانی کشتن . (۲)

قوله تعالی : « و عننت الوجوه للحمی القیوم و قد خاب من افتری » . (۳)

تذلل سه قسم است :

تذلل اجابت بصدق امر و معاملات یوفاقت فرمان ، (۴)

و تذلل قسده با طلب حقیقت بزاد خاطر (۵) ،

و تذلل آگاهی از اطلاع حق بر (۶) سر .

(۱) پ : تنالک ؟ (۲) ۱ : کشتن ، ندارد

(۳) ق : ۶۱/۲۰ . پ : از قد ... ناافتری ، ندارد .

(۴) پ : تذلل اجابت بصدق و قبول و معاینه فاقه فرمانرا ؟

(۵) ۱ : بزاد اضطرار است . (۶) پ : در .

تذلل قبول امر را سه نشانست :

، رغبت در (۱) علم ،

و حرص برورد ، (۲)

و نظر باریک .

و تذلل قصدا با حقیقت سه نشانست :

کم سخنی

و دوستی (۳) درویشی .

و فکرت دایم .

و تذلل آگاهی را از اطلاع حق (۴) بر سر (۵) سه نشانست :

خواب چون خواب غرقه (۶) شدگان ،

و خوردن چون خوردن بیماران ،

و عیش چون عیش زندانیان .

و این طریق مستقیمان است .

(۱) پ : بر . (۲) ۱ : ورد پر؟

(۳) پ : دوستی ، ندارد . (۴) پ : حورا .

(۵) پ : بر سر ، ندارد . (۶) پ : غرق .

۳۹

میدان سی و نهم اخبات (۱) است. از میدان تذلل اخبات زاید -

قوله تعالی: « و بشر المحبتین » ۲۰

اخبات: نرم خو بیست -

و تنگدلی و ترسگاری (۳) مردست: (۴)

حقیقت اخلاص چشیده: (۵)

و عذر خلاق (۶) بدیده:

و از خویشتن رسته -

(۱) اخبات: سکون و تواضع و طمأنینت (اصلاحات الصوفیه کاشانی)

(۲) ق: ۳۴/۲۲. پ: (۳) و آن طریق مستقیمانست.

(۴) پ: مردی است. (۵) پ: چشیده.

(۶) پ: لایق.

نشان چشیدن اخلاص سه چیز است :

از (۱) تیمار زرق (۲) واز کوشیدن (۳) واز ساختن (۴)
جهان بر آسودن ، (۵)

و در (۶) مداومت خدمت و استغراق اوقات ، و تصفیه (۷)
انفاس آویختن .

و جهان (۸) و جهان نیان و آدمیان و جز ازیشان (۹) را از
ادای (۱۰) خویش آزاد داشتن .
و این سیرت ابد الان است .

(۱) پ: اول . (۲) ۱: زرق . (۳) پ: کوشیدن بحالها .

(۴) پ: شناختن (۵) پ: و آن آسودن . (۶) پ: در ، ندارد .

(۷) ۱: نصینت ؟ (۸) پ: از آویختن جهان .

(۹) پ: و جزیشان . (۱۰) : کذا در مطبوع . که آنرا (آزادی خویش)

هم توان خواند .

۴۰

میدان چهلم الباد ست از میدان اخبات ، میدان الباد (۱) زاید .
 الباد (۲) باحق (۳) ؛ یستن امدت ، و بوی پیوستن .
 قوله تعالی : « فاین آذهبون » (۴)
 الباد (۵) آنکه برود که هیبت بامحبت بیا میزد ، و این مقام متصلان
 است .

و نشان آن سه چیز ست :

گم شدن (۲) اسباب در توکل وی .

و استهلاك علايق (۷) در یقین وی . (۸)

و فناى احتیال (۹) در ثقت وی

(۱) الباد : اقامت و بودن در جائی (المنجد) . (۲) پ : ایاب

(۳) پ : و احق . (۴) : ۲۶/۸۱ . پ ... ان هو

الا ذکر للعالمین . (۵) پ : ایاب .

(۶) پ : شدن گوی . (۷) پ : خلائق .

(۸) پ : وی ، ندارد . (۹) احتیال : حیلہ سازی (لعلایف)

- گم شدن اسباب ویراسه چیز (۱) باز آورد (۲)
 بی نیازی از جهانیان (۳)
 و وحشت از خلقان (۴) ،
 و آرزوی مرگ .
 و استهلاك علايق را (۵) سه نشانست :
 رستن از تدبير (۶) خود ،
 و بی نیازی از تمیز (۷) خود ،
 و فراغت از مونت (۸) ، خود .
 و فناى احتیال سه چیزست : (۹)
 وقت مقرران ،
 و نفس (۱۰) عارفان ،
 و علم ربانیان . (۱۱)

-
- (۱) پ : گم شدن اسباب ویراسه نشان است .
 (۲) پ : یاد آوردی . (۳) پ جهان .
 (۴) پ خلق . (۵) پ : علايق ویراسه چیزست .
 (۶) پ : از بلی تدبير . (۷) ۱ : از غیر خود ،
 (۸) مونت : ذخیره خوردنی (المنجد) (۹) پ : ویراسه چیز باز آورد .
 (۱۰) به فتحه فا (۱۱) ۱ : ربانیان فافهم .

۴۱

میدان چهل و یکم هیبت است . از میدان الباد ، میدان هیبت زاید .

قرآنه تعالی : « یعلم ما فی انفسکم فاحذروه » (۱)

هیبت مقام اسفیات ، و در جهه اوتاد است .

هیبت بیست که از عیان زاید (۲) دیگر بیمها از خبر زاید . (۳)

هیبت (۴) حیرتست (۵) که در دل تا بد چون برق :

اگر نسیم انس در برابر آن نیاید ، جان مردبان (۶) طاقت نیارد .

و بیشتر در وقت وجدان افتد ؛ چنانکه کابیم صلوات الله علیه

را افتاد بطور .

و هیبت نه از تهذیب افتد ، بلکه (۷) از اطلاع افتد .

« ۱ » ق : ۲۳۵/۲ . پ : و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه .

کلمه اخیر در (پ) سهواً فاجدوه نوشته شده .

(۲) پ : آید . (۳) پ : دیگران بیم از خبر هست .

(۴) پ : هیبت ، ندارد . (۵) ۱ : چیز است .

(۶) پ : و ان . (۷) پ : که از .

و ازان سه چیز کشايد (۱) :

خوش گشتن (۲) وقت ، (۳)

و گم شدن مرد از خود ،

و نيست شدن از (۴) هوا و حظ

و هيبت که از بصيرت (۵) افتد ، حکمت ز ايد .

و آنچه از تفکر افتد فراست ز ايد

و آنچه از سماع افتد بکشد يا (۶) خرد و حس ببرد (۷)

ACKU

(۱) پ : ز ايد . (۲) پ خوش گشتن ، ندارد .

(۳) ۱ : وقت ، ندارد . (۴) پ : ويرسیدن از .

(۵) پ : که ازان حضرت افتد . (۶) پ : يا ، ندارد .

(۷) ۱ : بيرفاهم .

۴۲

میدان چهل و دوم فرارست. از میدان هیبت، مید ان فرارزاید .

قوله تعالی: « ففر و ا الی الله . » (۱)

فراربا مولی گریختن است ،

و در تفرق بر خویشتن بستن (۲) است ،

و از دو جهان رهائی جستن است .

گریختن بمولارا (۳) سه نشا نست :

امید از کردار خود (۴) بریدن ،

و بر اخلاص خود تهمت نهادن ،

و از دیدن (۵) طاعت خود (۶) توبه کردن

(۱) ق: ۵۰/۵۱ (۲) پ: بر بستن .

(۳) پ: را ، ندارد . (۴) پ از کرد کار خویش .

(۵) پ : دیدن ، ندارد . (۶) پ خود ، ندارد .

و در بستن تفرق (۱) سه نشانست :

همه یگانه کردن ،

و از تدبیر خود بیرون شدن ،

و حکم را با استسلام (۲) گردن نهادن .

و رهایی جستن را از دو جهان سه نشانست : (۳)

از بیمها بر (۴) بیم قطعیت اختصار کردن . (۵)

و از گوشیدن ها بر گوشیدن وقت اختصار کردن . (۶)

و از امیدها بر (۷) امید دیدار بیار امیدن . (۸)

(۱) پ: و درستی تفرق را. (۲) استسلام : اطاعت و تسلیم .

(۳) پ: رهایی جستن از دنیا سه چیزست .

(۴) پ از بیم . «۵» پ: فروایستادن .

(۶) پ: و از گوشیدن وقت افتضا کردن؟ اما گوشیدن در اصل به کاف طبع

شده ، که صحیح آن گوشیدن بمعنی نگهداری و صیانت است .

(۷) پ: و از امیدها آرمیدن ، و از امید دیدار نیا رامیدن .

(۸) در اصل نیا رامیدن طبع شده ، که با سیاق معنی و عبارت نمی چسبید .

بر اساس نسخه بدل «پ» به بیار امیدن تبدیل شد .

۴۳

میدان چهل وسیم رجاست. واز میدان فرار، میدان رجا زاید .
 قوله تعالی: «۱» «یحذر الاخره ویرجوا رحمة ربه» «۲»
 رجا امیدست. ویقین را د وپرست:

یکگی ترس،

ود یگری امید.

که تواند که بیک پربرد؟

امید مرکب خدمتست،

وزاد اجتهاد،

وعدت «۳» عبادت.

«۱» پ تعالی فی تحکم کتابه. «۲» ق: ۹/۳۹

«۳» عدت: بضمه اول و تشدید دوم: استعداد و تیاری و تهیه «المنجد»

و مثل ایمان، چون مثال تر ازوست :

یک کفه ترس

د دیگر « ۱ » امید

وزبانه « ۲ » دوستی .

کفها به اخلاق نیکو آویخته

بیت

مرغ ایمان را دو پر خوف و رجاست

مرغ را بی پر پرانیدن خطاست « ۳ »

رجا را « ۴ » سه قسمت :

یکی رجاء ظالم است :

درگذشتن جرم را

و پوشیدن عیب را

و باز پذیرفتن « ۵ » خصمان .

« ۱ » اصل : و دیگر ، که شکل دیگر آن اقدم است .

« ۲ » پ : وزبانه . « ۳ » پ : این بیت ندارد .

« ۴ » پ : و از رجا . « ۵ » ۱ : پذیرفتن .

قوله تعالى «ویرجون رحمته ویخافون عذابه» (۱)
 ددیگر رجاء مقتصدان است :

در گذاشتن تقصیر را ،

و پذیرفتن (۲) طاعت را ،

و بیفزودن (۳) معونت (۴) را .

قوله تعالى : «یرجون تجارت لن تبور» (۵)

ددیگر رجاء سابقان است :

تمام کردن (۶) نعمت ازلی را ،

و زیادتى زندگانی دل را ، (۷)

و حفظ دل و مایه رقت را ،

قوله تعالى : «یرجون من الله ما لا یرجون لك» (۸)

(۱) ق : ۵۷/۱۷ (۲) ۱ : پذیرفتن .

(۳) پ : بیفزودن ؟ (۴) معونت : کمک و مساعدت (السجد)

(۵) ق : ۲۹/۳۵ (۶) پ : بشمار بردن .

(۷) پ : زندگانی را (۸) ق : ۱۰۴/۴ . پ : از الله ... تالك ، ندارد

در (۱) بعد از لك (فافهم)

۴۴

میدان چهل و چهارم طلب است. از میدان رجاء میدان طلب زاید.

قوله تعالی: «يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبَ» (۱)

طلب: جستن و کوشیدن است. و آن سه (۲) قسم است:

طلب آزادی،

و طلب ثواب

و طلب حق تعالی.

اما طلب آزادی:

از درد قطیعت است:

و از خجالت عتاب، (۳)

و از ذل حجاب،

و این طلب مفتقران (۴) است.

(۱) ق: ۵۷/۱۷. پ: الیهم اقرب، ندارد.

(۲) پ: و آنرا سه. (۳) ا: عبادت.

(۴) پ: طلب متقیان. اما مفتقر بمعنی محتاج و نیاز مند است (المنجد)

۴۵

میدان چهل و پنجم رغبت است. از میدان طلب. میدان رغبت زاید.

قوله تعالی: «وید عونیا رغبا ورهبا» (۱)

رغبت خریدار است (۲). رغبت ورهبت دو قدم ایما بند، که

بدان رود [۳]. که بیک قدم نتوان رفت، [۴]

ودوستی سرآن. [۵]

وجمله را غبان سه مردند:

یکی: را غبست [۶] درین جهان در ابتلا غرق. [۷]

دو دیگر: را غبست دران جهان [۸] در اجتهاد غرق. [۹]

سیم: را غبست در حق در [۱۰] افتقار غرق. [۱۱]

(۱) ق: ۹۰/۲۱ پ: (۲) از قوله... تا خریدار است. ندارد.

(۳) پ: روز؟ ا: روند. (۴) پ: نتواند که رود.

(۵) پ: بران. (۶) ا: راغب.

(۷) پ: یکی راغب است در جهان ابتلا غرق. (۸) پ: در آخرت.

(۹) پ: سرق؟ (۱۰) پ: و در. (۱۱) پ: غرق. قال الله تعالی «ویدعوننا

رغبا ورهبا».

اما طلب ثواب :-

آن طلب بهشت است ، (۱)

و شفاعت ، (۲)

و خوشنودی .

و این طلب مجاهدان (۳) است .

اما طلب حق تعالی :

کاری عظیم است ، و آن ترك دنیا و آخرت است . (۴)

خلق آنرا بیگزاران (۵) و سستی می نگرند ، (۶)

و همه چیز را پیش جو بند پس یابند . (۷)

و حق تعالی را پیش یابند (۸) پس جویند .

آنان (۹) طالبان حق عزیزند (۱۰) . فافهم و الله اعلم .

(۱) پ : اما طالب ثواب ، طالب بهشت است . (۲) ا : شفاعت و عقوبت .

(۳) پ : مجتهدانست . (۴) پ : و آن بترك دنیا و آخرت گفتن .

(۵) مطبوع : گدازان . ولی املائی معروف آن گزاف و گزافه است ، بمعنی

بیهوده و هرزه ، که معرب آن هم جزاف بود (حواشی برهان) .

(۶) پ : خلق را پستی می نگرند . (۷ و ۸) پ : یابند .

(۹) ا : ازان . (۱۰) پ ، ا : عزیزند . مطبوع : عزیزانند .

و تخم رغبت در (۱) دنیا سه چیز است :

درازیء امل

و اندکیء علم ،

و مردگیء دل (۲)

و تخم رغبت در آخرت سه چیز است :

کورتاهیء امل ،

و نور علم ،

و زندگیء (۳) دل .

و تخم رغبت در حق سه چیز است :

قبول کردن نداء ازلی ، (۴)

و فرود شکستن کام دل ، (۵)

و حرمت (۶) سر نگاه داشتن . (۷)

(۱) پ: در ، ندارد . (۲) پ: و مرد که از دل خیر ندارد .

(۳) پ: زندگیانی . (۴) پ: نبوشیدن پند ازلی .

(۵) پ: دل ، ندارد . (۶) پ: ونسبت .

(۷) ۱: نگاه داشتن ، ندارد .

۴۶

میدان چهل و ششم مواصلت است . از میدان رغبت ، میدان مواصلت زاید .

قوله تعالی : « واسجد و اقرب » (۱)
مواصلت سه چیز است :

- مواصلت عذر با (۲) پذیرفتگی ،
مواصلت (۳) جهاد و از ملک (۴) یاری .
مواصلت (۵) دوستداری ، و از مولی بسند کاری .
نشان مواصلت عذر :

ظاهر گشتن برکات در فعلست ،
و آرامش در خوی ،
و خوشی در دل .

(۱) ق: ۱۹/۹۶ . (۲) پ: موافقت عذرا و ..

(۳) پ: و از موافقت . (۴) پ: و از مولی .

(۵) پ: و موافقت .

و نشان مواصلاٲ جهء :

ءوفیق (۱) ظاهر گشتن (۲) برکائسء بر (۳) اسرار :

و قبول دلها ،

واسءجابءء دعاها . (۴)

و نشان مواصلاٲ ءوسءءاری (۵) واز مولی (۶) بسءءء کاری :

ظاهر گشتن برکائسء بر انقاس .

و بزرگی ء هء .

و کسادءءءء .

(۲) پ ، گشتن ، ءءاء .

(۴) پ : واسءجابء و عءءر .

(۶) پ : از مولی ، ءءاء .

(۱) ءر اصل و ءوفیق طبع شده .

(۳) پ : ءر اسرار

(۵) پ : و نشان موافءء ءوسءی

۴۷

میدان چهل و هفتم مدار مت است. از میدان مواصلت ، میدان مداومت
زاید .

قیله تعالی : « حافظوا علی الصلوات (۱) و الصلوة الوسطی » (۲)
محافظة مداومت است و مداومت ، مقام کردن است در (۳) مقصود .
و مداومت سه قسم است :

مداومت تن برورد ، (۴)

و مداومت زبان بر ذکر ،

و مداومت سر بر ضبط .

و مداومت تن برورد سه اند ، (۵)

عابدست بر امید ، و بیداری (۶) باوی همراه ، (۷)

وزاهدست بر بیم ، و نیاز مندی (۸) باوی همراه .

و عارفست بر مهر ، و خجالت (۹) باوی همراه .

(۱) : الصلوة . (۲) ق : ۲۳۸/۲

(۳) پ : ور . (۴) پ : درد

(۵) پ : اما مداومتان در سه مردان اند . (۶) ۱ : و با

(۷) پ : همواره . در تمام جملات . (۸) پ : نیاز باوی .

(۹) پ : و ، ندارد .

و مد او مان بر ذکرسه اند : (۱)

عذر گوی ، ملالت با وی همراه ،

و حاجت خواه ، اضطراب با وی همراه ،

و مناجات گوی (۲) ، لذت با وی همراه ،

و مد او مان بر ضبط (۳) سه اند : (۴)

متفکرست و اعتماد (۵) با وی همراه ،

و متذکر است اخلاص با وی همراه ،

و ناظر است افتقار با وی همراه .

(۱) پ : سه مرد آن اند . (۲) پ : و مناجات کن است .

(۳) پ : ضبط سر . (۴) پ : سه مرد اند .

(۵) پ : و ، ندارد .

۴۸

میدان چهل و هشتم خطرت (۱) است. از میان مد او مت میدان
خطرت زاید.

و خطرت دل را چنانست که نفس زن را، و لحظت (۲) چشم را (۳)

خطرت سه است:

خطرت (۴) به غفلت.

و خطرت به یقظت (۵).

و خطرت به صقوت.

اما خطرت، غفلت را، بران سه محبت است.

وقت را زیان.

و دل را پریشش.

و شیطان را طمع.

(۱) خطرت. (۲) ولخت

(۳) پ: راندارد: خطرت؟

(۵) یقظت؟

اما خطرت ، بقظت را (۱) - در آن سه برکت است ،

هوا را نقصان ،

و دشمن را درد ،

و وقت را بخت .

اما خطرت ، صفت را ، در آن سه تحفه است :

مشغول شدن (۲) علم ،

و پیوستن با حقیقت ،

و ننگر بستن بحق .

و آنان (۳) که برون این (۴) خطرات اند (۵) با همه در (۶) خطرند .

(۱) ا : بتفیظت ؟ (۲) ا : شدن آن ؟

(۳) پ : و هو ؟ (۴) پ : ازین .

(۵) پ : است . (۶) پ : همه در ندارد .

۴۹

میدان چهل و نهم همت است از میدان خطرت . میدان همت زاید

قرآنه تعالی . «قد یعلم ما انتم علیه» (۱)

همت خواست است از دل . بقیمت دل . (۲)

همت های عالم سه است :

بسکی : همت در دنیا :

و آن بوی قطیعت است .

منبع علم مرد آن :

و غایت امید وی آن :

و قطب آسیا بسعی وی آن . (۳)

نعوذ بالله !

(۱) ق : ۶۴/۲۴ پ : و ما انتم علیه بفا تین ۱۶۲/۳۷

(۲) پ : از همت ... تادک ، ندارد ، «۳» : و قطیعت

اشیای آن سعی وی ۲

اما همت در عقبی .

آن (۱) برق نجاتست .

در دست مرد عنان آن

، بر دل وی عنوان آن

و بر روزگار وی نشان آن . (۲)

، اما همت بحق :

آن بشارت فوزست . (۳)

مرد را (۴) بیک نیاز از همه نیازها (۵) بی نیاز کند . (۶)

و بیک بند از همه بندها آزاد کند ، (۷)

و بیک دراز همه درها مقیم کند . (۸)

همت (۹) کسی قیمت و بست ، و آن بهمت از ازل نشان و بست و بر

(۱۰) اندم هر و بست

(۱) ۱ : و آن . (۲) پ : از و بر دل ... تا نشان آن ، ندارد .

(۳) پ : نووست . (۴) پ : خود را .

(۵) پ : نیازها ، ندارد . (۶) پ : بی نیاز است .

(۷ و ۸) پ : کند ، ندارد . (۹) پ : هر همت .

(۱۰) ۱ : و از ابد .

۵۰

میدان پنجاهم رعایت است . از میدان همت - میدان رعایت زاید .

قوله تعالی : «فمارعوها حق رعایتها» (۱)

رعایت بر استاد (۲) کردنست کوشیدن .

رعایت اهل حق سه چیز است : (۳)

همت را

و وقت را .

و سر را .

رعایت همت آنست که : (۴)

یقین را باطن بدل نکنی .

والهام را در وسواس نیامیزی (۵)

و فرست از تمیز جدا کنی .

«۱» ق : ۲۷/۷۵ . «۲» در مطبوع بر استاطبع شده ،

در حالیکه در هر دو نسخه «پ» ، «۱» بر استاد بمعنی بر اوستی و درستی است .

اما بر استاد بمعنی استقامت و مقاومت خواهد بود . «۳» پ : سه اژده

«۴» پ : که ، ندارد «۵» پ : میامیز .

و رعایت وقت آنست که :

از علائق ننگ داری .

و خویش را (۱) از اسباب دریغ داری .

و هر نفسی بحق بند کنی .

و رعایت سر آنست که :

که خریشتن را بندست امانی « ۲ » ندهی .

و در رزق « ۳ » خویش میانجی « ۴ » نه پیچی .

و از حق طرفه العینی « ۵ » بخود باز « ۶ » نیایی .

(۱) : ر کاری از (۲) یعنی : آرزوها و تمنیات (المتجد)

(۳) گذارد در اصل . اگر رزق را به تقدیم زابیعنی اصطلاحی ریاکاری بخوانیم

باید بین آن و کلمه خویش فاصله (۴) بگذاریم . و اگر آنرا رزق برای اول

قرشت بخوانیم ، پس رزق خویش ترکیب اضافی خواهد بود . که قرأت دوم در حج

بنظر می آید .

(۵) پ : بر میانجی ؟ (۵) یعنی : بیک چشم زدن .

(۶) پ : باز ، ندارد .

۵۱

میدان یمجاه یکم سکینه است. از میدان رعایت میدان سکینه زاید .
 قوله تعالی : «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» (۱)
 سکینه آرامش است که حق بفرستد (۲) بر دل دوستان خویش ، آزادی

آن (۳) دانهارا

وسکینه دل در سه جایست : (۴)

در آو حید .

در خدمت .

در یقین

اما سکینه آو حید را (۵) در دل سه عملست : (۶)

ترس است (۷) از روزنا آزموده

وشناخت خداوند تا اندر یافت ، (۸)

ردوست داشتن وی نادیده .

(۱) ق : ۴۸/۴ پ ، فی قلوب المؤمنین ، ندارد . (۲) پ : فرو فرستد .

(۳) پ : از . (۴) پ : از سه حالت است . (۵) پ : را ، ندارد .

(۶) پ : سه چیزست (۷) پ : ترس کوشش از (۸) پ : وشناختن خداوند نیافته .

اماسکینه در خدمت سه عمل کرد : (۱)

در دل داد بست کرد (۲) ، تاباندک (۳) ، وانگر گشت ،

و بر اهل اعتماد کرد ، تا از وسواس آزاد (۴) گشت

و خلق را فراموش کرد . تا از ریا آراد گشت . (۵)

وسکینه در یقین سه عمل کرد : (۶)

در دل (۷) تقسیم قسام (۸) رصا داد . تا از احتیال (۹)

بر آسود (۱۰)

و ضرر نفع از (۱۰) بیگجای دید ، تا از حذر فارغ گشت .

و وکیل به پسندید ، تا از علائق رها شد .

(۱) پ : سه چیرست (۲) پ : در دل کار بر سنت کرد

(۳) پ : اندک . (۴) پ : ایمن

(۵) ۱ : و خلق ... گشت ، ندارد . (۶) پ : سه چیرست

(۷) پ : اصل : دلی ؟ (۸) یعنی : تقسیم کنند .

(۹) پ : یعنی حیلہ سازی یا حیلہ پذیری (لطایف) (۱۰) پ : بیاسود

۱۱ پ : نفع آن

۵۲

میدان پنجاه و دوم طمانینت است. از میدان سکینه، میدان طمانینت
زاید.

- قوله تعالى: «يا ايها النمس المطمئنه» (۱)
و طمانینت آرامش (۲) است بانس. (۳)
و آن سه قسم است:
طمانینت بر نقد؛
و طمانینت بر امید (۴)
و طمانینت است بر مهر.

(۱) ق: ۲۷/۸۹. پ: ارجعی الی ربکراضیه مرضیه.
(۲) پ: آرامگی (۳) پ: آسایش.
(۵) پ: برنسیه.

اما طمانینت بر نقد سه است :

آن (۱) غافلان بملک

آن (۲) عاقلان بتجربه

آن (۳) مخلصان بضممان .

و طمانینت بر امید (۴) سه است :

مزد است (۵) مکتسب بدل آرمیده

و مزد است (۶) منتظر بدل آرمیده

و مزد است (۷) منقطع بدل آرمیده .

اما طمانینت را (۸) بر مهر سه نشانست :

مشغول بودن کاروی از کسار خود

و بیاد وی از یاد خود ،

و بهر وی از مهر خود . (۹)

(۱ و ۲ و ۳) در اصل از روی نسخه ۱ : از که در (پ) آن است . (۴) پ :

بر نسخه (۵ و ۶ و ۷ و ۸) : مردیست . که عبارت متن را هم (مرد است) توان

خواند . (۸) پ : را ، ندارد . (۹) ۱ : خود ، فایدهم .

۵۲

میدان پنجاه و سیم مراقبت است از میدان طمانینت، میدان مراقبت زاید.

قرآنه تعالی « لایفترون » (۱۱)

مراقبت بکوشیدن (۲) است .

آن سه چیز است :

مراقبت خدمت

و مراقبت وقت

و مراقبت سر

(۱) ق : ۲۱ / ۲۹ . پ : یسبحون اللیل والنهار .

(۲) یعنی صیانت و نگهداری و مراقبت .

اما مراقبت خدمت بسته چیز توان یافت : (۱)

بزرگت آمدن (۲) فرمان

و بد انستین سنت

و شتا ختن ریا .

و مراقبت وقت بسته چیز توان یافت : (۳)

بشناء شهوات

و صمنا خطرات

و غلبه مهر .

و مراقبت سر بسته چیز توان یافت : (۴)

به گم شدن از (۵) گیتی

و رها (۶) گشتن از خود

و برگشتن از انیس .

(۱) پ : یافت ، ندارد . (۲) ۱ : بزرگی فرمان .

(۳) پ : یافت ندارد . (۴) از نشاء . . . تا یافت ، ندارد .

(۵) ۱ : از ، ندارد . (۶) ۱ : و برها

۵۴

میدان پنجاه و چها رم احسان است . از میدان مراقبت . میدان احسان زاید . احسان آنست :

که سید ولد آدم صلی الله علیه وسلم ، روح قدس را علیه السلام گفت در جواب وی : (۱)

«وَأَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» (۲) (خدا را پرستی چنانکه و بر ایمی بینی؛

(۱) پ : که سید و لد آدم گفت در جواب روح الامین جبرائیل علیه السلام .

(۲) پ : فان لم تکن تراه فانه یراک ، اضافه دارد .

اصل این حدیث حسن بر روایت زید بن ارقم در حلیة الاولیاء از طرف ابو نعیم چنین ضبط است : اعبد الله كأنک تراه ، فان لم تکن تراه فانه یراک ، واحسب نفسك مع الموتی ، و اتق دعوة المظلوم فانها مستجابة .

(جامع الصغير ، ص ۴۵)

اولی قر (۱) خلق . بیافت بین میدان سه مرد ند .

یکی : غرقه گشته در در بای نو حید، از (۲۱) زند گانی نو مید .

د دیگر (۳) : واله گشته در هیت .

سیم : غرقه گشته در وجد .

دوادر عزم گم شده . (۴)

و اسباب در جمع گم شده (۵)

و تفرق در وجد گم شده . (۶)

از تن سمع پیدا ، بس :

و از زبان ذکر پیدا و بس (۷)

و از دل در (۸) پیدا او بس .

بدل دید : پنداشت (۹) که بعین دید .

از (۱۰) تلاشی انسانیت و خمود هو او عناء (۱۱) علاقی پرست (۱۲)

(۱) قر ، ندارد .

(۲) پ : توحید از ، ندارد .

(۳) پ : و دیگر مرد .

(۴) پ : در عزم گرم .

(۵) پ : شده ، ندارد

(۶) پ : در وجد گرم

(۷) پ ۱ : این جمله ندارد

(۸) ۱ : و از مرد دل .

(۹) پ : بدل دیدند پنداشتند .

(۱۰) پ : از ندارد .

(۱۱) پ : و فناء

(۱۲) پ : پرست ندارد .

۵۵

میدان پنجاه و پنجم ادب است. از میدان احسان میدان ادب زاید

قوله تعالی: «المحافظون لحدود الله» (۱)

ادب: بحد زیستن است و قدم باندازه نهادن.

و آن در سه چیزست: (۲)

در خدمت.

و در معرفت.

و در معاملات.

اما در خدمت :

- اجتهاد (۱) ، تکلف نه ،
- و احتیاط و وسواس نه ،
- و سماجت و تنهاون (۲) ،
- اما ادب در معرفت سه چیز است .
- بیم و نور میدی نه ،
- آمد . ایمنی نه (۳) ،
- و گستاخی و شوخی نه .
- اما ادب (۴) در معاملات سه چیز است (۵) :
- رفق و مدامت (۶) نه ،
- و صلاحیت (۷) و مناقشت (۸) نه ،
- و زیاد (۹) نعمت و لاف نه .

-
- (۱) ا : و ، ندارد . (۲) یعنی سهل انگاری و سبک شماری .
- (۳) پ : این جمله ندارد . (۴) پ : ادب ندارد .
- (۵) پ : سه چیز است ، ندارد . (۶) یعنی نرمی و چابکدستی .
- (۷) یعنی کلفتی و تندگی . (۸) پ : مناقشت .
- (۹) ا : یاد . ولی مقصد از زیاد نعمت : تذکار احسان خود و منت نهادنست .

۵۶

میدان پنجاه و ششم تمسکین است. از میدان ادب، میدان تمسکین (۱) زاید.
تمسکین: آنست که کار مرد در املکه (۲) گردد. که از کوشش بازرهد.

قوله تعالی: «و لا یستخفنک الذین لایوقنون.» (۳)

تمسکین (۴) از سه چیز باید (۵) جست:

از خوی (۶) در سه جای:

وازتن در (۷) سه جای:

واز دل در سه جای.

(۱) پ: تمسکین. (۲) در اصل ملك طبع شده.

(۳) ق: ۶۰/۳۰. (۴) پ: تمسکین.

(۵) ث: نباید. (۶) پ: جست. از خود.

(۷) پ: بر سه.

اما نسکن درخوی :

• در بیم

• و در خشم

• و در حاجت

• اما در تن در سه جای :

• در بیماری

• و در غریبی

• و در درویشی

• و از دل در سه جای :

• در ظن

• و در تمیز (۱)

• و در همت

۵۷

میدان پنجاه و هفتم حرمت است. از میدان نمکن به میدان حرمت زاید.

قوله تعالی: «ما لکم لائر چون لله وقار» (۱)

حرمت آزر م داشتن است، و آن سه قسم است:

۱. احترام خدمت را .

۲. احترام ذکر را .

۳. احترام سر را .

۴. احترام خدمت را سه نشانیست:

عین آنرا در دین سلوه (۲) داری!

و بهدایت آن از موای شادی کنی (۳)!

و نفس خود را در آن بتقصیر (۴) متهم کنی و معیوب بینی (۵)

(۱) ق: ۱۳/۷۱ (۲) ا: شکوه . سلوه: طیبیت و اتساع عیش است (المنجد)

(۳) پ: کنی ، ندارد .

(۴) پ: بتقصیر ، ندارد . (۵) پ: کنی .

اما احترام ذکر راسه نشا نست :

سحن هزل را در ذکر حق نیا میزی !

و در (۱) غیبت دل مولی را یاد نسکنی !

و که (۲) وی خرد را خوانی (۳) ، وی را خود باشی !

اما احترام سر راسه نشانست (۴) :

اگر (۵) می ترسی مهر تبری !

و اگر (۶) امید داری ، خود حق نبینی !

و اگر (۷) گستاخی کنی : تعظیم نگاه داری !

(۱) پ : و از (۲) پ : و بی خود ؟

(۳) پ : اجوالی . ا : اجوانی ؟ مطبوع : اجوانی ؟

این جمله پریشانست . ضبط هر دو نسخه خطی و مطبوع معنی نمیدهد .
بجای هر سه (خوانی) را برگزیدیم . یعنی اگر حق را یاد میکنی و میخوانی .

خودت از و باشی (و الله اعلم) . (۴) پ : و احترام سر سه چیز است .

(۵ و ۶) پ : چون . (۷) پ : و چون .

۵۸

میدان پنجاه هفتم غیرت است. از میدان حرمت، میدان غیرت زاید.
غیرت رشکست (۱) بر چیزی که غیر آن - بجای آن چیز (۲) نیست.
و آن سه چیز است:

عمر است.

و دل است.

و وقت است.

۱- عمر (۳): دکانست، و خرد دپیر ایه (۴)، و دین مایه؛ و مومن بازرگان.

و هر چه از عمر (۵) گذشت تا وانست یا در مان (۶).

و آن نفس که در اینم (۷) یا تحفه است یا داغ.

و آنچه از عمر مانده است، یا زهر است یا تریاق.

(۱) پ: رسک برد ز است. (۲) پ: چیز، ند ارد.

(۳) پ: اما عمر ند ارد. (۴) پ: و خرد خزانه.

(۵) پ: از عمر، قدارد. (۶) پ: یا در میان.

(۷) در اصل در اینم طبع شده، شاید صحیح آن در آنیم باشد.

- دل : خزینه (۱) مردست ؛ و شیطان دشمن ،
 و مراقبت قفل (۲) ، و مومن محتاج .
 هر چه از نفس میسکاهد در دل می افزاید ،
 و هر چه در دنیایم زاید . از قیمت میسکاهد (۳) .
 و هر چه در دعوی (۴) می افزاید . ارمایه (۵) میسکاهد .
 وقت مرد : ساعت غیبت مردست از خود :
 هر آنکه آنرا بر مرد (۶) بیوشاند یا ببرد (۷) ، دشمن ترست
 ویرا (۸) از قاتل وی .
 و هر که آنرا بروی تقویت کند ، بروی گرامی ترست
 از زاینده وی
 وقت بر خد او نند وقت ، گرامی ترست از دو جهان وی . (۹)

-
- (۱) پ : خزانه . (۲) پ : و مراقبت فقر .
 (۳) ا : از در دل ... نامیسکاهد ، ندارد . (۴) پ از دنیا دعوی .
 (۵) پ : از میانه . (۶) ب : بروی .
 (۷) پ : بیوشاند یا و (۸) پ : ویرا ، ندارد .
 (۹) ا : وی ، ندارد .

۵۹

میدان پنجاه و نهم جمع است . از میدان غیرت ، میدان جمع زاید .

قوله تعالی : «ثم ذرهم فی خزینهم یلعبون» (۱)

جمع از پراگندگی ، سه چیز برستن است :

برستن (۲) دلست .

ونیت ،

ووقت .

ناپراگندگی ، دل را سه نشانیست .

ناپستن (۳) افزونی ،

ووحشت از خلاق ،

وولات از زندگانی .

«۱» ق : ۹۱/۶ . پ فی ... تا یلعبون ، ندارد .

«۲» پ : برستن ، ندارد «۳» پ : بیاستن

و نشان ناپرا گندگی ء نیت سه چیز است :

شیر بینی ء خدمت .

و آرز مندی بعلم .

و موافق افتادن فصد .

و نشان ناپرا گندگی در (۱) وقت سه چیز است :

حلاوت (۲) مناجات ،

و تولد (۳) حکمت .

و صحت فراست . (۴)

«۱» پ : در ، فلان «۲» یعنی شیرینی .

«۳» یعنی زایش ، «۴» یعنی زیر کی .

۶۰

میدان شصتم انقطاع است . از میدان جمع ، میدان انقطاع زاید .

قوله تعالی : «انی مهاجر الی ربی» (۱)

انقطاع از غیر حق بریدن است ، و با حق بودنست (۲)

منقطعان با حق سه مردانند :

یکی بعذر ،

و دیگر (۳) بجهت .

سیم بکل .

(۱) ق: ۲۹/۲۶ پ: و قال انی ...

«۲ پ: انقطاع با حق بریدن است .

(۳) اصل: و دیگر .

منقطع بعد از سه نشانیست :

نفس مرده ،

و دل زنده ،

و زبان کشاده .

و منقطع به جهد را سه نشانیست :

تین در سعی ،

و زبان در ذکر ،

و عمر در جهد .

و منقطع بکل را سه نشانیست :

باخلق عادت (۱)

و باخود بیگانه ،

و از تعلق آسوده .

۶۱

میدان شصت و یکم صدق است. از میدان انقطاع ، میدان صدق زاید .

قوله تعالى : « رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » (۱)

صدق راستی است (۲) ، و صدق راسته درجه است :

اول : درجه ظاهر

و باطن ؛

و غیب (۳)

اما آنچه ظاهر است سه چیز است :

در دین صلابت (۴)

و در خدمت سنت

و در معاملات حسنیت . (۵)

(۱) ق ۲۳ / ۲۳ . که در مطبوع ما عاهد هم الله طبع شده . و از قرآن تصحیح شد .

(۲) پ : : از قوله . . . تا راستی است ، ندارد .

(۳) پ : اول درجه ظاهر است و دیگر باطن و سه دیگر غیب .

(۴) یعنی محکمی .

(۵) یعنی نیکوئی . ب حسبیت

و آنچه باطن است . سه چیز است :

آنچه گویسی کنی !

و آنچه نمایی داری ! (۱)

و از آنچه که آواز (۲) دهی باشی .

و آنچه غیب است ، سه چیز است :

آنچه خراهی باین ! (۳)

آنچه نیوشی (۴) به بینی !

و بنزدیک وی آنچه می شمیری باشی !

(۱) : داری نمایی . پ : آیه شریفه و تعریف صدق را که در بالا نیاورده اینجا داده است .

(۲) پ : از آنچه که ندارد . و جمله چنین است : و آواز دهی . . .

(۳) پ : یاوی

(۴) پ : پیوندی . ۱ : نبوشی ! که نبوشی من بمعنی شنوی است .

۶۲

میدان شصت و دوم صفاست. از میدان صدق، میدان صفایان صفازاید.
 قوله تعالی: «فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل اللہ.» (۱)

اهل صفا (۲) سه گروه اند:
 یکی از آن فرشتگانند:

از شهوت پاک

و از تهمت دور

و از غفلت (۳) معصوم.

(۱) ق: ۳ / ۱۴۶

(۲) پ: صفایان.

(۳) پ: عقاب.

د دیگر گروه انبیا اند صلوات الله علیهم : (۱)

از قرآجمع (۲) باک

و از زینت (۳) دور

و از معاصی (۴) معصوم

و دون انبیایک گروه اند از مؤمنان اهل صفا (۵) و ایشان قومی اند : (۶)

از سلطان (۷) نفس رسته

و دلها با مولی پیوسته

و سرها با اطلاع وی آراسته .

(۱) پ : علیهم السلام . (۲) یعنی بازگشتن .

(۳) پ : نیت . (۴) یعنی گناهان .

(۵) پ : فرود ازین دو گروه در میان مؤمنان یک گروه اند اهل صفاوت .

(۶) پ : و آن قوم اند، کی . (۷) به فتح تین بمعنی تسلط و قدرت .

۶۲

میدان شصت و سیم حیاست. از میدان صفا. میدان حیازاید.

قوله تعالی: « فیستحی منکم » (۱)

حیا شرمست، شرم (۲) حصار دین. و شرم علمیت از علمهای کره.

شرم غافلان (۳) از خلقت،

و شرم (۴) جوانمردان از فرشتگان.

و شرم عارفان از حق.

(۱) ق: ۵۳/۳۳. پ: و شرم، ندارد.

(۲) ۱: عاقلان. پ: و شرم ندارد.

- از حق آنکس (۱) شرم دارد که :
- از آبروی خود بترسد ، (۲)
- و از قبول ایشان نبوشد (۳)
- و عظمت الله (۴) شناسد .
- و از فرشتگان شرم آنکس (۵) دارد که :
- بر غیب اعتماد دارد ،
- و از گناه بلك (۶) دارد :
- و از حساب اندیشه دردد .
- و از حق شرم آنکس (۷) دارد که :
- که دل بینا (۸) دارد .
- و سر آشنا (۹) دارد .
- و ضمیر از ریبیت (۱۰) جدا دارد .

-
- (۱) پ : آنکس ، ندارد
- (۲) پ : نیوشد ، ندارد . بمعنی شود . (۴) پ : خدا .
- عظمت بمعنی پنداست . (۵) پ : وی دارد .
- (۶) پ : و از گواه بلك .
- (۷) پ : وی دارد .
- (۸) پ : که بینای دل .
- (۹) پ : آشنائی .
- (۱۰) ۱ : زینت . اما ریبیت بمعنی شك و شبهت است .

۶۴

میدان شصت و چهارم ثقت است از میدان حیا، میدان ثقت زاید .

قوله تعالی : « فهورب السماء بالارض انه الحق » (۱)

ثقت بستن گذاشتن است (۲) و استواری امید

و آن از (۳) سه چیز خیزد :

از صدق تصدیق ،

و از حسن ظن (۴) ،

و از صفاء (۵) نظر .

(۲) پ: یسی داشتن است .

(۴) پ: و حسن الظن .

(۱) ق: ۲۳/۵۱ .

(۳) پ: و از آن .

(۵) پ: از نقاوت نظر .

از صدق تصدیق سه چیز زاید :

خوف سوزنده .

ورجاء انگیزنده .

وانس نوازنده .

و از حسن ظن سه چیز زاید :

حر سندی بازنده ،

وشکیبایی در کار (۱)

و همداستانی بهر گت . (۲)

و از صفا (۳) نظر سه چیز زاید :

فتوح لفظی .

واشارات (۴) غیبی .

و حکمت لدنی . (۵)

(۱) ۳ : وشکیبایی و بردبار . (۲) پ : و مهر آشنایی و رگت .

(۳) پ : صفاوت . (۴) پ : اشارتی .

(۵) پ فتوح اول و ضمه ثانی : یعنی حکمتی که از طرف خدا داده شده و الهامی باشد

و بی واسطه تعلیم بواسطه تهذیب نفس و مشاهده و ذوق به بصیرت قلبی منکشف

گردد (کشاف اصطلاحات الفنون)

۶۵

میدان شخصت وینجم ایثار است. از میدان ثقت، میدان ایثار زابد.

قوله تعالی: «و بوء ثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» (۱)

ایثار بر گزیدن اولترست بر آنچه کمینه تر (۲)

بر نیکوتر (۳) ایثار در سه چیزست:

یکی (۴) ایثار از دنیا بر خلق:

که ثنا از شغل به:

ودعاز گنج مه

وبهشت از بهای تر.

«۱» ق: ۹/۵۹ پ: ولو... ندارد. «۲» پ: تر، ندارد.

«۳» پ: بر نیکوتر، ندارد. «۴» پ: یکی، ندارد.

- د دیگر : ایثار از عمر (۱) بر دل :
- که دل از زندگانی بهتر (۲)
- و فراغت از جوانی برتر : (۳)
- و آشنایی از جان عزیزتر .
- سمیم : ایثار از علائق بر دین :
- که دین در فراغت بیاساید ،
- و در خلوت نیالاید (۴) :
- و در تفکر (۵) بیفزاید .

«۲» پ : به

«۴» ا : بیالید

«۱» ا : عمر ، ندارد .

«۳» پ : بهتر .

«۵» ا : و در فکرت ثنا

میدان شصت و هشتم تفویض است. از میدان ایثار میدان تفویض زاید
 قوله تعالی: «و افوض امری الی الله، ان الله بصیر بالعباد» (۱)
 تفویض کار بخداوند باز (۲) گذاشتن است.
 و آن در سه چیز است:

• در دین :

• در قسم :

• در حساب خلق .

«۱» ق : ۴۴/۴۰ . پ : ان الله ... ندارد .

«۲» پ : باز، ندارد .

تفویض در (۱) دین آنست که :

تکلف خود در (۲) آنچه وی ساختنیا میزی .

و هر چه وی (۳) بر خصت فر و نهاد، در آن نیاویزی .

و چنانکه آن میگردد با آن میسازی !

و تفویض در قسم آنست که :

به محنت احتیال (۴) عقل خود را عذاب نکنی .

و بیهاه د عا، با حکم معارضه نکنی .

و (۵) استقصاء (۵) طلب . یقین خود متهم نکنی !

و تفویض در حساب خلق (۶) سه چیز است :

اگر ایشانرا بگناهی مبتلا بینی (۷)، آنرا اشقاوت نشمیری، و بقرسی

و اگر بر طاعت (۸) بینی، آنرا سعادت نشمیری، (۹) و امیداری .

و بظاهر (۱۰) محتمل ایشانرا اندازی (۱۱)، و تصدیق ایشانرا (۱۲)

مطالبت نکنی !

(۱) پ : در، ندارد . (۲) پ : که خویشتن را در آنچه .

(۳) پ : وی، ندارد . (۴) یعنی حیلہ سازی و سبب سازی

(۵) : استقصاء؟ اما استقصاء متن بمعنی نهایت جوئی است .

(۶) پ : خلق را سه . (۷) پ : اگر ایشانرا بر بدبینی .

(۸) پ : برینک . (۹) : شمری . « ۱۰ » پ و خلق بر ظاهر

(۱۱) : بداری . (۱۲) : و بصدق ایشانرا

۶۷

میدان شصت و هفتم فتوح ست. از میدان قفویض، میدان فتوح زاید.

قوله تعالی: «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها» (۱)

فتوح نامیست آنرا که از غیب نا جسته و نا خواسته آید (۲)

و آن سه قسم است:

یک قسم از آن فای (۳) اراده رزق و عیش است.

و آنرا (۴) سه شرط است:

نا مطلوب،

ونا میکتسب،

ونا منتظر.

(۱) ق: ۲/۳۵. ا: للناس، ندارد.

(۲) ا: آید، ندارد. (۳) فایدلهجه شروی بجای (با) بود.

(۴) پ: را، ندارد.

ددیگر (۱) آن علم لدنی است (۲) :

نا آ موخته با شریعت موافق .

ونا شنیده بادل (۳) آشنا .

ونا آزموده در حکمت پسندیده .

سیم نشا نه‌ای غیبی :

ازبشارت خواب‌های نیکو (۴)

ودعاء (۵) نیکان .

وقبول دلها .

(۱) مطبوع : ودیگر . (۲) پ : است ، و آن سه وصف است .

(۳) ا : بدان . (۴) مطبوع : نیکو ؟

(۵) پ : ودعایها .

۶۸

میدان شصت و هشتم غربت است. از میدان فتوح، میدان غربت زاید.

قوله تعالی : «اولوا بقية ينهون عن الفساد» (۱)

اولوا بقية غربا اند ، و آن غربا کجا نند ؟ طوبی (۲) ایشا ترا

جمله (۳) غربا سه گروه اند :

اول : گروه بیرون ماندگان از خاتمان (۴) :

زندگان مهما تا نند (۵) ،

و مردگان شهید انند ،

و فردا شفیعاً نند .

(۱) ق : ۱۱۶/۲۱

(۲) یعنی : خوشا ، و نیکیا . (۳) پ : از اولوا بقیه ... تا جمله ، ندارد .

(۴) پ : از جان فرمان ؟ (۵) پ : مهما تا نند .

ددیگر (۱) گروه مو منا نند در میان منا فقان :

زندگان مجاهدان ،

ومردگان شهیدان ،

وفردا شفیعان .

سیم گروه عارفان اند . در میان غافلان :

بتن در زمین اند ،

وبدل در آسمان اند ،

وبا جهان وجهان نیان بیسگانسگانند .

۶۹

میدان شصت و نهم تو حید است. از میدان غربت، میدان تو حیدز اید.

تو حید یکتا (۱) گفتن است، و یکتا دیدن (۲)، و یکتا (۳) دانستن.

قوله تعالی: «فا علم انه لا اله الا الله» (۴)

اما یکتا گفتن:

سر همه علمهاست، و در همه معرفت دنیا و دین:

و حا جز (۵) میان دوست و دشمن. (۶)

شها دت علمست،

و اخلاص بنا (۷) آن،

و وفا شرط آن.

(۱) پ: یگانہ. (۲) پ: و یکتا دیدن ندارد.

(۳) پ: و یگانه. (۴) ق: ۱۹/۴۷. پ: الا هو.

(۵) یعنی: حایل و مانع. (۶) پ: میان دین و دنیا و دشمن دوست.

(۷) پ: بیان.

- و گفتار توحید (۱) را و ظاهر آنرا (۲) و باطن آنرا سه و صفت
 اول : گواهی دادن الله تعالی را بیگانگی (۳) در ذات ،
 و پاکی از جفت و فرزند و انبازویار (۴) سبحانه و تعالی .
 و دیگر : گواهی دادن الله را بیگنائی در صفتها ، که در آن بی شبه
 است (۵) ، و آن ویرا صفت است (۶) نام معقول .
 کیف آن نام مفهوم و نام محاط (۷) و نام محدود (۸) ،
 دور (۹) از او هام .
 و در آن نام نه مشارکونه (۱۰) مشابه ، سبحانه و تعالی . (۱۱)
 سیم : گواهی دادن است الله را (۱۲) بیگنائی بنامها (۱۳) حقیقی ازلی
 که نامها ویرا حقیقتست (۱۴) و دیگر آنرا عاریتی . (۱۵)

- (۱) یعنی یکتا گفتن . (۲) آنرا ، ندارد .
 (۳) پ : بیگنائی . (۴) پ : ویار ، ندارد .
 (۵) پ : که در آن ویرا شبه نیست . (۶) پ : صفت اید . این (اید)
 در لجه عربی بجای (است) مستعمل بود ، و نظایر آن در طبقات الصوریه فرعون است .
 پ : نام معقول است . (۷) یعنی : آنچه در احاطه نیاید .
 (۸) ا : نام ، ندارد . (۹) مطبوع : و در از او هام ؟
 (۱۰) پ : ونه ، ندارد . (۱۱) پ : تعالی عما یقول الظالمون .
 (۱۲) پ : است الله را ، ندارد . (۱۳) پ : نامها .
 (۱۴) پ : که آن نامها ویرا حقایق است . (۱۵) پ : و دیگر را عاریتی اند .

آفریده ویرا هم نام هست (۱)

آنچه نام ویست، آن نام ویرا حقیقتست قدیم ازلی
وسزای وی .

و آنچه نامهای خلقانست (۲) ، آفریده است محدث
بسزای ایشان .

الله و رحمن نامهای ویست ، که بدان نامها ، کسی
دیگر را (۳) نخوانند (۴)

و اما یکتا دیدن وی :

در اقرارست ،

واقسام ،

و در آلاء ؛

اما یکتائی در اقرار آنست که :

به نهادن (۵) قدرها متوحدست ، یگانه بعلم واسع (۶)
ازلی و حکمت واسع ازلی (۷)

(۱) پ : آفریده در او هم نام نیست . (۲) پ : آنچه نام خلق است .

(۳) پ : جز ویرا کس . (۴) پ : نخوانند و ازلی و ابلی سبحانه و تعالی

(۵) پ : بانداختن (۶) پ : بر علم فراخ

(۷) پ : و حکمت واسع ازلی ، ندارد .

و کس را جز از وی علم آن ، و حکمت آن نیست .
 دیدن آن بر حکمت (۱) است ، و راست دانستن آن
 بر حیرتست . و پیش بردن آن بر قدرتست (۲) .
 و کس را جز وی (۳) آن نیست .

اما یکتائی وی در اقسام :

بخششهای ویست (۴) بخودی خو دمیان خلق :

بسرای قدر هر کس دیده ،

بصلاح هر کس دانسته ، (۵)

و وقت نگاه داشته .

و اما یکتائی (۶) در آرای وی :

به یگانگی (۷) ویست : معطی (۸) ویست و یکتا ، نه کس

را جز از وی (۹) شکر و منت ،

(۲) : بقدرتست .

(۴) : پ : وی آنست .

(۶) : پ یکتائی وی .

(۸) یعنی بخشاینده .

(۱) : بحکمت .

(۳) : پ : جلوی

(۵) : پ : و صلاح هر یکی کوشیده .

(۷) : پ : یگانگی .

(۹) : پ : یگانه جزوی .

و نه بکس جز از وی حول و قوت .

نه دیگری را جز از وی منع و منحت (۱) .

اما بکتا دانستن (۲) :

در خدمت است ،

و در معاملات است ،

و در همت است .

امادر خدمت :

ترك ریاست ،

و رعایت اخلاص ،

و ضبط خاطر

و امادر معاملات (۳) :

تصفیت سراسر است ،

و تحقیق ذکر ،

و دوام اعتماد .

اما در همت :

کم (۴) کردن هر چه جز از وی ،

و فراموش کردن هر چه جز از وی ،

و باز بستن به آزادی دل از (۵) هر چه جز از وی .

(۱) پ : و منحت است . اما منحت معنی بدهش است . (۲) پ : دانستن آن .

(۳) پ : در معاملات آن . (۴) این کلمه را گم کردن هم توان خوانند .

(۵) پ : از ، ندارد .

۷۰

میدان همتادم تفرید است. از میدان توحید ، میدان تفرید زاید .

قوله تعالی : « ذلک بان الله هو الحق وان ما يدعون

من دینه هو الباطل » (۱)

حقیقت تفرید یگانه کردن همتست (۲) بیان آن در توحید برقت (۳)

واقسام تفرید سه است :

یکی در ذکر است ،

ویکی در سماع ،

ویکی در نظر .

در ذکر آنست که :

در باد وی نه (۴) بر بیم باشی از چیزی جز از وی ،

ونه در (۵) طلب چیزی باشی جز از وی ،

ونه بر گوشیدن چیزی باشی بجز از وی . (۶)

(۱) ق : ۶۲/۲۲ . (۲) پ : همت ، ندارد .

(۳) پ : بناء آن بر توحید برقت . (۴) پ : نه ، ندارد .

(۵) پ : ونیز نه در . (۶) پ : ازونه بر گوشیدن... تاوی ، ندارد .

اما گوشیدن کمی در اصل گوشیدن طبع شده ، بمعنی حفظ و نگهداری است .

و در سماع آنست که :

در گوش (۱) سر ، از سه (۲) ندای (۳) وی بریده نیاید :

يك نداء باز خواندن باخود در هر نفسی ،

دیگر نداء فرمان ، بخدمت خود در هر طرف .

سیم نداء ملاحظت در هر چیز .

و در نظر آنست که :

نگریستن دل از وی بریده نیاید . (۴)

و نشان آن سه چیزست :

یکی : آنکه گردش حال ، مرد را بنگر داند .

دیگر : آنکه تفرقهء دل بهیچ شاغل ، مرد را (۵) در نیابد .

سیم : آنکه مرد از خود بیخبر ماند .

(۱) : که هیچ از گوش . (۲) : از سه ، ندارد .

(۳) پ نداء . (۴) پ : بوی بدنیاید .

(۵) پ : مرد را ، ندارد .

۷۱

میدان هفتادیکم علم است . از میدان تفرید، میدان علم زاید

قوله تعالی : وما یعقلها الا العالمون ، (۱)

علم دانش است (۲) و آنرا اقسام سه است : (۳)

علم استدلالی ،

و علم تعلیمی ،

و علم من لدنی است .

اما (۴) استدلالی :

ثمرات عقول اند (۵) و عواقب تجارب اند .

و ولایت تمییز که آدمیان بدان مکرم اند .

بر تفاوت درجات . (۶)

(۲) پ : دانستن است ..

(۱) ق : ۴۳/۲۹

(۴) پ : اما علم

(۳) پ : و اقسام آن سه چیز است

(۶) پ : بدان فزاید در تفاوت و درجات

(۵) پ : تمییز آن عقل درست اند ؟

امام‌العلمی (۱) :

آنست که خاق از حق شنیدند (۲) در بلاغ (۳) .

و از استادان (۴) آموختند در تلقین .

که دانایان بدان عزیزند در دو جهان . (۵)

امام‌الدینی ، سه علمست :

یکی : علم (۶) حکمت در صنایع (۷) . دانش آن (۸)

یافته بنشان .

ددیگر : علم حقیقت (۶) در معاملات باحق (۱۰) یافته بانشان .

سیم : علم حکمت پرانده از (۱۱) حق . پدیده (۱۲) از غیب ،

و آن خضر راست صلوات الله علیه .

(۱) پ : امام‌العلمی (۲) پ : شنیدند در تنزیل و از مصطفی علیه السلام شنیدند .

(۳) پ : ابلاغ .

(۴) ۱ : استاد آن . (۵) پ : دوگیتی .

(۶) پ : علم ، ندارد . (۷) پ : صنایع است .

(۸) ۱ : آن ، ندارد (۹) پ : حقیقت است .

(۱۰) پ : باحق و دانش یافته . (۱۱) پ : پرانده از ، ندارد .

(۱۲) در اصل بدیده طبع شده .

۷۲

میدان هفتاد و دوم بصیرت است. از میدان علم، میدان بصیرت زاید.

قوله تعالی: «جعل لکم السمع و الابصار» (۱)

بصر دیده و رکر دنست، (۲) و ابصار سه است:

اول: بصر عقلست،

دوم: بصر حکمتست،

سیم: بصر فراست است.

اما بصر عقل، فواید آن سه است (۳):

یکی: شناختن سود و زیان خود (۴) - و گوشیدن (۵)

عواقب خود. که آن سبب رسقن است از ملامت (۶)

دیگر: بدیدن مراتب خالق، و طافت هر کسی در خوی - (۷) و قوت هر یکی

در خرد (۸)، و بهره هر یک در عزم، و این سبب سلامت است.

(۱) ق: ۱۶/۷۸ و ۳۲/۹۷ و ۲۳/۶۷

(۲) پ: دیده است در رکر دن. (۳) پ: سه اید. (۴) پ: شناخت زمان سود خورد.

(۵) در اصل گوشیدن طیح شده. (۶) پ: این از ملامت است. (۷) پ: در حول

(۸) پ و ۱: خود؟

- سیم : بدیدن (۱) او لیت هر چیز در هر کار ، و در هر هنگام
 و با (۲) هر کس . و این لباس کرامتست ،
 و همه موازین (۳) عقل اند ، و جز ازین همه محنتست .
 و اما بصیر حکمت راسه علامت است : (۴)
 بدیدن شفقت در هر صفت (۵) ، تا جنگ بر خیزد (۶)
 و بدیدن حیرت در هر قسمت ، تا شتاب بر خیزد ،
 و بدیدن اشارت حق ، در هر (۷) صنعت . (۸) تا آشنایی زاید .
 و شادی این طریق خصوصیت است . (۹)
 و اما بصیر فرست بر سه نوعست : (۱۰)
 تفرس به تجربت (۱۱) : و این همه (۱۲) میزان راهست ،
 و فراست با استدلال : و این همه عاقلان راهست .
 و فراست بنظر دل : و این بدان نورست که مرمغان در دل
 دارند . (۱۳)

- (۱) پ : دیدن (۲) و ، ندارد . (۳) ۱ : سواریت
 (۴) پ : و اما نئص حکمت علامت آن سه اند . (۵) پ : قضیت .
 (۶) پ : بر خیزد و ضجرت . (۷) ۱ : هر ، ندارد . (۸) ۱ : صنعت .
 (۹) پ : و شادی این طریقت خصوصت است ؟ (۱۰) پ : بر سه وجه است .
 (۱۱) پ : تفرس تجریبه . (۱۲) ۸ : همه ندارد . (۱۳) پ : که مومن
 در دل دارد .

فراست تجربتی :

بدیده (۱) است ،

یا (۲) شنیده ،

یا بخرد دریافتی .

و فراست استدلالی :

قیاس شرعیست در دین ،

قیاس عقلی در جز از دین ، (۳)

و قیاس طبیعی که عامه راست . (۴)

و فراست نظری :

بر قیاست که در دل ثابت و راست آید (۵)

یا حاجی (۶) که در ضمیر آید ، و آخر آن حاجی (۷)

حقیقت بود .

یا قوت فست (۸) بقطع بر حکم (۹) غیبی بعینه ، و آن خضر

راست علیه السلام .

(۱) پ : بردیده . (۲) پ : از شنیده . (۳) پ : در حدود دین . (۴) پ : در
و قیاس طبع که فقها راست .

(۵) پ : و فراست نظری بر قسمت محی در دل آید و راست بیابد .

(۶) پ : اما حسن که در . اما حاجه بمعنی غایر و خلجانانی باشد که در دل آید (المنجمه)

(۷) پ : و آخر آن رهاستن بود . (۸) پ : حقیقت یا قوت است .

(۹) ۱ : بحکم .

۷۳

میدان هفتاد و سیم حیات است . از میدان بصیرت ، میدان حیات زاید .

قوله تعالی : « او من کسان میتاً فاحییناه » (۱)

زندگانی دل (۲) سه چیز است . و هر دل که در آن دل ، ازین سه چیز

چیزی در وی نیست ، (۳) مردار است :

یکی : زندگانی بیم است با علم .

دیگر : زندگانی امید با علم . (۴)

سیم : زندگانی دوستی با علم .

زندگانی بیم : (۵)

دامن (۶) مرد پاک دارد :

و چشم وی بیدار ، (۷)

وراه وی راست .

(۱) ق : ۶ / ۱۲۲ . (۲) پ : دل ، ندارد . (۳) پ : هر دلی که

در آن از سه چیز خیر نیست . (۴) پ : این جمله ندارد .

(۵) پ : با بیم . (۶) پ : دامن ، ندارد . (۷) ۱ : بیدار ؟

وزندگانی امید :

مرکب مرد (۱) بیر دارد .

وزادش (۲) تمام ،

وراه نزدیک .

وزندگانی (۳) دوستی :

قدر مرد بزرگت دارد (۴)

وسروی آزاد

ودل وی شاد .

بیم بی علم بیم (۵) خار جیانست (۶)

وامید بی علم امید مر جیانست . (۷)

ودوستی بی علم دوستی ۱ با حتیانست . (۸)

وآن علم ، علم خلدست (۹) ، وشرط در بیم وامید ودر (۱۰) دوستی .

(۱) ۱ : مرکب وی . (۲) پ : وزاد .

(۳) پ : دردوستی . (۴) ۱ : کرد اند .

(۵) پ : بیم ، ندارد . (۶) پ : جار جیان راست ؟ اما خارجی

یکی از فرق اسلامی است ، که در ترس از خدا علو کرده اند . (۷) پ : این جمله

ندارد . مرجیه یکی از فرق اسلامیست ، که در مقابل خوارج در امید از خدا افراط کنند .

(۸) ۱ باحتیان : کمانیکه از تکالیف شرعیه به بهانه پی میگرد یزند .

(۹) ۱ : خداست . (۱۰) پ : در ، ندارد .

۷۴

میدان هفتاد و چهارم حکمت است. از میدان حیات و میدان حکمت زاید.

قوله تعالی: « یوتی الحکمة من یشاء » (۱)

حکمت: دیدن چیز است چنانکه آن چیز است .

میان (۲) عقل و علم درجه (۳) شریفست.

میان انبیاء و اولیا مقسوم . و آن سه درجه است:

یکی: درجه دیدنست.

دیگر: درجه (۴) گفتن است.

سیم: درجه (۵) بدان زیستن است.

درجه دیدن:

شناختن کار بست (۶) بسزای آن کار،

و نهادن آن چیز است بجای (۷) آن چیز

و شناخت هر کس در قالب آنکس .

و این عین حکمت است

(۱) ق: ۲ / ۲۶۹ . (۲) پ: میان ، ندارد . (۳) ۱ : و درجه

(۴) پ: دیدن و . (۵) پ: دیدن و گفتن و

(۶) پ: شناخت هر کار است . (۷) پ: و به نهادن چیزی است بجای . . .

و درجهء گفتن :

راندن (۱) هر سخنست در نظیر آن
و بدیدن (۲) آخر هر سخن ، در اول (۳) آن
و شناختن باطن هر سخن در ظاهر آن .
و این بناء حکمت است .

اما درجهء زیستن به حکمت :

وزن (۴) معامله با خلق - نگاه (۵) داشتن است میان شفقت

و مداهنت (۶)

و وزن معامله نگاه داشتن با خود ، میان امید و بیم
و وزن معامله نگاه داشتن با حق میان هیبت و انس .
و این ثمرهء حکمت است ، فافهم .

(۲) پ : دیدن .

(۱) پ : بیشتر سخن .

(۴) پ : و آن معامله .

(۳) پ : باول .

(۶) یعنی چاپلوسی .

(۵) پ : نگاه ، ندارد .

۷۵

- میدان هفتاد و پنجم معرفتست : از میدان حکمت ، میدان معرفت زاید .
 قَوْلَهُ تَعَالَى : « تَبَرَّىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفْعُضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنْ الْحَقِّ » (۱)
 معرفت شناخت است (۲) و این سه بابست ، و سه درجه برتر ترتیب (۳) :
 اول : باب (۴) شناخت هستی است و یکتایی و ناهم (۵) مانستی
 ددیگر ، شناخت توانا بیست و دانایی و مهربانی .
 سیم : شناخت نیکوکاری و دوست داری و نزدیکی .
 و معرفت اول : باب بنای اسلامست .
 و دیگر : باب بنای ایماست .
 و سیم : باب بنای اخلاصست .

(۱) ق : ۸۳/۵ (۲) پ : است راست .
 (۳) پ : بر سه درجه برترتیب . (۴) پ : باب ، ندارد .
 (۵) در اصل باهم مانستی طبع شده ، چون هم مانستی بمعنی همانندی و مشابهت است .
 پس : فاهم مانستی بمعنی بی مثلی و بی مانند و از صفات الهی است .
 چون در نسخه (پ) هم چنین است ، بنابراین آنرا بمتن بردم .

راه فرا باب (۱) اول :

بدیده، تدبیر صانعست در کشاد و بند (۲) صنایع.

وراه بیاب (۳) دوم :

بدید از حکمت صانعست در خود شناختن (۴) نظایر

وراه بیاب (۵) سیم :

بدیدار لطف مولیست در شناختن (۶) کارها . و

فرو (۷) گذاشتن جرمها .

واین باب باز پسین (۸) :

میدان عاقلانست : و کیمیای مجبان وطریق خاصان (۹) .

طریق دل آرایی (۱۰) .

وشادی افزایی .

ومهرکشی

(۱) پ : راه قرابات ؟ (۲) پ : درکشاده بند .

(۳) پ : وراه قرابات ؟ (۴) پ : شناخت .

(۵) پ : وراه قرابات ؟ (۶) پ : شناخت .

(۷) ا : و فراه . (۸) پ : و آن پسین .

(۹) پ : خرا صگانست . (۱۰) پ : دلداری .

۷۶

میدان هفتاد و هشتم کرامت است. از میدان معرفت، میدان کرامت زاید

قوله تعالی: «وجعلنی من المکرمین» (۱).

کرامت از باری تعالی (۲) بر مراتب است (۳). از عدد واحد بیرون.

اما قوانین آن سه اند (۴):

یکی: کرامت هدایت و اجتناب (۵):

«کرامت علی» (۶) آنست.

دو دیگر: کرامت کفایت:

«کرامت بنی آدم» (۷) آنست.

سیم: کرامت بقربت (۸) است:

«وجعلنی من المکرمین» آنست.

(۱) ق: ۲۷/۳۶ . (۲) پ: از حق جل و علی .

(۳) ا: از... مراتب، ندارد. پ: سه آید.

(۴) پ: سه چیزست. (۵) در اصل اجنباً طبع شد.

که صحیح آن اجتناب بمعنی برگزیدن است (لطایف) (۶) ق: ۶۲/۱۷ .

(۷) ق: ۷۰/۱۷ . (۸) پ: تقریب .

- کرامت هدایت را سه (۱) نشا نست :
- استقامت احوال در اسلام .
- ومتابعیت سنت در اخلاق و خدمت :
- و صدق یقین (۲) در قسمت .
- و کرامت کفایت را سه نشا نست :
- رزق روز بروز بی حیل و خصوصت (۳) .
- و عافیت بی حیل ؛
- و ناز (۴) و خوی خوش (۵) بی مدهنت و تذلل (۶) .
- و کرامت بقربت (۷) را سه نشا نست :
- سبک-باری خدمت .
- و وفاق استقبال .
- و مفاوضه خیر و مستجابیء دعا .

(۱) پ : را ، ندارد . (۲) ا : و یقین .

(۳) پ : و خصم ه (۴) ا : و یار .

(۵) پ : و خوبی و خوشی . (۶) مدهنت بمعنی چاپلوسی و .

تذلل زبونی است . (۷) پ : و تقرب .

۷۷

میدان هفتاد و هفتم حقیقت است از میدان کرامت ، میدان حقیقت زاید .

قوله تعالی : « و علمناه من لدنا علما » (۱)

اصول حقایق سه است : با آنکه (۲) شریع همه حقایقست .

و هر چه حقست همه حقیقت است .

از ان سه حقیقت :

یکی : آنست که الله تعالی بدان عالمست ، و بدان واقف

یکتا و بس . (۳)

علم خدای بپا و سر هر کار و نهاد هر کار ، علم آن

ویراست (۴) و اسراروی در احکام وی ، و

تاویل پوشید های وی ، بر خلق وی .

دیگر : حقیقت آنست : که در خضر آموخت ، صلوات الله

علیه ، پوشیده بر موسی علیه الصلوات والسلام ، (۵)

و خضر بدان دانا .

(۱) ق : ۶۵/۱۸ (۲) پ : و از آنکه .

(۳) پ : و بس و آن سه چیزست .

(۴) پ : علم خدا و سر نهاد کار عالم آن ویراست .

(۵) پ از پوشیده ... تا اسلام ، ندارد .

و از ان (۱) سه چیز تمزیل پیدا کرد (۲) :

شکستن کشتی

و کشتن غلام ،

و راست کردن دیوار .

سیم : حقیقت آنست : که حکیمان بدان بینا اند ، و

عارفان بدان دانا . و متبصران از ان آگاه ،

و آن هزار جزوست بهزار درجه بر سه ترتیب : (۳)

اول الهام .

دو دیگر : فراست .

سیم : ابصار « فاذهم مبصرون » (۴)

ابصار : دیدن چیز است چنانکه آنست (۵)

بمردیک (۶) الله ، و بدیده و رکردن الله

آن چیز (۷) رهی (۸) را (۹) ، آنچه خواهد

چندانکه خواهد آنرا که (۱۰) خواهد .

(۱) پ : و ، ندارد . (۲) : کرد ، ندارد .

(۳) پ : از و عارفان ... تا ترتیب ، ندارد . (۴) ق : ۲۰۱/۷

(۵) پ : آن ، ندارد . (۶) پ : بنزد

(۷) ا : خیر . (۸) پ : دهی ؟

(۹) پ : از آنچه . (۱۰) پ : ویرا که

۷۸

میدان هفتاد و هشتم ولایت است. از میدان حقیقت، میدان ولایت زاید.

ایشان که (۱) اهل این طبقه اند: او لیا (۲) اند، و او تاد

در میان ایشان: (۳)

قوله تعالی: «الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» (۴)

و او لیا راسه نشانست:

سلامت دل،

و سخاوت نفس، (۵)

و نصیحت خلق.

سلامت دل: رستگاری از سه چیزست:

گله از حق،

و جنگ با خلق،

و بسند (۶) با خود.

(۱) پ: که، ندارد. (۲) پ و اولیا

(۳) پ: ایشان هست. (۴) ق: ۶۲/۱۰

(۵) پ: تن. (۶) یعنی کفایت با خود.

وسخاوت نفس (۲) راسه نشانست :

دست برداشتن از آنچه خود خواهی :

و بدل باز شدن از آنچه خلق در اند :

و منتظر نبودن (۲) چیزی بیشی را از دنیا . (۳)

و نصیحت خلق راسه نشانست :

نیکو کاران (۴) را یاری دادن ،

و بر بد کاران (۵) ببخشودن ،

و همه را نیک خواستن .

این اخلاق اصل این : ()

نیکو دلیست :

و جوانمردی ،

و کم آزاری .

(۱) پ : تن را . (۲) پ : بودن ؟

(۳) پ : چیزی از دنیا بیشی . (۴) پ بر نیکوکار .

(۵) پ : بد کردار . (۶) پ : این اولیا است .

۷۹

میدان هفتادونهم تسلیم است . از میدان ولایت ، میدان تسلیم زاید .

قوله تعالی : « و سلموا تسلیمًا » (۱)

تسلیم خوریشتن بحق (۲) سپرد نست . هر چه میان بنده است (۳)

بامولی (۴)

تعالی از اعتقاد ، و از خدمت ، و از معاملت ، و از حقیقت

(۵) بتا بر تسلیمت .

و این سه قسم است :

یکی : تسلیم توحید است .

دو دیگر : تسلیم اقسام است .

سیم : تسلیم تعظیم است .

(۱) ق : ۵۶/۳۳ . پ : یا ایها الدین آمنو صلوا علیہ ...

(۲) پ : برحق (۳) پ : زهر چه ... تا است ، ندارد .

(۴) پ : بامولی تعالی ذکر از . (۵) پ : در حقیقت همه

تسلیم تو حید سه چیز است :

خدای را (۱) نادیده بشناختن ، (۲)

ونادر یافته را پذیرفتن ، (۳)

و بی معاوضه چیزی پرستیدن . (۴)

و تسلیم اقسام سه چیز است :

بره و کیل وی اعتماد کردن ، (۵)

و بظن نیک و حکم پذیرفتن ،

و کوشش در حفظ (۶) نفس بگذشتن .

و تسلیم تعظیم سه چیز است :

سعی خود را (۷) در هدایت وی (۸) کم دیدن ،

و جهد خود در معاونت وی کم دیدن ،

و نشان خود در فضل وی کم دیدن ،

(۱) پ : خدارا . (۲) پ : بشناخته .

(۳) پ : و نادر یافته پذیرفته . (۴) پ : و بی معاشرت پرستیده .

(۵) پ : بر و کیلی وی خفتن . (۶) ۱ : حفظ

(۷) پ : خود وی . (۸) پ : وی ، نداشت .

۸۰

میدان هشتادم استسلام است. از میدان تسلیم، میدان استسلام زاید

قوله تعالی: «وامرنا لنسم لرب العالمین» (۱)

استسلام (۲) حقیقت اسلام است، و آن سه درجه است:

اول: از شرک برستن.

دو: از خلاف برستن.

سیم: از خود برستن.

شرک سه است:

شرک بزرگ (۳) خود معر و فست.

و شرک میانین (۴) شک است.

و شرک کھین (۵) ریا است.

(۱) ق: ۷۱/۶. پ: قل ان هدی الله هو الهدی و امرنا ...

(۲) یعنی انقیاد و طاعت (المنجد) (۳) پ: مهین.

(۴) پ: میانه. (۵) پ: و آن کھین

هر که ازین سه شرك برست ، از سه کار عظیم برست .

و خلاف سه است :

بدعت در دین ،

و سخط (۱) بر حکم ،

و شکستن عهد .

و رستن از خود سه (۲) چیز است :

رستن از بسند خویش ،

و احتیال (۳) خویش ،

و تحکم (۴) خویش

(۱) یعنی برافروختگی و غضب . (۲) پ : سه

(۳) پ : و رستن از احتیال خویش . (۴) پ : به حکم

۸۱

میدان هشتاد و یکم اعتصام است. از میدان استسلام، میدان اعتصام زاید
اعتصام دست بر (۱) زدنت.

قوله تعالی: «واعتصموا بحبل الله جميعا» (۲).
اعتصام سه (۳) است:

اول: دست بتو حید زدنت که (۴) «فقد استمسك بالعروة
الوثقی» (۵) آنست (۶).

دو دیگر: دست (۷) بقرآن زدنت و کار کردن بدان (۸) که:
«اعتصموا بحبل الله» آنست.

سیم: دست بحق زدنت؛ (۹) که «ومن يعتصم بالله» (۱۰) آنست.

(۱) پ: در. (۲) ق: ۱۰۳/۳. پ: واعتصموا بالله عز
مولا کم فتم المولى نعم النصير. ق: ۷۸/۲۲.

(۳) پ: سه چیز. (۴) پ: که، ندارد.

(۵) ق: ۲۵۶/۲ و ۲۲/۳۱. (۶) پ: آنست، ندارد.

(۷) پ: بحبل قرآن. (۸) پ: و کار بدان کردنت.

(۹) پ: در زدنت است.

(۱۰) ق: ۱۰۵۱/۳. پ: ... فقلهدى الى صراط مستقیم

اعتصام بتوحید سه چیز است :

درست بدیدن که :

پادشاه یکتاست (۱) .

وکار از یك جای ،

و حکم از یك در .

واعتصام بقرآن سه چیز است :

بدانستن که دین بقرآنست ،

و آرنده ء قرآن (۲) ،

و پذیرفتگاران قرآن (۳) .

واعتصام بحق سه چیز است :

دست اعتماد بضمایمان وی زدن ،

و دست نیازی بر وی (۴) زدن ،

و دست بلطف وی زدن .

(۱) پ : بدانستن که پادشاه یکی است .

(۲) پ : و آورید قرآن حق است .

(۳) پ : و امر و نهی قرآن قرض است ، و متشا به آن اقرار دادن .

(۴) پ : به بی نیاز .

۸۲

میدان هشتاد و دوم انفرادست از میدان اعتصام، میدان انفرادزاید .
انفراد یگانه گشتن است .

قوله تعالی : «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقرءوا اللہ مثنی وفرادی» (۱)
انفراد بر سه وجه است (۲) :

انفراد قاصدان در تجرید قصد ،

و انفراد متوکلانست در صحت (۳) توکل ،

و انفراد واجدانست در حصول تہیت ، یا در نسیم انس .

(۱) ق : ۴۶/۳۴ . (۲) پ : یگانه گشتن در سه جای است .

(۳) در اصل صحبت طبع شده .

انفراد قاصد ان را سه نشانست :

- قدم از خود و از دو گیتی (۱) برگرفتن ،
 و خوشتر در پیش خویش بندیدن (۲) .
 و از حق بجز از حق خرسند نا بودن (۳) .

و انفراد متوکلان سه چیزست :

- از اسباب بر نا رسیدن (۴) .
 و علائق نپدیرفتن .
 و از تدبیر خود بملگربختن .

و انفراد وجدان سه چیزست :

- نفس فانی (۵) ،
 و دل غایب (۶) .
 و انفس (۷) غرق (۸) .

- (۱) پ : از ، نه ارد . (۲) دراصل بغلط نپدیدن طبع شده .
 پ : نا دیدن . (۳) پ : و از خود بجز حق نا خورسند بودن .
 (۴) پ : از اسباب نرسیدن . (۵) پ : فانی کردن از هوی .
 (۶) پ : و غایب شدن از خلق . (۷) به فتح تین .
 (۸) پ : و غرقه شدن در سرمحبت .

۸۳

میدان هشاد وسیم سرست . از میدان انفراد ، میدان سرزابد .

قوله تعالی : « والله یعلم اسرارهم » (۱)

سرآن خلاصه مرادست (۲) که باحق دارد و نهان ، (۳) که (۴)

هرگز زبان (۵) از آن ، عبارت نتواند (۶) کرد ، و مرد آنرا از خود

حکایت نتواند کرد . (۷)

و آن سه است : (۸)

یکی : از آدمیان نهان ،

و دیگر : از فرشتگان نهان ، (۹)

وسیم از خود نهان .

آنچه از آدمیان نهانست : خدمت خلوتست (۱۰)

و آنچه از فرشتگان نهانست : کاشفه حقیقت است .

و آنچه از خود نهانست : استغراق در (۱۱) مواصلت حق است .

(۱) ق : ۴۷ / ۲۶ . (۲) پ : و سر خلاصه مراد است .

(۳) پ : در نهان . (۴) پ : که : ندارد .

(۵) پ : بزبان . (۶) پ : نتوان .

(۷) پ : و مرد از آن حکایت نتوان گفت . (۸) ۱ : این جمله ندارد .

(۹) ۱ : نهان ، ندارد (۱۰) پ : خدمت است بخلوت . (۱۱) ۱ : در ، ندارد .

و شرایط خدمت خلوت سه چیز است :

شناختن علم خدمت ،

و ضایع ناکردن حق خلق

رباز داشتن ایذاء خود (۱) از خلق

هرگز آنرا نه چنین باشد. خلوت جزیت باشد .

و علامت مکاشفت حقیقت سه چیز است :

فراخی دل ، پذیرفتن قدرت را .

و تاریک (۲) دیدن عذرهای خلق را ،

و دیده بازکردن آلاء (۳) حق را جل جلاله و تم افصاله .

استغراق در مواصفت حق طرفیست . چون برق . که بنده را چشم

دل بر حق آید

میان سه چیز :

۱ بسم از بیک چیز .

۲ امید بیک چیز .

۳ و مهر در بیک چیز .

و آن چیز : حق و هر چه جز از وی ناچیز و گم

(۲) کذا در مطبوع . شاید باریک

(۱) پ : آزار خویش .

(۳) یعنی نعمت ها و نیکی ها (لطایف)

دیدن باشد .

۸۴

میدان هشتاد و چهارم غناست. (۱) از میدان سر. میدان غنا زاید.

قوله تعالی: «ووجدك عائلا فاغنى» (۲)

غنا تو انگریست.

جملهء آن سه چیزست:

غناء مال،

و غناء خوی

و غناء دل.

غناى مال بر سه گونه است:

آنچه از حلالست مجنت است.

و آنچه از حرامست لعنت است.

و آنچه افزونست عقوبت (۳) است.

(۱) این میدان در نسخهء پ نیست.

(۳) یعنی عذاب.

(۲) ق: ۸ / ۹۳

و غنای خوی از نفس است که در خبر است که « الغنی عن النفس » (۱)

و غنای نفس سه چیز است :

خشنودی .

و خرسندی ،

و جوانمردی .

و غنای دل سه چیز است . و آن « غناء القلب » (۲) است .

که در خبر است :

همت از دنیا مهتر ،

و مراد از بهشت بزرگتر .

و آرام از هفت آسمان و زمین برتر

(۱) حدیث صحیح است ، که در صحیح مسلم (ج ۳ ص ۱۰۰) آمده ، و دلیلی

آفرانچین روایت کرده : الغنی النفس والفقر فقرا النفس (کنوز الحقایق ۲۳)

(۲) این حدیث را در کتب مر و جه حدیث نیافتیم ، در معارف محقق ترمزی

چنین است : « الغنی غنی القلب لاغنی النفس والمال » (ص ۲۴)

۸۵

میدان هشتاد و پنج بسط است. از میدان غنا: میدان بسط زاید،
 قوله تعالی و تبارک: «افمن شرح الله صدره الاسلام فهو علی

نور من ربه» (۱)

بسط کشادن مولی است دل و وقت و همت بنده را.
 و آن بر سه گونه است:

یکی: بسط دعا را،

و دیگری: بسط خدمت را،

سیم: بسط طلب را.

بسط دعا را سه نشانیست:

مناجات با حرمت

و تضرع (۲) با هیبت،

و موال با استخارات (۳).

(۱) ق: ۲۲/۳۹ (۲) یعنی: لایه وزاری.

(۳) یعنی طلب غیر.

و بسط خدمت راسه نشانست :

کار فراوان برش (۱) آسان ،

و ورد فراوان از خلق نهان ،

و دل بوقت وردشتابان .

و بسط طلب راسه نشانست :

سماع اندک و فایده فراوان ،

و خدمت اندک و حلاوت (۲) فراوان .

و فکرت اندک و دیدار فراوان .

(۱) برش : به دو فتحه ، یعنی برایش .

(۲) یعنی : شیرینی .

۸۶

میدان هشتاد و ششم انبساط است. از میدان بسط ، میدان انبساط زاید.
 قوله تعالی: «فأووا الى الكهف ينشر لكم ربكم رحمته.» (۱)
 انبساط (۲) نزدیکی نیوشیدن (۳) و دیدار خواستن است.
 جویندگان دیدار سه مردند:

مردی مقتدی: بدعاء مصطفی صلی الله علیه و سلم
 که گفت: «اسألك لذت النظر الى وجهك» (۴) دعای میکند.
 ووبرا سه چیز.

بجای بیدار اگر دیدن (۵).
 و خویشتن را سزاوارند دیدن ،
 و بمصطفی صلی الله علیه و سلم پی بردن.

(۱) ق: ۱۶/۱۸. (۲) یعنی خوش و کشاده روی شدن (لطایف)
 (۳) یعنی شنیدن. (۴) جزو حدیث صحیح دعایی است ، که از عمار بن یاسر
 در صحیح نسایی و مستدرک حاکم روایت شده: ... وجهك والشوق الى لقاءك
 فی غیر ضراء مضرت ولا فتنة مضلة ... (جامع الصغير ۱/۶۱).
 (۵) کذا در مطبوع ، شاید صحیح آن پدید آید اگر دیدن یابد یبارگر و پدیدن باشد.

و مرد یست .

در غفلت خواهنده .

و بر عادت جوینده .

و در اصل بدیدارگر و نده (۱) .

سیم مرد یست :

منبسط نفس سوخته ،

و دل افروخته ،

و جان به آرزو آمیخته .

(۱) کذا در مطبوع ، شاید بدیدارگر و نده باشد . گر و نده بمعنی مطیع و مومن و پذیرنده است (برهان) .

۸۷

میدان هشتاد و هفتم سماع است. از میدان انبساط، میدان سماع زاید.

قوله تعالی: «و لو علم الله فیهم خیراً سمعهم» (۱)

سماع بیدار کردن نیست از خواب،

و جنبانیدن نیست از آرام،

و آب دادن نیست کشته را،

تا خفته کیست؟ و آ را میله (۲) کیست؟ و کشته چیست؟

سماع زنده کننده است. و اهل سماع سه مرد اند:

یکی: آنست که حظ وی از سماع معنیست و حاصل آن... (۳)

سیم: آنست که حظ وی لطیفه ایست میان صوت و معنی

و اشارات آن.

(۱) ق ۲۳/۸. (۲) آ را میله.

(۳) شرح اهل دوم سماع، در هر دو نسخه مأخذ مطبوع کمبود است.

اما آن پیشین : استقبال کرد سماع را بسہ چیز :

بسگوش سر ،

و آلت تمییز ،

و حرکت طباح .

سماع ویرا باز آورد ازسہ لذت :

یکی : از آسایش ،

وازغم ،

وازشغل .

اما مرد دوم استقبال کرد سماع را بسہ چیز :

بسگوش ،

ولطافت نظر ،

وفایده جستن بہ نیاز .

تا باز آورد اورا آن سماع دوتحقیقہ :

راحت از درد ،

ونکتہ از حکمت .

اما نسیم مرد، استقبال کرد سما ع را بسہ چیز :

• بنفس (۱) مردہ .

• ودل تشنہ ،

• ونفس (۲) سوختہ .

تا با ز آورد اورا :

• نسیم انسی ،

• وباد گار ازلی .

• وشادی جاودانی .

(۱) بسکون دوم .

(۲) یہ فتحہ دوم .

۸۸

میدان هشتمادو هشتم اطلاع است. از میدان سماع، میدان اطلاع زاید .
 قوله تعالی : «وسنریهم آیا تنا فی الافاق و فی انفسهم» (۱)
 اطلاع مستمع ، مطلع شدن و بست بر نصیب خود از حق .
 و آن مردان سه اند :
 اطلاع مستمع بقرآن ، بدل زنده . بار آورد اورا سه چیز :
 بیمی از خطا باز دارند ،
 و امید ی بر خدمت دارند ،
 و سکینه (۲) با حکم سا زنده .

(۱) ق : ۵۳ / ۴۱ .

(۲) یعنی وقار و بخاطر جمعی و آرام (المنجد) .

و اطلاع مستمع علم بدل فراغ ، بار آورد و یراسه چیز :

نزهت در کوشش ،

و هدایت در عقل ،

و توانگری در دل .

و اطلاع مستمع اشارت بدل بینا ، بار آورد . و یراسه چیز :

مددی از معرفت ،

و برقی از هیبت ،

و نسیمی از قرابت (۱) .

۸۹

میدان هشتاد و نهم وجد است ، از میدان اطلاع ، میدان وجد زاید

قوله تعالی : « وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا » (۱) .

وجد آتشی است افروخته ، میان سنگ اختیار و آهن نیاز .
و آن بر سه وجه است .

و وجد است نفس را .

و وجد است دل را

و وجد است جان را .

اما آنچه نفس را افتد :

بر عقل زور کند .

و صبر هزیمت کند .

و نهانیها آشکارا کند .

و این وجد معنویست .

اما آن وجد که دل را افتد، بر طاقت زور کند تا :

حرکت کند ،

و بانگ کند،

و جامه بدرد،

و این وجد معنویست.

اما آن وجد که جان را افتد :

حظیری از حق نقد کند،

و نفس وی در حقیقت غرق کند،

و جان وی آهنگ بریدن کند ،

و این وجد منظور است ، که حق به وی نگرست.

۹۰

میدان نمودم لحظه است. از میدان وجد، میدان لحظه زاید.
 قواہ تعالیٰ: «انظر الی الجبل فان استقر مکانہ فسوف ترانی.» (۱)
 لحظ واجد، بر افتادن چشم و اج دست بر مرادی در نھان .
 آن سه مرد دانند :

هیبت زده که :

مراد جست ،

مکر دید ،

کشته شد تانز دیک .

و محییست که :

دوست جست ،

نشان دید ،

بپرید تانز دیک .

و خداوند انیس است که :

بوقت زگر بست ،

نوردید (۱)

غرق گشت تا نزدیک .

مرد بیشین :

در خدمت افتاد وزهد ،

و مرد دوم :

در حرمت افتاد و شرم ،

و مرد باز پسین :

از خود جدا ماند و رست .

فافهم

۹۱

میدان نو دویکم وقت است. از میدان لحظه میدان وقت زاید

قولہ تعالیٰ : «جئت علی قدر یاموسی .» (۱)

وقت آنست : که جز حق (۲) درونگنجد .

مردان دران وقت مه اند :

وقت یکی سببست چون برق ،

ووقت یکی پاینده است ،

ووقت یکی غالب است .

آنچه چون برقیست ، غامضست شوینده .

وآنچه پاینده شاغل است مشغول دارنده ،

وآنچه غالب است ، قائل است کشته .

(۱) ق : ۲۰ / ۴۰

() مطبوع : درونگنجد .

اما آنچه چون برق است :

از فکرت زاید .

و آنچه پاینده است :

از لذت ذکر زاید .

و آنچه غالب است :

از سماع نظر زاید .

آنچه چون برق است :

دنیا فراموش کند ، تا ذکر آخرت روشن کند .

و آنچه پاینده است :

از آخرت مشغول کند ، تا حق معاین گردد .

و آنچه غالب است :

رسوم انسانیت محو کند ، تا جز حق جل جلاله نماند . (۱)

۹۲

میدان نودودوم نفس است. از میدان وقت، میدان نفس (۱) زاید.

قوله تعالی: «فَمَا آفَاقَ قَالَ سَمِحَانِكَ» (۲)

نفس خداوند وقت آنست، که ازوی چیزی دران نیامیزد.

نفس های اهل حقیقت سه است:

• نالهء تایب است.

• و خروش و آه.

• و نعرهء واجد.

اما نالهء تایب:

• دیوراند،

• و گناه شوید.

• و دل کشاید.

اما خروش واله : (۱)
 مهر دنیا شوید ،
 و اسباب سترد ،
 و خلق فراموش کنند .
 و امانع رهء واجد :
 در جان آو یزد .
 و دل تشنه کند ،
 و حجاب سوزد .

۹۲

میدان نودوسیم مکاشفه است . از میدان ز نفس ، میدان مکاشفه زاید .

قوله تعالی : « ما کذب الفوءاد و مارأی . » (۱)

مکاشفه دیدار دلست باحق .

و علامت مکاشفت (۲) سه است :

استغراق دل از ذکر .

و امتلاء (۳) سر از نظر

و استبصار (۴) ضمیر بحقیقت .

(۲) : ۱ مکاشفات .

(۱) ق : ۱۱ / ۵۳

(۴) یعنی بینادل شدن (لطایف)

(۳) یعنی پری .

نشان استغراق دل ، از ذکر سه چیز است :

گفتار حقیقت ،

و وحشت از خلق ،

و الهام مناجات .

و نشان امتلاء سر از نظر سه چیز است :

مستولی (۱) گشتن بر احوال .

و هموار گشتن در صدق .

و دیده ور گشتن در شادی بزرگتر .

و نشان استبصار ضمیر بحقیقت سه چیز است :

که مرد طماء نینت (۲) و سکینت یابد ،

و وقار فرشتگان ،

و ثبات بادینان .

(۱) یعنی غالب گشتن (۲) سرور زاید خاطر جمعی .

(۳) در مطبوع ثباب ؟

۹۴

میدان نود و چهارم سرورست. از میدان مکاشفه، میدان سرورزاید
 قوله تعالی: « فبذلک فلیفرحوا، هو خیر مما یجمعون » (۱)
 جمله شادیهها سه اند:

یئکی شادیء حرامست،

ویئکی شادیء مکروه،

ویئکی شادیء واجب.

آنچه حرامست: بمعصیت شاد بودنت.

و آن اینست که قوله تعالی: « لا تفرح ان الله

لا یحب الفرحین » (۲) « انه لفرح فخور » (۳)

(۱) ق: ۵۸/۱۰

(۲) ق: ۷۶/۲۸

(۳) ق: ۱۰/۱۱

و آنچه مکر و هست : بدنیا شاد بو دنست .

و اینست که گفت قو له تعالی : « وفر حوا بالحویة الدنيا » (۱)

« ولانفر حوا بما اتاکم » (۲)

و آنچه واجبست : شاد بست بحق .

و آن آنست که گفت : « فاستبشر و ابیعیکم المذی

بایعتم به » (۳) .

اماشادی بحرام :

بدان دل میرد ،

و پی ببرد ،

و دوست دشمن کند .

و اماشادیء مکروه :

از ان ابروی کاهد ،

و فتنه افزاید ،

و عمر تاوان آید .

(۱) ق : ۲۶/۱۳

(۲) ق : ۲۳/۵۷

(۳) ق : ۱۱۱/۹

واماشادیء واجب سه شادیست :

شادیء مسلمانی :

که بند بر گرفت ،

و در کشاد ،

و بار (۱) داد .

د دیگر شادیء منتست :

که از عتاب آزاد کرد ،

و از بهشت رها کرد ،

و بحقیقت شاد کرد .

سیم دوستیست :

که مرد را انس داد بی خلق ،

و ترانگری بسی گنج ،

و عز داد بی سپاه

۹۵

میدان نود و پنجم انس است . از میدان سرور ، میدان انس زاید .

قوله تعالی : « وَاذْأَسَأَلِكَ عِبَادِي فَانِي قَرِيبٌ » (۱)

انس آسایش است و آرام بنزدیک دوست .

و آن سه کس راست :

مرید صادق راکه وعده شنود ؛

و عارف راکه نشانی یابد ؛

و محب راکه بمراد نگرود .

اه امرید صادق راکه وعده شنود ؛ دروی سه نشان یدید آید :

حلاوت خدمت ،

و بر همه جانوران شفقت ،

و اخلاص (۲) دعوت .

(۱) ق : ۱۸۶/۳ (۲) در مطبوع خلاص است .

واما عارف که نشان یابد ؛ در وی سه نشان پدید آید :

موانست مناجات ؛

وحلاوت فکرت ؛

وسیری از زندگانی ،

واما محب را که فرامراد نگیرد ؛ در وی سه علامت پدید آید :

آزادی ؛

وشاهی ؛

وبیقراری

ACKU

میدان نود و ششم دهشت است. از میدان انس، میدان دهشت زاید .
 دهشت در غلبهء انس، از خود رها شدن است، و از خود جدا گشتن
 است.

دهشت آن حال است که :

تن صبر بر نتابد ،

و دل بعقل نپردازد .

و نظر تمیز را نیابد .

تن آننگه صبر بر ندارد که ،

از فراغت دل درماند ،

و هیبت میان تن و میان دل وی جدا کند ،

و سلطان طاقت ضعیف گردد

ودل با عقل آنگاه نپردازد که :

روح و پیرا خواند ،

و روح وجد به وی رساند .

و تشنگی قوت کنند .

و نظر آنگاه تمییز را نیابد که :

که در نور مشاهده غرق گردد ؛

و ندای لطف به وی رسد ،

و حجاب تنسم (۱) از پیش وی برخیزد .

(۱) تنسم بمعنی تجسد و تنفس است (المنجد)

۹۷

میدان نبرد و هفتم مشاهده است. از میدان دهشت، میدان مشاهده زاید.

قوله تعالی: « او القی السمع وهو شهید » (۱)

مشاهده برخاستن (۲) عراقی (۳) است، میان بنده و حق .
و طریق بدان سه چیزست :

یکی : رسیدن از درجهء علمست بدرجهء حکمت ،

د دیگر : رسیدن از درجهء صبر بدرجهء صفاوت ، (۴)

سیم : رسیدن از درجهء معرفت بدرجهء حقیقت .

(۲) : برخواستن ،

(۱) ق : ۳۷ / ۵۰

(۴) یعنی : برگزیدگی و خالص بودن .

(۳) یعنی موانع

مرد از درجه علم بدرجه حکمت بسه چیز رسد :

باستعمال علم ؛

وتعظیم امر .

واتباع سنت .

واین مقام حکیمانست .

و مرد از درجه صبر ، بدرجه صفوات بسه چیز رسد :

بترك مناقشت ، (۱)

وترك تدبیر ،

و ازوم رضا .

واین مقام را ضیانتست

و مرد از درجه معرفت ، بدرجه حقیقت بسه چیز رسد :

بحرمت در خلوت ،

و خجلا از خدمت ،

و ایثار بر فداقت .

(۱) یعنی نزاع وجدل .

۹۸

میدان نو دو هشتم معاینه است. از میدان مشاهده، میدان معاینه زاید.

قوله تعالی: الم ترا ای ربك كيف مدا لظل « (۱)

معنی معاینه تمام دیدنست، و آن سه چیز است:

بچشم اجابت به محبت نگریستن،

و بچشم انفراد بفرد نگریستن،

و بچشم حضور به حاضر نگریستن.

شرح اول سه چیز است:

ندای عنذر را اجابت کرد،

و ندای لطف را اجابت خواست،

و ندای قصد را اجابت کرد، و ندای سر را اجابت خواست.

و شرح حرف میانین :

به هدایت یگانه است : شهادت یگانه داد .

و بمعرفت یگانه است : شکر یگانه داد .

و بر عایت یگانه است : ارادت یگانه داد .

و شرح حرف پسین :

بدوری از خود ، نزدیکی و برانزدیک باش !

و به غیبت از خود ، حضور و برانحاضر باش !

نه از قاصدان دور است ،

نه از طالبان گم امت ،

نه از مریدان غایب .

مهدان نو دو نهم فناست . از میدان معاينه ، میدان فنازايد .
 قوله تعالى : « كل شيء هالك الا وجهه له الحكم واليه
 ترجعون » (۱)
 فنايستی است .

وآن نيست گشتن بسه چيزست درسه چيز :
 نيست گشتن ، جستن دريافته ،
 نيست گشتن شناختن ، درشناخته ،
 نيست گشتن ديدن ، درديده ،

آنچه لم يکن در آنچه لم يزل (۲) چه يابد ؟ حق باقی ، در اسم
 فانی کی پیوندد ؟
 سزادر ناسزا کی بندد ؟

(۱) ق : ۸۸ / ۲۸

(۲) ۱ : آنچه لم يزل در لم يکن .

هر چه جز از ویست ، در میان سه چیزست :

نابودهء دی ،

وگم امروز ،

و نیست فردا .

پس همه نیست اند جز از وی ، مگر هست به وی .

پس همه هست ویست .

باران که بدریا رسید بر رسید ،

و ستاره در روز ناپیدا شد ،

در خود بر رسید آنکه بمولی رسید .

۱۰۰

میدان صدم بقاست از میدان فنا ، میدان بقا زاید .

قوله تعالی : «والله خیر و ابقى» (۱)
خداوند تعالی و بس :

علايق منقطع ،

واسباب مضمحل ،

ورسوم باطل ،

وحدود متلاشی ، (۲)

وفهوم (۳) فانی ،

وتاریخ مستحیل ، (۴)

واشارات متناهی ،

(۱) ق: ۷۳/۲۰ (۲) متلاشی منحوت است از لاشی. یعنی نیست و نابود

(حواشی چهارمقاله ۲۷)

(۳) جمع فهوم (۴) از استحاله یعنی محال شمردن و شدن (منتهی الارب)

و عبارت متنفی، (۱)

و خیر متمحی، (۲)
و حق یکتا،

بخودی خود باقی.

و این صد میدان . همه در میدان محبت مستغرق .

میدان دوستی : میدان محبت است .

قوله تعالی : «یحبههم و یحبونه» (۳)

«قل ان کنتم تحبون الله» (۴)

اما: دوستی سه مقام است :

اول : راستی ،

و میان : مستی ،

و آخر : نیستی .

والحمد لله الاول والآخر .

تمام شد کتاب صد میدان از مصنفات ندیم حضرت باری

خواجه عبدالله انصاری قدس الله روحه .

• • •

(۱) یعنی طرد و ازاله شده (المنجد) (۲) یعنی محو و از بین برده (المنجد)

(۳) ق : ۵۴/۵ (۴) ق : ۳۱/۳

عده از کتب صفات پاک ناصر
 علوم از ذکر شرح رویت شاعر شانی
 نه اند نفس قشربن اصطلاح طایفه
 که شیطان در دل آدم نه بیند فرزندانی
 اگر از مضمون صفت بخواند کس آیتی
 بگفتی احدی در سر روز پسرانی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 کتب خطی
 ثبت شده در عالم است
 الزمیت طلب هر یک و ایضا
 کتبه العدل القدر الخمر در پیش
 در کتب خطی

مضامین قطب العارفين من طوایف ارباب ارباب
خواجه عبدالصمد نصاری قدس سره
درین مجموعہ نوشتہ شد

رسالہ	کتاب	تاریخ
کنز السائلین	فوائد	صدیقان
رسالہ	رسالہ	ردیحا حقیقہ
سوال اول از جهان	الهی نامہ	ایمان
وجوب	کتاب	رسالہ
	حجت نامہ	قلندرنامہ

فہم القدرہ سہ حسابہ الی الخ
عقوبہ العبد المذنب
عفا عنہما وکرم اللہ وجہہ لہما
بسم اللہ الرحمن الرحیم



۱۳۱۳

فهرست صد میدان

صفحه	میدان	الف	صفحه	یکدوسخن
۵۱	۲۳ رضا			
۵۳	» ۲۴ موافقت	ج	»	مقدمه مصحح
۵۶	» ۲۵ اخلاص	۱	»	مقدمه مولف کتاب
۵۸	» ۲۶ تبیل	۶	»	میدان ۱ توبه
۶۰	» ۲۸ عزم	۹	»	» ۲ مر و ت
۶۲	» ۲۸ استقامت	۱۱	»	» ۳ انابت
۶۴	» ۲۹ تفکر	۱۳	»	» ۴ فتوت
۶۶	» ۳۰ ذکر	۱۵	»	» ۵ ارادت
۶۸	» ۳۱ فقر	۱۷	»	» ۶ قصد
۷۱	» ۳۲ تواضع	۱۹	»	» ۷ صبر
۷۳	» ۳۳ خوف	۲۱	»	» ۸ جهاد
۷۶	» ۳۴ و جل	۲۳	»	» ۹ ریاضت
۷۸	» ۳۵ رهبت	۲۵	»	» ۱۰ قهذیب
۸۰	» ۳۶ اشفاق	۲۷	»	» ۱۱ محاسبت
۸۲	» ۳۷ خشوع	۳۹	»	» ۱۲ یقظت
۸۴	» ۳۸ تذلل	۳۱	»	» ۱۳ زهد
۸۶	» ۳۹ اخبات	۳۳	»	» ۱۴ تجرید
۸۸	» ۴۰ الیاد	۳۵	»	» ۱۵ ورع
۹۰	» ۴۱ هیبت	۳۷	»	» ۱۶ تقوی
۹۲	» ۴۲ فرار	۳۹	»	» ۱۸ معاملات
۹۴	» ۴۳ رجاء	۴۱	»	» ۱۸ مبالا
۹۷	» ۴۴ طب	۴۳	»	» ۱۹ یقین
۹۸	» ۴۵ رغبت	۴۵	»	» ۲۰ بصیرت
۱۰۱	» ۴۶ مواصلت	۴۷	»	» ۲۱ توکل
۱۰۳	» ۴۷ مداومت	۴۹	»	» ۲۲ لجاج

۱۶۳	صفحه	۷۵ معرفت	میدان	۱۰۵	صفحه	۴۸ خطر	میدان
۱۶۵	»	۷۶ کرامت	»	۱۰۷	»	۴۹ همت	»
۱۶۷	»	۷۱ حقیقت	»	۱۰۹	»	۵۰ رعایت	»
۱۶۹	»	۷۸ ولایت	»	۱۱۱	»	۵۱ سکینه	»
۱۷۱	»	۷۹ تسلیم	»	۱۱۳	»	۵۲ طمانینت	»
۱۷۳	»	۸۰ استسلام	»	۱۱۵	»	۵۳ مراقبت	»
۱۷۵	»	۸۱ اعتصام	»	۱۱۷	»	۵۴ احسان	»
۱۷۷	»	۸۲ انفراد	»	۱۱۹	»	۵۵ ادب	»
۱۷۹	»	۸۳ سر	»	۱۲۱	»	۵۶ تمکن	»
۱۸۱	»	۸۴ غنا	»	۱۲۳	»	۵۷ حرمت	»
۱۸۳	»	۸۵ بسط	»	۱۲۵	»	۵۸ غیرت	»
۱۸۵	»	۸۶ انبساط	»	۱۲۷	»	۵۹ جمع	»
۱۸۷	»	۸۷ سماع	»	۱۲۹	»	۶۰ انقطاع	»
۱۹۰	»	۸۸ اطلاع	»	۱۳۱	»	۶۱ صدق	»
۱۹۲	»	۸۰ وجد	»	۱۳۳	»	۶۲ صفا	»
۱۹۴	»	۹۰ لحظه	»	۱۳۵	»	۶۳ حیا	»
۱۹۶	»	۹۱ وقت	»	۱۳۷	»	۶۴ ثقت	»
۱۹۸	»	۹۲ نفس	»	۱۳۹	»	۶۵ ایثار	»
۲۰۰	»	۹۳ مکاشفه	»	۱۴۱	»	۶۶ تقویض	»
۲۰۲	»	۹۴ سرور	»	۱۴۳	»	۶۷ فتوح	»
۲۰۵	»	۹۵ انس	»	۱۴۵	»	۶۸ غربت	»
۲۰۷	»	۹۶ دهشت	»	۱۴۷	»	۶۹ توحید	»
۲۰۹	»	۹۷ مشاهده	»	۱۵۲	»	۷۰ تفرید	»
۲۱۱	»	۹۸ مایه	»	۱۵۴	»	۷۱ علم	»
۲۱۳	»	۹۹ فنا	»	۱۵۶	»	۷۲ بصیرت	»
۲۱۵	»	۱۰۰ بقا	»	۱۵۹	»	۷۳ حیات	»
				۱۶۱	»	۷۴ حکمت	»

تصحیح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲ »	۲ »	منبین	منبین
»	۴ »	وانابو	وانا بوا
۱۳ »	۲ »	آمنو	آمنوا
۵۵ »	در حاشیہ سطر اول	التقوا	اتقوا
۸۲ »	سطر ۵	اللذین	للذین
۹۷ »	۲ »	الیہم	ایہم
۱۳۳ »	۲ »	سبل	سبیل
۱۳۵ »	۲ »	فیستحی	فیستحیی
۱۳۷ »	۲ »	فہو	فو
۱۸۳ »	۲ »	الاسلام	للاسلام
۱۸۵ »	۲ »	رحمتہ	من رحمتہ
۱۸۷ »	۲ »	سعمہم	لاسمعہم
۱۹۰ »	۲ »	وسریرہم	سریہم
۹۵ »	۲ »	بصیرت	بصیرت



نمبر مسلسل ۳۴

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
دکتر ریوچیسر و نولوی میریت
و جو ازنا و کتا یوچاپوله
شامگو

مطبعه دفاع ملی

سابل